بولتن کنگره

شماره ۶

www.iran-archive.com

سنا ۸۰ ریال ۱/۵۱ دلار آمریکا، ۲ مارک آلمان فدرال)

فهرست

در راه وحدت، پرچم مشی اتحاد چپ را برافراشیم — ۱
عبدالله

چرا فراروی — ۱۶
ا. مومنی

سخنی چند درباره اپورتونیسم ارتجاعی — ۲۵
حمید

استراتژی انقلابی و متدولوژی آلترناتیو قدرت — ۴۰
محمد

علیه تئوری مراحل، بحثی متدیک پیرامون مرحله انقلاب — ۵۷
آرش

www.iran-archive.com

در راه وحدت

پرچم مشی "اتحاد چپ" را برافرازیم!

روند بازنگری و بازسازی وحدت ایدئولوژیک سیاسی در سازمان ما تا مقطعی بدون بازنگری اصولی نسبت به مشی وحدت سازمان و حزب توده ایران که بیشک جزء لاینفک برنامه و مشی و بینش گذشته بود جریان یافت. عناصر ذهنی شکل گیری روند بازسازی مشی وحدت سازمان و حزب و علی العموم مشی وحدت جنبش کارگری و کمونیستی ایران و مناسبات سازمانهای آن در شرایط حاضر، بطور عینی از بطن شرایط و وضعیت شکست سیاسی نیروهای جنبش کمونیستی و بویژه شکست استراتژیک برنامه‌ای حزب توده و سازمان ما بتدریج رشد کرد. شکست هولناک حزب، انحلال سازمانهای آن در کشور و ... بیک رشته اختلافات و کشاکشهای حاد و تازه در مابقی دستگاه رهبری و بتدریج تمام حزب منجر شد. در کنار این پدیده یک مجموعه از مسایل پیچیده و کشاکشها و دسته‌بندیهای ریشه دار حل نشده که بواسطه انجماد اسکلت حزبی عدم کاربست موازین لنینی زندگی حزبی و فقدان دموکراسی و ... در اعماق دستگاه رهبری حزب تنیده شده بود مجددا فعال شده با مسایل تازه در هم گره خورده کلاف بغایت پیچیده و سردرگمی را پدید آورده بود. در این میان بتدریج باور و اعتماد نیروهای سازمان بویژه آن بخش که امکان مشاهده مستقیم کشاکشهای درون حزب را داشتند بشدت و بطور مضاعف خدشه دار گردید. با رشد بطئی اما ناگزیر روند بازنگری خطاها در سازمان روندی که از یکسو میبایست از سد مقررات و شیوه های بازدارنده بوروکراسی و پنهانکاری عبور میکرد و از سوی دیگر میبایست از سد مخالفتها و هشدارهای مداوم مدافعان مشی گذشته و همچنین نصایح و تقاضای خودداری بررسی آن توسط رهبری جدید حزب میگذشت بتدریج جای خود را در رهبری و سازمان باز کرد و بالاخره به تصویب سند "درباره سیاست و برنامه سازمان در سالهای ۶۱ـ۵۷" در پلنوم وسیع ۶۵ منجر شد. حزب توده ایران نیز که در مقابل عمل انجام شده‌ای قرار داشت سند از خط مشی حزب توده ایران در سالهای ۶۱ـ۵۷ را در کنفرانس ملی تصویب و منتشر ساخت. در یک نگاه ساده و سریع این دو سند از دو دیدگاه و متد متفاوت با انقلاب و روندهای بعدی آن برخورد میکنند. بدین ترتیب اختلافات نظری متدیک و دیدگاهی سازمان و حزب حول مهمترین رویداد تاریخ معاصر میهن ما و حول یکی از بزرگترین آزمون پیکارهای سیاسی و طبقاتی در معرض دید همگان قرار گرفت.

سند پلنوم وسیع در مورد مواضع حزب توده ایران در انقلاب بهمن و رویدادهای بعدی کاملا سکوت میکند اما برنامه‌ای را که بر پایه آن وحدت سازمان و حزب میبایست تحقق مییافت برنامه "انحراف براست از سیاست مستقل طبقه کارگر" ارزیابی میکند در عین حال سند پذیرفتن مبارزه در راه وحدت با حزب را "دستآورد بزرگی برای جنبش کارگری ایران" تلقی میکند. قطعنامه "مبارزه در راه وحدت..." مصوب پلنوم وسیع نیز بدون توجه به تغییر مواضع سازمان و حزب و مناسبات آنها همچنان "حفظ تحکیم و گسترش وحدت فکری و سیاسی سازمان ... با هدف ارتقاء آن به سطح وحدتی همه جانبه" را مطرح میکند. این احکام مشخصا محصول همان دیدگاه و متد شناخته شده مقاله "مرزبندی در جنبش کمونیستی ایران و وظایف ما" مندرج در کار ۹۷ و جزوه "در راه وحدت" میباشد.

قطعنامه "وظایف مبارزه در راه وحدت..." در حقیقت بر وحدت سازمان و حزب با درک یکبار برای همیشه! تاکید میورزد وحدتی که بهیچوجه از شرایط زمانی، مکانی و عوامل عینی و ذهنی تبعیت نمیکند و حتی از آن تاثیر هم نمی پذیرد. این قطعنامه که طبعا باید حاوی احکام قطعیت یافته و وظایف مشخص برای اجرا میبود بهیچوجه سازمانگر روندی نبود که تعیین کرده بود زیرا واقعیات مسلم عینی و ذهنی در جریان انکشاف سازمان درست خلاف آن پیش میرفت. تناقض آشکار میان قطعنامه مزبور با اسناد بررسی خط مشی گذشته مصوب پلنوم وسیع و اصرار برای اجرای آن پراتیک و حیات درونی سازمان را با پیچیدگیها و تشنجهای بسیار شدید و مخرب توام ساخت. بر ابعاد و عمق بحران بمراتب افزوده گردید. مناسبات اعضاء سازمان با یکدیگر بیش از پیش تیره و بسیاری از موازین زندگی سازمانی، بسیاری از اعتمادها و اطمینانها، بسیاری از احساسات یگانه و وحدت جویانه درون سازمان ما بطور جدی و آزاردهنده‌ای

www.iran-archive.com

بخطر افتاد. این تناقض و ناهماهنگی میان نظر و عمل سازمان ریشه در بنیانهای بینشی و متد و لوژیک دگماتیستی ـ سکتاریستی گذشته سازمان دارد. بنیانهایی که با کمک آنها سیاه راسفید، وزیر ارتجاعی و جنایتکار خمینی را در حال شکوفایی و وظایف خود را بجای تدارک برای سرنگونی آن پشتیبانی از آن میدیدیم.

قطعنامه "وظایف مبارزه در راه وحدت..." نقطه عزیمت خود را نه بر پایه واقعیات بلکه بدلخواه آرزوها و تمایلات ذهنی و یکسونگرانه بنا گذاشته، رابطه میان عین و ذهن با همه بغرنجی ها و پیچیدگیهایش را قطع میکند. این قطعنامه میکوشد با الگوها و متدهای کهنه و دگم شده پدیده های تازه را که بقدر کفایت پیچیده و متنوع است هنوز تماما شناخته نشده اند، توضیح دهد.

چه باید کرد؟ آیا باید به همان متد و بینش گذشته فکر و عمل کنیم و همچنان معتقد باشیم که مشی "در راه وحدت" ★ سازمان و حزب که در بطن قطعنامه مزبور مستتر است تنها مشی عملی و قابل اجرا است؟ آیا باید قطعنامه پلنوم وسیع را مستقل از شرایط سیاسی اجتماعی و روانشناسانه حتی با از دست دادن درصد بزرگی از نیروهایمان یعنی با بخطر افتادن وحدت و یکپارچگی سازمان مان تنها مشی درست و ضروری و حتمی الاجرا بدانیم؟ و یا نه، باید و ناگزیر باید عینک دیدن پدیده های زنده و متحول بشیوه یکبار برای همیشه را از چشمان خود برداریم و دیالکتیک زنده و پویای زندگی و تاثیرات و نفوذ متقابل و متناقض مجموعه عوامل عینی و ذهنی را در هر مرحله از تکامل آنها ببینیم و همواره از نقطه ای حرکت کنیم که واقعا وجود دارد و نه آنچه که آرزوهای نیک ما را تشکیل میدهد!

مشی وحدت مصوب پلنوم وسیع راه ضرور و واقعبینانه برای دستیابی بوحدت صفوف جنبش کمونیستی نیست. قبل از تعیین مشی وحدت باید دیدگاه و متد برخوردمان را با مسایل جنبش کمونیستی و کارگری میهنمان اصلاح کنیم. باید بر جمود فکری، محافظه کاری و خودپسندی و تکبر و بسیاری از بیماریهای رنگارنگ غلبه کنیم. باید نواقص و انحرافات را جسورانه آشکار کنیم تا واقعا و حقیقتا بر آن غلبه کنیم؛ باید روند بازنگری و بازسازی وحدت ایدئولوژیک سیاسی در سازمان و در جنبش کمونیستی ایران را با روند نوسازی انقلابی و نواندیشی در اتحاد شوروی و در جنبش جهانی کمونیستی و در اندیشه و عمل خود بنحوی ارگانیک پیوند بزنیم؛ باید بجستجوی راهها و وسائل تازه ای برای هموار کردن وحدت حزبی کمونیستهای ایران برآئیم راههایی که طبعا نه سهل و ساده اند و نه بدون تلاش فکری و ابتکار و از خود گذشتگیهای زیاد هموار میگردد. باید به بازبینی های رئال تر و تحلیلهای تازه تری از وظایف خود در رابطه با امر وحدت وحدت کمونیستهای ایران بنشینیم. باید درباره محتمل ترین روند در چشم اندازهای قابل رویت دید و نظر مشخص داشته باشیم؛ باید بپذیریم که در دوره تصمیم گیریهای جسورانه بظاهر غیرعادی ولی واقعبینانه و اصولی قرار داریم؛ باید قبول کنیم که در دوره تحول در اندیشه و عمل سازمان و جنبش کمونیستی ایران و در راه بازنگری خطاهای دیروز و همچنین امروز و تصحیح آنها قرار داریم. این دوره، دوره راهیابی قطعی برون رفت از بحران کل جنبش کمونیستی ایران و از جمله سازمان ماست.

مقاله حاضر کوششی است برای بازکردن زوایائی تازه برای هموار کردن امر وحدت جنبش کمونیستی ایران و نشان دادن این مسئله که با توجه به شرایط و مشخصات جنبش کمونیستی، شعار تشکیل حزب واحد و فراگیر طبقه کارگر شعار روز جنبش نیست. وحدت کمونیستهای ایران در حزب واحد نه هدفی در دسترس و سهل الحصول و وظیفه ای مشخص بلکه هدفی در دور دست و وظایفی کلی را شامل میشود. برای مشخص و زمینی کردن امر وحدت و برای هموار کردن راه آن باید مشی اتحاد چپ مارکسیستی ـ لنینیستی را در پیش گرفت. اتحاد چپ روند ضروری حیاتی و عملی و تعیین کننده برای فراهم آوردن شرایط لازم و کافی وحدت در حزب واحد است. اما برای مشخص و زمینی کردن اتحاد چپ مارکسیستی نیز باید با تمام قوا و پیگیری وقفه ناپذیر مشکلات و موانع آنرا شناخت و بدون تزلزل بجستجوی راههای هموار کردن تحقق آن پرداخت.

★ منظور مقاله در راه وحدت است که مشی وحدت سازمان با حزب را تئوریزه کرده است. این جزوه در زمستان سال ۶۰ منتشر شده بود.

ما با حرکت و مبارزه در این راستا میتوانیم امیدوار باشیم که بوحدتی واقعا انقلابی، واقعا پاسخ گویه نیازهای مبرم جنبش کارگری و کمونیستی و دموکراتیک میهنمان و واقعا اعتماد برانگیز و حقیقی دست خواهیم یافت.

* * *

اعلام و پذیرش اصول و مبانی عام تشکیل حزب واحد و فراگیر طبقه کارگر براساس م.ل و انترناسیونالیسم پرولتری حول برنامه و اساسنامه و مشی انقلابی واحد یقینا گامی مهم و اساسی برای حرکت در راستای وحدت است. اما پذیرش این اصول بدون دستیابی به برنامه علمی و همه جانبه برای انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک و عموم خلقی ایران یقینا هرگز وحدتی را بر روی زمین تامین نخواهد کرد. باید میان اصول و مبانی عام وحدت با شرایط عینی و ذهنی موجود رابطه و پیوندی زنده و واقعی برقرار کرد. در این مقاله کوشش میکنیم بیک بررسی فشرده از مختصات عمومی و نیروهای تشکیل دهنده جنبش کمونیستی ایران، بحران مزمن و حاد برنامه‌ای تشکیلاتی و سیاسی، نقش و عملکرد دیدگاهها و متدهای انحرافی در برخورد با مسئله وحدت جنبش کمونیستی ایران بپردازیم و ادامه بحث را در مقاله دیگری به تشریح مختصات مشی اتحاد چپ م.ل. شروط و راههای شکل گیری آن، به ضرورت، اهمیت و مبرم بودن آن و نقش آن در جنبش دموکراتیک عام و شکل گیری اتحادهای سیاسی و طبقاتی جنبش کمونیستی با نیروهای سیاسی مترقی کشور ... و سرانجام این مشی میپردازیم.

۱ـ مختصات عمومی جنبش کمونیستی ایران یک ارزیابی فشرده

در جنبش کمونیستی ایران دستجات و گروههای کم و بیش متشکلی فعالیت میکنند که همگی ایدئولوژی خود را م.ل و انترناسیونالیسم پرولتری اعلام کرده‌اند. ویژگی اصلی و بارزترین مشخصه این جنبش در شرایط حاضر وجود تفرقه تقابل، تشتت و یک بحران حاد در مناسبات میان صفوف این جنبش و در هریک از دستجات آنست. جریانهای جنبش کمونیستی دارای وجوه اشتراک عام ایدئولوژیکی (م.ل و انترناسیونالیسم پرولتری) میباشند که طبعا اساس فکری لازم برای تاثیر گذاری متقابل و دستیابی به برنامه مشخص و مشی سیاسی واحد در کشور را تامین میکند. اما این پایه فکری ایدئولوژیک و نیروهائی که واجد آن هستند بیکسان مورد تایید و پذیرش نیست.

فقدان هرگونه اتحاد عمل سیاسی موثر، رزمنده و اعتماد برانگیز در نبرد علیه دشمن مشترک بزرگترین ضعف سیاسی و پراتیکی جنبش کمونیستی ایران را تشکیل میدهد. شدت و دامنه این ضعف در سالهای اخیر مقام و موقعیت این جنبش را در جنبش دموکراتیک مردم ایران و در میان نیروهای سیاسی و مترقی کشور بحد اقل رسانده است.

نیروهای جنبش کمونیستی ایران صرفنظر از نقش و اهمیت هریک از آنها عبارتند از: سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، سازمان فدائیان خلق ایران (پیروان بیانیه ۱۶ آذر)، حزب توده ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، سازمان آزادی کار (فدائی)، "توده‌ایهای مبارز" و برخی گروهها و محافل دیگر. میان سازمان ما و حزب توده مناسبات عملی همکاری در سطوح معینی وجود داد. روابط این دو سازمان در سالهای گذشته بسیار نزدیک بود اما در چند سال اخیر دچار بحران فزاینده شد، بطوریکه نسبت به دو سال پیش افت بسیار کرده است. مناسبات حزب توده با بقیه سازمانها بمشکلی قطع است. تقریبا هیچیک از سازمانها و محافل سیاسی چپ و مترقی ایران با حزب رابطه ندارند. مناسبات سازمان ما با سازمانهای م.ل در مراحل نخست همکاری قرار دارد. مناسبات بقیه جریانات با یکدیگر چندان امیدی ایجاد نمیکند. طی یکسال اخیر تغییرات محسوسی شروع به جوانه زدن کرد اما در پراتیک سیاسی آنها نمود مشخص و راهگشائی دیده نشده است و بنظر نمیرسد که این سازمانها قادر باشند با ادامه وضع مواضع و عملکرد کنونی شان منشاء موثر تغییر وضع موجود و ارائه یک آلترناتیو متحد کننده باشند.

www.iran-archive.com

جریانها و سازمانهای فوق الذکر صرفنظر از اختلافات نظری و برداشتهای متفاوت از مبانی مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و مناسبات احزاب کارگری و کمونیستی جهان، در عمل روش متفاوتی دارند. حزب توده ایران در همان اساس در رابطه عملی با احزاب برادر قرار داشته و از سوی آنان بمثابه تنها نماینده سیاسی طبقه کارگر ایران شناخته میشود. این موقعیت برای حزب امتیاز مهمی محسوب میشود که با موقعیت آن در جنبش کمونیستی و کارگری ایران متفاوت است. زیرا هیچ یک از سازمانها و جریانات جنبش کمونیستی ایران هیچ رابطه ای با حزب توده ایران ندارند و حتی برخی او را جریانی خارج از جنبش کمونیستی ایران میشناسند.

علاوه بر حزب توده ایران، سازمان فدائیان در سالهای اخیر با استفاده از امکانات حزب توده ایران بتدریج در مناسبات احزاب برادر وارد شده و در این راستا پیشرفتهای زیادی داشته است. این وضعیت سازمان ما را نیز از بقیه سازمانها متمایز میکند. اما سازمانها و گروههای دیگر بعد از ... بلحاظ تئوریک و سیاسی با احزاب برادر همبستگی دارند. این نیروها در برابر رقابت و تعارض با حزب توده و با حفظ تمامی انتقادات خود نسبت به آن مواضع انترناسیونالیستی خود را تدوین و مشخص کردند. این نیروها صرفنظر از برخی روابط پراکنده و محدود بلحاظ عملی مناسباتی با احزاب برادر ندارند. در اینجا باید متذکر شد که مسئله برقراری رابطه سازمانهای جدید ... با احزاب برادر از مسائل تازه و قابل بررسی است. با ضوابط موجود بدون هیچگونه اصلاح و تغییری نمیتوان این مسئله را بنحوی اصولی و موثر حل کرد. این سازمانها سالها در پشت درهای بسته متوقف اند.*

۲- نگاهی به سیر شکل گیری سازمانهای جنبش کمونیستی ایران:

حزب توده ایران طی سالیان درازی تقریباً همه نیروهای جنبش کارگری و کمونیستی ایران را در صفوف خود جای داده و تنها نماینده سیاسی عملاً موجود طبقه کارگر ایران بود و از حمایت مادی و معنوی جنبش کمونیستی و احزاب برادر برخوردار بوده است. حزب توده ایران طی سالهای متمادی یعنی از سالهای ۱۳۳۲ تا انقلاب بهمن ۵۷، بویژه در دهه ۱۳۴۰ با بحران همه جانبه و پراکندگی تشکیلاتی و فقدان اتوریته رهبری و غیره روبرو شد و از فعالیت موثر در عرصه مبارزه سیاسی و سازماندهی و سازماندهی نیروهای انقلابی و جنبش توده ای در مقاطع رشد و برآمدهای آن بکلی دور و در حاشیه صحنه اصلی سیاست قرار گرفت. حزب که زمانی از پایه توده ای و اجتماعی وسیعی برخوردار بود، بتدریج نیروها و پایه اجتماعی خود را از دست داد و طی سالهای طولانی عملاً به حزب مهاجرین که از دسترسی به ایران دور ماندند تبدیل گردید.

---

* این معادله که باید در حزب عملاً موجود در مناسبات احزاب برادر قرار دارد حل شد: یا یکسره به تایید آن پرداخت، یا باید از هرگونه انتقاد علنی و صریح به آن خودداری کرد، یا باید او را جبراً حتماً تنها نماینده طبقه کارگر کشور دانست، یا باید خطاها و انحرافات او را تایید و یا لااقل تحمل کرد، یا باید تمام روش، منش و رفتار سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی او را تقلید کرد و در یک کلام هژمونی مطلق او را پذیرفت تا (چنانچه چیزی مستقل از آن برایت باقی مانده باشد) بتوانی عنوان ایدئولوژیک انترناسیونالیستی کسب نمائی. در واقع و بتمام معنی کهنه و واپسگرایانه است. تقلید از این طرز فکر و شیوه های عملی آن و یا عصیانگری در مقابل آن، سالهای متمادی بر سیر تکوین و تکامل ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی بخش بزرگ جنبش کمونیستی ایران که نسل جدید این جنبش را تشکیل میدهند بطور همه جانبه ای موانع و مشکلات عظیمی ایجاد کرده است. بحث و بررسی این مسئله در مقاله حاضر امکان پذیر نیست.

www.iran-archive.com

باآغازنوسازی بورژوائی جامعه درابتدای دهه ۱۳۴۰ که ازبالا توسط شاه وامپریالیستهای حامی اوصورت میگرفت ،جامعه دستخوش تغییرات مهم واساسی گردید . ازهمان آغازمشخصه اصلی تحولات اقتصادی ـ اجتماعی رارشد شتابان وفزاینده سرمایه داری درهم پیوندی گسترده باسرمایه های امپریالیستی ،تعرض علیه ساختارهای ماقبل سرمایه داری وتسلط روزافزون دیکتاتوری شاه تشکیل میداد . حزب توده ایران که همچنان در وضعیت تشتت وپراکندگی صفوف خود بسرمیبرد دربرخورد با وضعیت جدید برنامه ای علمی و منطبق باشرایط روبانکشاف نداشت. مشی سیاسی حزب کاملا سردرگم ومغشوش بود ،تلاشهائی که برای تجدید سازماندهی درداخل کشوربااعزام رفقا حکمت جو وخاوری وتعدادی دیگرصورت گرفت همگی شکست خوردند . حزب درنتیجه اول این دهه یک انشعاب بزرگ راازسرگذراند . حزب بطورکلی دردهه چهل دچارانحراف ونوسانات شدید برنامه ای و انفعال کامل بود وبهیچ وجه نتوانست به نیازمبرم برنامه ای و استراتژی وتاکتیک فعال و رزمنده پاسخ دهد . بطورکلی جنبش کارگری وانقلابی کشورازنداشتن پیشاهنگ رزمنده وتوانمند رنج میبرد وضرورت پایان دادن به این کاستی رویاروی انقلابیون ورهروان راه طبقه کارگرقرارداشت.

درچنین شرایطی ازمیان نیروهای جوان و تازه نفس جنبش کمونیستی مستقل ازحزب توده ایران تلاشهای وسیع وپیگرانه ای برای پاسخ گویی به ضرورت زمان انجام گرفت . رفیق بیژن وهمرزمان او با طراحی استراتژی وتاکتیک واشکال وشیوه های مبارزاتی تازه پابه میدان نبرد علیه دیکتاتوری، امپریالیسم وسرمایه داری نهادند . دراواسط دهه ۴۰ گروه دیگری برهبری رفقا مفتاحی ـ پویان ـ احمدزاده بمنظورپاسخگوئی به این ضرورت شکل گرفت . این دوگروه درماههای دی تااسفند سال ۴۶ باهدف ایجاد پیشاهنگ انقلابی خلق برپایه جهان بینی مارکسیسم لنینیسم ،سمت گیری واحد برنامه ای وپذیرش وکاربست مبارزه مسلحانه برای سرنگونی رژیم شاه وحدت یافته سازمان چریکهای فدائی خلق رابنیان نهادند .

شکل گیری سازمان ما اساساً به دوره ای تعلق دارد که درآن جنبش کمونیستی ایران میبایست درشکل ومحتوای تازه باترکیب اجتماعی وطبقاتی وسیاسی تازه باشیوه هاواشکال مبارزاتی متفاوت باگذشته ،باسیاست وبرنامه ای تعرضی که قدرت سیاسی رانشانه گرفته باشد ،بااحساسات وانرژی وروحیه ای بکلی متفاوت ازنسل گذشته آن ودرشرایط کم وبیش بحرانی وتشتت آمیز درصفوف احزاب کمونیستی وکارگری جهان و... خود راسازمان میداد . تولد سازمان ما اساساً باروحیات پاسیفیستی وبحران زده حزب وبمثابه آلترناتیوناتوانی وانحرافات آن خودنمایی کرد اما سازمان نیزقادربه حل مسایل بحرانی جنبش کمونیستی نشد . سازمان نتوانست برنامه ای علمی وهمه جانبه درانقلاب ضد امپریالیستی ـ دمکراتیک وعموم خلقی ایران ارائه دهد . سازمان گرچه هدف استراتژیک مرحله ای خود را " جمهوری دمکراتیک توده ای "(۱) قرارداده بود اما هم بدلیل نادقیق بودن وکاملا تئوریزه نشدن آن وهم بدلیل تسلط تئوری های ناظربرمشی مطلق سازی مبارزه مسلحانه ،نتوانست راه تحقق ونیز مختصات روشن وپایدارآنراتدوین وبه هدف وحدت بخشیده خود تبدیل کند .

پس ازانشعاب سال ۵۵ درسازمان ،مجدداً بحرانی وسیع وهمه جانبه بلافاصله پس ازانقلاب بهمن سازمان را فراگرفت که درپی آن انشعاب اقلیت ودوانشعاب دیگرصورت گرفت . ازاقلیت نیزانشعاب های دیگری پدید آمد . بدین ترتیب علاوه برحزب توده ایران سازمان ما وسپس چند سازمان دیگر مارکسیستی ـ لنینیستی متولد شد . بجزحزب توده بقیه نیروها متعلق به نسل جدید وجوان جنبش کمونیستی ایران هستند . آنان هریک بامختصات وویژگیهای خود ،باتاکتیک ها وخط مشی های سیاسی متفاوت وبامشابه مسیر رشد وتکوین ایدئولوژیک خود رامی پیمودند .

بعدازانقلاب سازمان ما درپروسه نظری وتجربی خود براین باورنبود که حکومت جدید می تواند خواستهای اساسی توده های قیام کننده رابرآورده سازد، سیاست عدم پشتیبانی ازحکومت خمینی راپیش میبرد . سازمان مشی انقلابی سازمانگری مستقل توده های کارگران ودهقانان وخلقهای تحت ستم رادنبال میکرد . یکی دوسال بعدسازمان ازمشی سیاسی واستراتژیک خود عدول وبه مواضع ومشی سیاسی وبرنامه ای حزب توده ایران ملحق شد . امادرعین حال مواضع انترناسیونالیستی سازمان ما تحکیم یافت

(۱) ـ نبرد با دیکتاتوری شاه ... نوشته رفیق بیژن جزنی

سازمانهای دیگر نیز بدون ملحق شدن به مواضع برنامه ای حزب بدرجات مختلف مواضع انترناسیونالیستی خود را تکوین بخشیدند. در اینجا باید یک نکته روشن گردد. اگر همچنان بخواهیم با همان عینک همانند سازی سابق به این سازمانها بنگریم با هزار و یک دلیل بجا و نابجا میتوان مواضع سازمانهای مزبور را ناسیونالیست، سانتریست و یا غیر انترناسیونالیست دانست. مدل عملی یک سازمان انترناسیونالیست نزد ما مجموعه منش، روش و شکل و شیوه برخورد حزب توده ایران بود. ما در گذشته احزاب برادر را در وحدتی مطلق بدون هیچ گونه نقش و اشکالی می پنداشتیم. اشاره به هر گونه اختلاف نظر در جنبش جهانی کمونیستی را یک فکر انشعاب طلبانه می نامیدیم و... اما زندگی خلاف آنرا نشان داد. دیگر نمی توان با آن فکر مطلق نگر با این مسایل بسیار مهم نگریست. در اینجا دیالکتیک ژرف تنوع و وجوه و اشکال مختلف وحدت مطرح است. باید بگونه ای اصولی و انقلابی دیدگاه یکسان سازی و همانند سازی توام با تنگ نظری و خود پسندی و کشاکش های سنتی جا افتاده را بکنار نهاد و بتوان واقعیات را بدرستی دید و به استنتاج های حقیقی رسید. در اینجا لازم است نکته دیگری نیز توضیح داده شود. تفکری وجود دارد که مواضع انترناسیونالیسم پرولتری را در سطح مسایل تئوریک و نهایتا سیاسی محدود کرده و از مفهوم استقلال رای و رابطه برابر و دمکراتیک درکی مکانیکی ارائه میدهد. این فکر همبستگی و پیوند متقابل، مشاوره و همفکری و کمک متقابل را وابستگی و دنباله روی می فهمد. این فکر هنوز از اعتماد کافی به خود برخوردار نیست باید این طرز فکر را بکنار نهاد و با اطمینان کامل اصل حفظ استقلال رای خود را قاطعانه و متحدانه با همبستگی واقعی و انقلابی تلفیق کرد.

غیر از این گرایشات دیدگاهی و متد ولوریک، قاطعانه باید گفت که ما اکنون در کشور خود شاهد چند سازمان هستیم که در تحلیل نهائی و من حیث المجموع دارای ایدئولوژی واحدی هستند با این ویژگی که برخی از سازمانها بدرجات مختلف در تقابل، تعارض و حتی تعارض شدید و حاد با یکدیگر قرار دارند. وجود چند سازمان مارکسیست جداگانه در جنبش کمونیستی ایران، مشابه وضعیتی است که در چندین کشور دیگر پدید آمده است. پدیده چند حزبی هنوز بطور مشخص مورد تبیین و تحلیل همه جانبه قرار نگرفته است اما پدیده ای است که باید آنرا از لحاظ بسیاری جهات پیچیده و بغرنج دانست و از برخورد ساده و خط کشی های تنگ نظرانه پرهیز کرد. در اینجا باید تاکید کرد که اختلافات مرکزی در جنبش کمونیستی ایران را مسایل مربوط به انترناسیونالیسم پرولتری پذیرش و دفاع از سوسیالیسم عملا موجود، دفاع از احزاب کمونیستی و کارگری در مبارزه شان علیه ارتجاع و امپریالیسم، دفاع از صلح، همزیستی مسالمت آمیز و... تشکیل نمی دهد. در جنبش کمونیستی ایران این کشاکش ها و مبارزات در سالهای گذشته صورت گرفته است هم سازمانهای جنبش کمونیستی در عرصه مسایل انترناسیونالیستی در وجوه عام و اساسی آن تکوین یافته اند و هم امروز درک و دیدگاه دکماتیستی نسبت به مواضع انترناسیونالیستی اصلاح و تدقیق یافته و یا باید بیابد.

اما دیالکتیک ژرف زندگی، در جا زدن و متوقف ماندن را رد میکند. هم اینک بررسی واقع بینانه اوضاع جهانی، شناخت مهمترین تضادهای آن و درک خلاق از مکانیسم عملکرد تضادها، شناخت نیروهای متحد طبقه کارگر و مهمترین وظایف بین المللی آن و بطور کلی انطباق م.ل خلاق با شرایط مشخص جهان امروز و تعیین وظایف کنونی و... در دستور روز قرار گرفته است. بنظر میرسد بروز اختلافات جدید و یک دور کشاکش های فکری و سیاسی تازه حول آن محتمل باشد. پیشروی روند نوسازی و نواندیشی در حزب کمونیست اتحاد شوروی و رشد آن و بطور کلی فراگیر بودن آن در صفوف تمام جنبش کمونیستی و کارگری جهان و از جمله (ویویزه) کشور ما مسایل و تغییرات کاملا تازه ای را در جنبش کمونیستی ایران پدید خواهد آورد. از همین جا باید تاکید کرد که "حقیقت در انحصار هیچ کس نیست" و لذا از پیش برای هیچ سازمانی امتیاز خاصی مطرح نخواهد بود.

جدا از این مسایل هم اینک یک رشته از مسایل برنامه ای، سیاسی و سازمانی در محدوده کشور ما ن مشخصا در برابر ما قد کشیده اند که بطور مشخص و مستقیم نقش تعیین کننده ای در روند نزدیکی نیروهای جنبش کمونیستی دارد.

۳ـ اغتشاش و پراکندگی برنامه ای!

حزب توده ایران از بدو تاسیس تاکنون ٦ برنامه (سالهای ۲۲، ۱۷، ۲۹، ٥٤، ٦۰، ٦٥) معرفی کرده است. هیچیک از این برنامه ها برنامه ای علمی و همه جانبه منطبق با شرایط مشخص جامعه ایران نبودند. حزب در دوره تغییرات سیاسی و اجتماعی دهه ٤۰ قریب ۱٥ سال (۳۹ تا ٥٤) در وضعیت بحران همه جانبه، ناکامی، انفعال و انحراف بسر میبرد.

حزب در سال ٥٤ برنامه ای را رهنمای عمل سیاسی و اهداف مرحله ای خود قرار داد که اساس و مبنای تئوریک آن را تز راه رشد غیرسرمایه داری تشکیل میداد. این نظریه بیشتر با شرایط اقتصادی اجتماعی سالهای قبل از رفرم های امپریالیستی شاه همخوانی داشت و طبعا برای دهه ٤۰ تز کهنه شده بود. کاربست برنامه ٥٤ در انقلاب بهمن و رویدادهای بعدی آن حزب را با سرنوشت فاجعه بار مواجه ساخت. رهبری حزب توده ایران بدون یک نقد دیالکتیکی و رادیکال که توضیح دهنده صریح و انقلابی شکست فاجعه بار باشد، برنامه تازه ای را بسیاق معمول تصویب و منتشر ساخت. اکنون تنها حزب توده ایران است که با وجود روند بازنگری و بازسازی مواضع ایدئولوژیک سیاسی و بینشی خود مدعی است که صاحب برنامه ای کامل است! طبعا این برنامه را نمی توان جدی گرفت و آنرا آلترناتیو بحران مزمن برنامه ای جنبش کمونیستی بحساب آورد. این برنامه در واقع برای غلبه عجولانه بر بحران، بستن دهان منتقدین و مخالفین خود با همان متدها و شیوه های کهنه تدوین گردیده است.

سازمان ما نیز از بدو پیدایش خود تاکنون نتوانست بحران برنامه ای دیرین جنبش کمونیستی را حل کند. تلاش رهبری سازمان از سالهای اول شروع مبارزه مسلحانه بویژه تلاش خلاقانه و بسیار ارزشمند رفیق بیژن جزنی علیرغم ارائه عناصر جدی تدوین برنامه ای و نزدیک شدن به یک استراتژی و تاکتیک تعرضی، نیمه کاره رها شد. سازمان نتوانست تلاش های رفیق بیژن را تکامل بخشد. در نتیجه دو سال بعد از انقلاب بتدریج به برنامه مدون سالهای ٦۰ و ٦۱ دست یافت که برنامه "انحراف براست از سیاست مستقل طبقه کارگر" بود. اینک سازمان برنامه ای ندارد و در تدارک و تدوین برنامه جدید بسر میبرد. اینکه برنامه جدید سازمان باید تا چه میزان پاسخگوی راهگشای بن بست و بحران موجود باشد به میزان تحول و تکامل فکری سازمان، کنار زدن جدی و قاطع با ... و روش ها و منش های بوروکراتیک، سکتاریستی ... و ... خرد جمعی سازمان و بهره گیری از خرد جمعی همه کمونیستهای ایران بستگی تام دارد.

سازمانها و ... در راستای تهیه برنامه ... برنامه سازمان آزادی کار، طرح برنامه کمیسیون برنامه سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر) طرح برنامه سال ٦۲ سازمان فدائیان خلق ایران (پیروان بیانیه ۱٦ آذر) و همچنین طرح برنامه اقلیت ★ در سطح جنبش منتشر شده است. بدیهی است تا تدوین یک برنامه واحد علمی و همه جانبه برای جنبش کمونیستی و کارگری ایران که لزوما و یقینا باید از کوره خرد جمعی همه نیروها ی آن بگذرد هنوز راه درازی وجود دارد. برنامه حزب و طرح برنامه های مزبور هرچند دارای حقایق بسیار و نکات مثبت و درستی میباشد و باید برای تهیه یک برنامه واحد مورد توجه جدی قرار گیرند لیکن تعدد این برنامه ها بخودی خود گواه روشنی بر اغتشاش و پراکندگی و تداوم بحران ... و مقدم بر هر چیز بیانگر ... های اساسی موجود است.

٤ـ بحران تشکیلاتی

فقدان برنامه علمی و همه جانبه، برنامه ای که باید مهمترین یا اساسی ترین رکن مبارزه کمونیستها را تشکیل دهد، با بحران گسترده تشکیلاتی و سازمانی همراه بوده با آن ... داده و منجر به حدود بحران در عرصه نفوذ و اعتبار اجتماعی و توده ای جنبش کمونیستی را تشدید کرده است. این کاملا طبیعی است که یک تشکیلات کمونیستی برای مدتی برنامه ای نداشته باشد و یا سالها در شرایط تدوین و تنظیم برنامه بسر ببرد. مناسبات و روابط سازمانی و ضوابط و معیارهای تشکیلاتی با توجه باینکه اساسا جزء ارگانیک برنامه است لیکن خود دارای استقلال نسبی نیز هست. لذا اشکال و مکانیسم ها

★ آنموقع که یک تشکیلات بنام اقلیت وجود داشت.

www.iran-archive.com

وشرایط متنوع تشکیلاتی وقواعد وقوانینی خاص آن می تواند در حفظ تشکیلات بطور جدی موثر باشند. درست در این جاست که مکانیسم ها وتربیت های نادرست ، کاربست سانترالیسم بوروکراتیک ، فرماندهی ودنباله روی ، کیش شخصیت ، پایمال کردن باشکال صریح ویا پوشیده حقوق دمکراتیک حزبی اعضا وغیره وغیره نیز میتواند در حفظ تشکیلات بدون برنامه ومشی سیاسی روشن ویا با برنامه ومشی نادرست نقش طولانی مدت بازی کند . طبعا در چنین وضعیتی برعمق بحران منتها بدون شناخت ودرک آن افزوده میشود . این بنیه خود سد بزرگی را که با جهل وتعصب وانجماد فکری ضخیم وضخیم تر میشود بوجود می آورد .

تاریخ فعالیت تشکیلاتی جنبش کمونیستی ایران در دهه های اخیر مملو از ضعفهای سازمانی ، عدم رعایت موازین لنینی زندگی حزبی عدم رعایت دائمی دمکراسی درون حزبی ، سلطه خشن سانترالیسم بوروکراتیک وفرماندهی ودنباله روی وغیره میباشد . طی ۴۰ سال اخیر هیچ برنامه وطرح برنامه و اساسنامه ای توسط عالیترین ارگان تجلی حرکت جمعی وقت تشکیلات یعنی کنگره به تصویب نرسیده است. البته بیماری های گاه شدید وجدی در امر وحدت تشکیلات با وجود برنامه ای صحیح وکاملا قانونیت یافته ممکن است پدید آید . ولی اکنون بحران تشکیلاتی ریشه دار سازمانهای جنبش کمونیستی ایران خود یک مانع بزرگ وجدی برای بسیج خرد جمعی ودستیابی به برنامه ومشی سیاسی علمی وهمه جانبه است. نگاهی هرچند فشرده به نوع برخورد با مقوله وحدت تشکیلاتی در صفوف جنبش کمونیستی ایران اهمیت وعمق این سد ضخیم را روشن میکند :

هم در نسل قدیم وهم در نسل جدید جنبش کمونیستی ایران بیماری ها وانحرافات ودر حقیقت بحران تشکیلاتی وادامه آن علیرغم ظاهر متفاوت ونمود های مختلف ومتضاد ماهیتی یکسان دارند .

کاربست شیوه ها واهرم های مادی ومعنوی ناسالم تشکیلاتی از قبیل تصفیه وانشعاب برای حل اختلافات فکری درون حزبی ، سالیان درازی است که بر جنبش کمونیستی ایران حاکم است . کاربست روش های خشن ، بوروکراتیک ونیز اهرم های مادی ومعنوی ناسالم تشکیلاتی بویژه تصفیه مخالفین برای حل اختلافات فکری ونیز کاربست انها علیه یکدیگر در حزب توده ایران به امری عادی بدل گشته است. صادق ترین ، سالمترین وجوانترین اعضا رهبری وغیر رهبری حزب نیز که به تغییر این شیوه ها برخاسته اند ، هنوز با این شیوه ها تعیین تکلیف نکرده اند وبه خطا از این شیوه ها استفاده میکنند . غافل از اینکه با شیوه ها واهرم های کهنه هرگز نمیتوان انها را تغییر اساسی داد .

ظاهرا ظرف حدود بیست سال (تا انشعاب وانفصالهای اخیر) در حزب هیچ گونه انشعاب و انشقاقی که جنبه اختلاف نظری داشته باشد به وقوع نپیوسته است . اما انبوهی از اختلافات نظری بسیار جدی حول مسائل سیاسی ، استراتژیکی وتاکتیکی در درون حزب ودقیق تر در دایره کوچک کمیته مرکزی وجود داشت . دکتر رادمنش از دبیر اولی کمیته مرکزی برکنار میشود واسکندری سر کار میاید. اسکندری عزل میگردد کیانوری جانشین آن میشود ، اما اخر سر معلوم نمیشود که فلسفه این آمدن ورفتن ها چیست ؟ حقایق در دایره تنگ رهبری مستور وخاک میخورد وتنها زمانی اشکار میگردد که مغضوبین به قدرت میرسند. اساسنامه به کاغذ روی طاقچه وغرفه های نمایشگاههای بین المللی بدل گشته است . عدم دمکراسی درون حزبی ووجود قید وبند های عجیب وغریب تا بدان جا رسیده که اعضای کمیته مرکزی حق ندارند نظرات مدون خود را درباره حیات حزب نه تنها در اختیار اعضاء بلکه در اختیار اعضاء کمیته مرکزی بگذارند .

رهبری حزب هیچ درسی از تاریخ خود واز تحولات بزرگ بازسازی جنبش کمونیستی جهانی نگرفته است . در اخرین انشعاب وانفصالها باز هم همان شیوه های شناخته شده به تمامی رخ نمودند چه انها که رهبری میکنند وهستند وچه انها که رفتند هر دو طرف اختلافات فکری وسازمانی خود را به شیوه مکانیکی وتشکیلاتی حل کردند .

حقیقت این است که رهبری حزب طبق عادت دیرینه وکهنه خود ، برای رهایی از دست اختلافات فکری انچنان شیوه ها واهرم های مادی ومعنوی را بکار میگیرد وانچنان شرایطی را فراهم میسازد که منتقدین درون حزبی یا باید راه تمکین ودم فروبستن را برگزینند یا مطیع بی اراده رهبری گردند ویا بالاخره صف حزب را ترک کنند . اختلافات فکری در حزب نه از طریق بحث وگفتگو های سالم ، رفیقانه ودموکراتیک بلکه با توسل به شیوه ها واهرم های تشکیلاتی ظاهرا حل وفصل میگردد در حقیقت هیچ وقت بطور اساسی و بنیادین حل وفصل نمیگردد بلکه روی هم تلمبار میشود. هیچگاه برای ازاد کردن انرژی صد ها کادر وعضو

راهها و شیوه های نوین بکار گرفته نمیشود . تصادفی نیست که در حزب در عرض سالهای گذشته ، مرتب فراکسیون کشف میشود و فراکسیونیستها توسط " اکثریت " سبک دوش ، تعلیق و تصفیه میشوند . هنوز چندی از کنفرانس ملی نگذشته بود که بحران درون حزب مجددا دهن باز کرد و کمیته مرکزی را در بر گرفت و باز هم رهبری حزب برای حل بحران دنبال فراکسیونیست ها و تعلیق و تصفیه آنها میگردد .

تاریخ نشان داده است که کاربست تصفیه ، تعلیق ، تهدید و اخراج برای حل اختلافات فکری درون حزبی شکست قطعی خورده است .

اما نسل جدید جنبش کمونیستی ایران نیز مبری از کاربست شیوه های مکانیکی و ناسالم تشکیلاتی برای حل اختلافات فکری نیست .

راه طی شده در حیات ۱۷ ساله سازمان مانشان میدهد که هرجاکه به اختلاف واختلاف نظر برخوردیم راه انشعاب وجدائی در پیش گرفتیم . چه آنزمانی که چریک بودیم باخشن ترین شکل وچه در دوره پس از انقلاب ایضا همراه باخشونت وتعصب تشکیلاتی اختلاف نظرها را بشیوه ای مکانیکی حل میکردیم . استدلال ما عمدتا این بود که تضاد ایدئولوژیک وطبقاتی علت انشعاب بوده است . از این رو هر انشعاب را موفقیتی بزرگ برای خود وارتقا ایدئولوژیک سازمان تصور میکردیم . انشعاب اقلیت ، جناح چپ وپیروان بیانیه ۱۶ آذر از سازمان مابشیوه ای تشکیلاتی ومکانیکی صورت گرفت . آنها عمدتا پس از جدائی به کار تدوین وتکامل نظری وسیاسی خود پرداختند . نمونه فاجعه بار گروه اقلیت " در کاربست شیوه تشکیلاتی ومکانیکی اختلافات درون تشکیلاتی بسیار روشن وگویاست .

نوع برخورد سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر) با امر وحدت تشکیلاتی نه تنها چیزی بهتر از تصویر بالا نشان نمی دهد بلکه این سازمان در حد خود با حدت وتعصب بیشتری عمل می کند .

درک ودیدگاه انحرافی وشیوه های غیردمکراتیک حاکم برسازمانهای جنبش کمونیستی در نوع برخورد با وحدت تشکیلاتی علیرغم تفاوت در اشکال ، دارای ماهیت یکسان وواحدی است وحتی در زمینه عملکردها وشیوه ها واشکال نیز مشابهت های فراوان یافت میشود .

افراطی ترین شکل این دیدگاه ، وحدت تشکیلاتی را فارغ از اختلافات ایدئولوژیک وسیاسی یعنی وحدتی بی خدشه ومطلق می فهمد ویا تضادهای ایدئولوژیک سیاسی در درون تشکیلات را صرفا تضاد دو ایدئولوژی متخاصم طبقاتی می داند یعنی یا وحدت وحدت یا تضاد تضاد ما بین این دو هیچ چیز وجود ندارد .

ظرفیت این فکر بویژه در برخورد با وحدت تشکیلاتی بسیار محدود است . همواره از تضاد ، انشعاب و از مبارزه ایدئولوژیک تفرقه و دودستگی و چند دستگی ؛ از طرح نظر در درون تشکیلات انشعاب پروری ؛ از دمکراسی درون حزبی لیبرالیسم وبی بند وباری ؛ از جاری شدن انتقاد وانتقاد از خود در درون تشکیلات افشاگری ؛ از سرّیت پنهان کردن هر گونه اختلاف نظر رهبری از اعضا ؛ از تحمل نظرات مخالف تمکین و سازشکاری ، وغیره می فهمد . با ادامه این وضع وسلطه این دیدگاه در درون تشکیلات نیروهای جنبش ، چگونه می توان برانبوهی از عقب ماندگی های سیاسی و تئوریک بنحو اطمینان بخشی غلبه کرد ؟

باید گامی واقعا جدی بجلو برداشت . باید قبول کرد که راز شکنندگی و انشعابات مکرر وجدائی ها ، کاربست شیوه های تشکیلاتی و مکانیکی برای غلبه بر بحران و اختلافات ایدئولوژیک ، همانا اصرار و پافشاری بر " وحدت " محض است و سرّ پیشرفت و تعالی و راه جوئی به رمز و رموز مبارزه انقلابی و دستیابی به وحدت واقعی ، در آزادی اندیشه و برخورد اندیشه هاست . رهبری سازمان ما به این مسئله با تصویب بولتن کنگره در دیماه ۶۵ پاسخ مشخص و عملی داده است . رهبری سازمان با درک این مسئله که " حقیقت در انحصار هیچ کس نیست " روندی کاملا تازه ، جدی و موثر برای برخورد اندیشه ها و بسیج و سازمانگری نیروی عظیم آگاهی و خرد جمعی که تا قبل از این به حساب گرفته نمی شد در درون تشکیلات جاری ساخت . یقینا پیشروی پیروزمندانه این روند دستآورد بزرگی برای تفکر نوین سازمان ما خواهد بود . ✱

✱ یادآوری کاربست مکانیسم ها وشیوه های برخورد با اختلافات ایدئولوژیک سیاسی درون سازمان از ←

۵ ـ بحران در نفوذ و اعتبار اجتماعی جنبش کمونیستی :

بحران برنامه‌ای و بحران تشکیلاتی در طولانی مدت، بحران در پایه های نفوذ و اعتبار اجتماعی جنبش کمونیستی ایران را بهمراه داشته و دارد .

در اینجا باید تاکید کنیم که عوامل متعدد سوای مسایل برنامه‌ای و تشکیلاتی در تضعیف یا گسترش پایه اجتماعی و نفوذ و اعتبار پیشاهنگ تاثیر میکنند و در شرایط معینی حتی نقش تعیین کننده‌ای دارند . گاه یک پیشاهنگ انقلابی و رزمنده با برنامه صحیح و تشکیلات منضبط و آگاه بواسطه یک خطای تاکتیکی سیاسی ضربه بزرگی به پایه اجتماعی و نفوذ و اعتبار خود وارد میاورد .

ازاین رو رابطه میان بحران برنامه ای وتشکیلاتی با مسئله اعتبار سیاسی واجتماعی پیشاهنگ یک رابطه مکانیکی نیست . رابطه عوامل یاد شده رابطه ای دیالکتیکی است وگاه ممکن است بدون برنامه صحیح وبدون یک تشکیلات تکامل یافته با اتخاذ تاکتیک سیاسی بجا وکاربست اشکال مناسب در یک مقطع سیاسی مهم بسرعت نفوذ واعتبار گسترده ای بدست آورد . بهمین دلیل است که حتی احزاب ارتجاعی می توانند نفوذ توده‌ای گسترده بدست آورند . اما آنچه که مورد نظر ماست نه نفوذ واعتبار رفرمیستی ، فرصت طلبانه وغیره بلکه اعتبار ونفوذ انقلابی ورزمنده است . نفوذ و اعتبار توده ای واجتماعی مورد نظر ما آنست که هنگامیکه توده های کارگران وزحمتکشان ودیگر اقشار خلق که اکنون در شرایط اختناق ودیکتاتوری قرار دارند هرآینه به فکر تغییر وضع موجود بیفتند توجه شان به پیشاهنگ خود شان جلب شود ودر وجود او اهداف عدالت خواهانه ، آزادی خلقانه وانقلابی خود را ببینند و رزمندگی وجانفشانی او را بستایند وموضع گیری های او را جدی بگیرند .

بهرحال هم اینک محدودیت شدید نفوذ اجتماعی (در شرایط اختناق برقراری رابطه فعال وزنده بسیار سخت وهمواره در زیر پیگرد های دشمن آسیب پذیر است) وفقدان رابطه حداقل ضرور وارگانیک با طبقه کارگر وتوده های زحمتکش نه صرفا بدلیل اختناق بلکه عمدتا ناشی از خطاها ونادرستی سیاست برنامه های ما وشکست های تشکیلاتی وعوارض آن میباشد واساسا بر بستر این ناکامی هاست که تبلیغات زهرآگین وفریب کاری های بورژوازی وارتجاع مذهبی حاکم برروی توده های مردم بیش از پیش موثر واقع شده است .

نفوذ واعتبار توده ای وسیاسی کل جنبش کمونیستی ایران اندک است . وضعیت هریک از نیروها طبعا متفاوت ودر نازلترین سطح قرار دارد . حزب توده ایران که در ده پانزده سال اول فعالیت خود از نفوذ واعتبار سیاسی واجتماعی در میان توده های مردم برخوردار شده بود دیگر نتوانست این وضعیت را احیا کند . پس از درهم شکسته شدن حزب توسط ارتجاع مذهبی حاکم اعتبار سیاسی وتاثیر ونقش آن در حیات سیاسی کشور پائین تر از نازلترین سطح خود طی ۳۰ سال اخیر رسید .

سازمان ما با شروع مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه وادامه آن با شجاعت وجانفشانی خود وبا نشان دادن صداقت وپای بندی در عمل در جامعه ومخصوصا در میان نیروهای پیشرو جامعه مطرح گردید . اما هنگامیکه توده ها خود با درک ضرورت سرنگونی رژیم شاه به اقدام برای براندازی روی آوردند یعنی هنگامیکه خواست انقلابی توده ها با شعارها وفعالیت عملی سازمان هماهنگ شدند ، سازمان ما

تجربه مستقیم چند انشعاب بسیار آموزنده وهوشدار دهنده است : در یک دوره هرنظر وایده ای که با مواضع تعیین کننده سازمان مخالف بود فی نفسه یک ایده ویک نقشه بالقوه انشعابی تلقی میشد . بواسطه درک مطلق از وحدت بویژه فقدان دمکراسی ومناسبات دمکراتیک درون سازمانی از یکسو نظر مخالف خیلی زود براه یارگیری وتشکیل فراکسیون کشیده میشد واز دیگر سو سیاست کنار گذاشتن تدریجی ویا سریع نظر مخالف وهمفکران از مسئولیت های تشکیلاتی یا بی محتوا کردن اهرمهای تشکیلاتی که در دست آنها بود باجرا در می آمد . درک از دمکراسی از جمله آن بود که نظرات مخالفین در درون تشکیلات مورد نقد وتخطئه قرار گیرد ویا بخشهایی که امکان مطلع شدن از اختلاف نظرها در بالا را نداشتند همچنان بی خبر بمانند ویا با انکار ورد اختلاف نظرها ویا تاکید بر وحدت ، هرگونه فکر جستجوگری متوقف گردد . اما آنجا که کار اختلافات از حدت وشدت برخوردار میشد ودر سطح تشکیلات علنی میگردید ، روشهای دیگری بکار گرفته میشد . از یکسو تئوری بافی واحتجاجات درست وغلط برای نشان دادن ←

در میان توده‌های وسیع مردم بطور جدی مطرح گردید. در آستانه انقلاب ولی در سال بعد از آن سازمان با سازماندهی مستقل تیمهای کارگری، دهقانی و حلقه‌های تحت ستم کرد و ترکمن و ... که در جهت خواستهای اساسی آنان قرار داشت بسرعت در میان توده‌های وسیع مردم از نفوذ و اعتبار جدی برخوردار گردید. اکنون پایه اجتماعی سازمان بسیار محدود شده و به اعتبار و حیثیت آن لطمات جدی وارد آمده است. سازمانهای دیگر جنبش کمونیستی اصولا در سطح توده‌های مردم هیچگاه بطور جدی مطرح نشده و از این نظر در موقعیت بمراتب نازلتری قرار دارند.*

حاصل کلام اینکه جنبش کمونیستی ایران در جامعه ۵۰ میلیونی ما جزیره بسیار کوچک و پرمسئله‌ای را تشکیل میدهد. مسایل و مشکلات این جنبش هنوز از مسایل مشخص توده‌ها فاصله بسیار دارد. این جنبش (چه بخواهیم چه نخواهیم، چه قبول کنیم چه قبول نکنیم) در وضعیت سازماندهی اندیشه و اهداف مرحله‌ای، تعیین راه و روش رسیدن به آن، شناخت متحدین پایدار و موقتی خود، خلاصه در وضعیت تدوین برنامه علمی و همه جانبه در انقلاب دمکراتیک آتی قرار دارد. غلبه بر تفرقه، پراکندگی برنامه‌ای و تشکیلاتی و پایه محدود و بسیار تنگ اجتماعی و توده‌ای، وسیعا به تلاش همه گروهها، سازمانها و حتی هر محفل کوچک برای شناخت دقیق و همه جانبه ضعف‌ها و نقاط قوت این جنبش و به جستجوی راهها و اشکال تازه برای غلبه بر عقب ماندگی و تشتت موجود نیازمند است. جنبش کمونیستی اکنون قادر نیست با مسایل توده‌ها برخورد فعال و پیگیر نماید اما خطای بزرگ و نابخشودنی خواهد بود اگر شرکت در مبارزه مستقیم توده‌ها و تحرک بخشیدن به حیات سیاسی و مبارزاتی این جنبش موکول به حل مسایل مبتلا به موجود گردد. هیچ تجربه‌ای در جهان وجود ندارد که نشان دهد پیشروان و پیشاهنگان کمونیستی مسایل اساسی یعنی مسئله برنامه‌ای خود را بدور از مبارزات توده‌ها و بی‌نیاز از آنها بدرستی حل و فصل کرده باشند. بدون شناخت زنده و خلاق خواستهای واقعی توده‌ها، بدون شناخت نیازها و تمایلات و احساسات مشخص طبقات و اقشار انقلابی و ترقی خواه و نیروهای سیاسی مدافع آنان و همچنین طبقات و نیروهای سیاسی بازدارنده و ارتجاعی کشور که لزوما باید با بسیج و همکاری همه نیروهای جنبش کمونیستی ایران و بهره گیری از خرد جمعی آن صورت گیرد، اصولا نمی توان بحران حاد و مزمن برنامه‌ای و سازمانی جنبش را حل کرد.

۶ـ مسئله وحدت و دیدگاههای انحرافی:

دو دیدگاه انحرافی عمده در سالهای اخیر بیش از همه برجسته و موثرند. این دو دیدگاه با ارزیابی متضاد و متفاوت از نیروهای جنبش کمونیستی متمایز میشوند. یک گرایش متعلق به حزب توده ایران و "قطعنامه وظایف مبارزه در راه وحدت ..." مصوب پلنوم وسیع سازمان است. این گرایش معتقد است که حزب و سازمان از ماهیت و کیفیت طراز بالایی برخوردارند. گردانهای پیشاهنگ طبقه کارگر

---

* مردم کم و بیش از اقلیت اطلاع دارند ولی اقلیت قربانی دیدگاه و شیوه‌های آوانتوریستی و سکتاریستی خود شده است.

ـــ انحرافات نظر مخالف صورت میگرفت و از سوی دیگر با ایجاد جوی سیاه اطراف شخصیتها و انگیزه‌های مخالفین و نوعی زیر سئوال بردن موثرترین افراد مخالف و گاه یکسان کردن آشکارترین ضعف‌های آنها به مثابه شاخص هویت مخالفین بکار گرفته میشد. اینهمه بمنظور پیشگیری و مبارزه با هرگونه اتوریته و امکان تاثیرگذاری فکری و دیگران (با اصطلاح ناآگاهان) صورت میگرفت. در مورد برخی از شخصیتها که دارای وجهه و اتوریته جدی بودند شیوه آوانسور و از دست رفتنها مطرح میشد. با این ترتیب عملا اعضا تشکیلات در چنین شرایط بگونه‌ای یکسویه با اصطلاح واکسینه میشدند بطوریکه هنگام برخورد مستقیم با استدلالهای نظر مخالف اساسا گوشی برای شنیدن و چشمی برای دیدن هیچ چیز مثبت و سازنده در نظر مخالف نداشتند. واکسیناسیون بصورت مداوم با تقویت انواع روابط عاطفی و فرعی تا بعد از انشعاب ادامه مییافت. انشعاب خود چنان دود باروتی بهمراه داشت که بنوبه خود چشمها و گوشها را بیش از پیش میبست. این پدیده البته حتما مربوط به نسل ما نیست. نسل گذشته نیز تا مغز استخوان با این شیوه‌ها و خود ویژگیهایش مأنوس بوده و هست.

ایران هستند • ازوحدت فکری وسیاسی برخوردارند و بدین ترتیب پیشاهنگ وحدت در حزب واحد طبقه کارگر ایران هستند • این گرایش حزب وسازمان را در طراز "بالا" قرار میدهد وروند وحدت مشخص را میان آنها مطرح میکند زیرا وحدت فکری وسیاسی حول م•ل آنرا تضمین کرده است • این گرایش از آنجاکه در حد و تامین اساسی ترین مبانی وحدت یعنی م•ل وانترناسیونالیسم پرولتری (که برای همه کشورها صادق است) امروحدت را اساسا تمام شده میداند و یکبار با آزمون وحشتناک این درک از وحدت "بدون برخورد انتقادی لازم با برنامه ومشی حزب توده ایران به منطبق کردن برنامه ومشی سازمان با آن پرداخت" ★ این بار با جمله (مبهم، مشخص، کلی وروشن) "با هدف ارتقاآن به سطح وحدتی همه جانبه" همین درک را منتها با تهیه برنامه‌ای که علی الاصول وعلی الرسم نباید با برنامه حزب زاویه ای واختلافی جدی داشته باشد مورد نظر قرار میدهد • این درک بورکراتیکی در امر وحدت با ارائه متن پیش نویس برنامه به پلنوم مهر ٦٦ بطور زنده خود را نشان داده است•

این گرایش با دیدگاه ومتد ولوژی حزب وسازمان را در یک سو "سایر" سازمانهای م•ل را در سوی دیگر قرار میدهد • قطعنامه وحدت سندی برای دعوت وملحق شدن این سایرین به روند وحدت سازمان وحزب است منتها باید اتفاق الباب کنند بهمین خاطر سند ضرورت مبارزه در راه تامین وحدت فکری وسیاسی سازمان با سایر سازمانهای م•ل ایران بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم وانترناسیونالیسم پرولتری" را مطرح میکند • این گرایش کهنه وعقب مانده همچنان گمان میکند که حقیقت در انحصار اوست، گمان میکند که "سایر" سازمانهای م•ل از آنجاکه در ارگستر آنها صداهای نامأنوسی نیز وجود دارد، انترناسیونالیست نیستند ویا هنوز خیلی مانده باین سطح فرابروند لذا یک دور مبارزه برای "تامین وحدت فکری وسیاسی" حول مسایل مربوط به انترناسیونالیسم پرولتری وارتقاآنها بسطح خود را ضروری میشمارد •

قطعنامه مصوب پلنوم وسیع که اساسا بیانگر مواضع وتمایلات این گرایش نادرست است برای سازمان وحزب مشی وحدت وبرای این دو یا سایر سازمانهای م•ل مشی اتحاد عمل سیاسی قایل است• همانطوری که در ابتدا متذکر شدم این گرایشات سوبژکتیویستی واراده گرایانه در واقعیت زندگی سازمان و در مناسبات او با حزب ویا سایر نیروهای کمونیست منشا کمترین اثر مثبت وموفقیت آمیزی نبوده است• این گرایش از دیدگاه همانند سازی ومطلق اندیشی برای خود جایگاه همیشه ثابت وهمیشه پابرجا وبی خطری قایل است که یکبار برای همیشه تامین گردیده است• این گرایش در صف ها وبرخوردهای غیرمسئولانه وحتی ناشیانه سایر نیروها دلیل اثبات وحقانیت خود را مییابد ودنیا را بکام خود سخت موافق ولاتغییر می انگارد • این گرایش وعملکردهای منفی وانحرافی آن همواره تاثیرات مخربی در نزدیکی نیروهای جنبش کمونیستی با یکدیگر وبطریق اولی نزدیکی وهمبستگی متقابل نیروهای تازه نفس جنبش کمونیستی ایران با جنبش کمونیستی جهانی داشته وخواهد داشت•

گرایش دوم، گرایشی که متاسفانه بسطح یک سیاست ومشی رسمی پاره ای از سازمانها رشد کرده وعمل میکند متعلق به اردوی "سایر" سازمانهای م•ل است • این گرایش حزب توده ایران را سازمانی رفرمیست ودنباله رو میشناسد وسازمان ما را کم وبیش در همین چارچوب میگنجاند • این گرایش هرگونه اتحاد عمل سیاسی را در گرو "اعتراف واقرار این طیف به خیانتهای گذشته وانتقاد از همکاری با رژیم ولایت فقیه"** میداند • این گرایش میکوشد با طرد باصطلاح "طیف توده‌ای" ثقلی از انقلابیون کمونیست را بوجود آورد • این گرایش با برجسته کردن مداوم ضعفها وانحرافات برنامه و سیاست گذشته ما وبارد هرگونه تغییر جدی و ریشه ای در مواضع واندیشه سازمان ما، ضعفها و انحرافات ریشه دار دیدگاهی و متد لوژیک خود را حفظ و تقویت میکند • این کاملا محتمل است که احزاب و سازمانهای سیاسی و انقلابی و کمونیست در حیات سیاسی خود مرتکب خطاها و اشتباهات، انحرافات، کوچک، ویا حتی بزرگ وسنگین شوند اما بزرگترین خطا وانحراف آنست که هر نیروی سیاسی با خطاها وانحرافات خود بشیوه مورد علاقه حکام شرع یعنی "استغفار" و "توبه" وغیره برخورد کند • طبیعی است که هیچ جریان جدی و با پرنسیپ زیر بار چنین شیوه ماجراجویانه‌ای نرود • طرح این شیوه‌ها و تمایلات بدوی وتاکید

★ سند درباره سیاست وبرنامه سازمان فدائیان ـ در سالهای ٦١ ـ ٥٧ " مصوب پلنوم وسیع فروردین ٦٥

** • نشریه راه کارگر

برآن بهترین فرصت برای پنهان شدن دیدگاه کهنه و فرصت طلب را فراهم کرده و میکند .

این دو گرایش عمده انحرافی در جنبش کمونیستی ایران در روی یک سکه اند، ماهیتا بهم وابسته اند وهمدیگر را تغذیه و تقویت میکنند . اگر گرایش اول حصول وحدت فکری و سیاسی براساس م.ل و انترناسیونالیسم پرولتری را تضمین قطعی برای تامین وحدت برنامه ای و اساسنامه ای می داند ، گرایش دوم از زاویه و موضع دیگری درست به همین نتیجه میرسد یعنی میان حزب و سازمان وحدت تضمین وتامین شده از سالها پیش تاکنون (ولابد برای همیشه) حتی مستقل از شرایط و تغییرات موجود قایل است ومابقی مسایل را "مصلحت" میشمارد . بالنتیجه او نیز وحدت فکری و سیاسی (حول م.ل انترناسیونالیسم پرولتری) را تنها از زاویه دیگری وحدتی همه جانبه میفهمد . از سوی دیگر اگر گرایش اول تامین وحدت فکری و سیاسی (براساس م.ل و انترناسیونالیسم پرولتری) را شرط مقدم (و عملا تضمین شده و قطعی) برای وحدت میداند . گرایش دوم اصولا به این شرط مقدم ، عام و بنیانی که با حصول آن امکان دستیابی به برنامه و اساسنامه واحد فراهم میشود چندان اعتنائی ندارد و همواره نیم نگاهی به "حزب کمونیست ا" ضد انترناسیونالیست دارد . گرایش اول دومی را انترناسیونالیست نمی شناسد ، گرایش دوم ایضا اولی را . اگر گرایش اول به ضعف بزرگ خود در ایفای وظائفش در عرصه ملی غافل است و به قضاوت و داوری توده ها و نیروهای سیاسی و انقلابی و دیگر کمونیستها بهای چندانی نمیدهد وهمچنان خود را (باضافه بخشی از متحد خود) تنها انترناسیونالیست میداند ، گرایش دوم وظائف انترناسیونالیستی را عملا ساده و بضرور به ایفای وظائف در عرصه ملی و کسب قدرت سیاسی میکند و طبعا باید تنها احزاب کمونیست پیروزمند را انترناسیونالیست بحساب بیاورد ومابقی بویژه احزاب پرعمر غیرحاکم را از قلم بیاندازد . گرایش اول مبارزه ایدئولوژیک (یا مباحثه ایدئولوژیک) علنی میان دو سازمان کمونیستی را در داخل یک کشور ، با اقتباس از مناسبات احزاب برادر و با درک دگماتیک از این مناسبات مضر و خطرناک دانسته و اصولا معتقد است که مبارزه ایدئولوژیک تنها میان دو طبقه و دو ایدئولوژی متفاوت صورت میگیرد زیرا از یک سو میان خود و احزاب برادر (و سازمان و حزب برادر) وحدتی بی خدشه و مطلق (یکبار برای همیشه) قایل است (بی دلیل نیست که "در پرونده اش کلمه ای از انتقاد از خود و یا انتقاد و هشدار به برادر خود یافت نمیشود .") و از سوی دیگر همه غیرخود را با امپریالیسم در اتحادی مطلق میبیند . هم خوبی مطلق هم بدی مطلق ، هیچ رابطه و وابستگی میان این دو نیست . با تمام قوا خواستار تعطیل هرگونه برخورد اندیشه میان دو سازمان برادر در داخل یک کشور است و حل همه مسائل ایدئولوژیک سیاسی را در پشت درهای بسته میفهمد . مبارزه ایدئولوژیک را چیزی جز تقابل ، افشاگری سیاسی و فحاشی و فاصله گیری بیشتر نمی فهمد . اما گرایش دوم مبارزه ایدئولوژیک علنی را مطلق میکند و آنرا در حقیقت وسیله ای برای مرزکشی مادام العمر می فهمد . این گرایش شکل تاثیر متقابل و مبارزه برای زدودن انحرافات و اشتباهات را تنها در شکل مبارزه ایدئولوژیک علنی محدود میکند و بهای لازم به سایر اشکال نظیر مذاکره و مشاوره و مباحثه غیرعلنی در سطوح مختلف وغیره قایل نمی شود .

یک گرایش اتحاد عمل سیاسی نیروهای جنبش کمونیستی را خارج از زمان و مکان تصور کرده آنرا از دایره تاثیر هزاران عامل واقعی و معنوی و روانشناسانه خارج میکند ، گرایش دیگر در عمل اتحاد عمل سیاسی را موکول به وحدت میکند . یکی نسل جدید جنبش کمونیستی را بدون سنن انقلابی ، عادات و آموزش های رزمنده آن می خواهد ، دیگری نسل قدیم را یکسره نفی میکند و دیگر هیچ چیز مثبت ، سالم و صادقی در آن نمی بیند .

این انحرافات دگماتیستی ـ سکتاریستی بهم بسته ، مهمترین مانع بر سر راه تکامل ایدئولوژیک سیاسی و سازمانی صفوف جنبش کمونیستی ایران است . مهمترین مشخصه این دیدگاه مطلق گرائی آنست . گرایش مطلق سازی در تمامی عرصه های تئوریک ، برنامه ای ، امور سازمانی و وحدت تشکیلاتی و در عرصه سیاسی و سیاست اتحاد های طبقاتی و سیاسی و در مناسبات نیروهای م.ل با یک دیگر در برخورد با

مسایل بحرانی عمیقی که اکنون جنبش کمونیستی ایران را در خود فرو برده است مانع اصلی و مستقیم برای برون رفت از بحران و درک واقع بینانه از محتمل ترین چشم انداز و شناخت وظایف ناشی از آن است • این دیدگاه و متد ناشی از آن مستقیما مانع از بسیج و بکارگیری حیاتی خرد جمعی همه کمونیستها ست• این دیدگاه و متدهای خاص آن بیکسان جلوه و عمل نمی کند اما با هر شکلش اساسا نتیجه واحدی ببار می آورد• مشخصه عمومی آن عدم درک از اجتناب ناپذیر بودن اختلافات و اختلاف نظرهای سیاسی و تئوریک، عدم درک از عینی و واقعی بودن آن و ندیدن هرگونه جنبه های مثبت در آن میباشد •

دیدگاه دگماتیستی و سکتاریستی دنبال متحد و متفق کامل و کپی خود می گردد و هرچیزی که ورای آن قرار داشته باشد خارج از درک و علائق خود میابد، هر انتقادی اگر با و وارد شود چنانچه منتقد مامور امپریالیسم نباشد الزاما بطریقی القا شده است و حرفهای آنها را میزند • برای دگماتیسم و سکتاریسم یا وحدت وجود دارد یا تضاد، وحدت و تضاد مانع الجمع اند • رابطه دیالکتیکی و ضرورمیان قطبین تضاد یعنی وابستگی متقابل، دخول و نفوذ متقابل و تاثیر و اکنش متقابل از هم گسیخته شده و بطور اکلکتیستی رابطه های غیر دیالکتیکی، غیرضروری (و بصرف تامین منافع و تمایلات خاص) بجای آن می نشیند • در وحدت تضادی وجود ندارد اگر باشد آن دیگر وحدت نیست • از عام و مطلق بودن تضاد، همواره مبارزه آشتی ناپذیر تضادها را نتیجه میگیرد • جایگاه آنتاگونیسم در تضادها به دلخواه تعمیم داده میشود با تضادهای آشتی پذیر شیوه ای آنتاگونیستی برخورد میشود. تضادهای دیالکتیکی با هر نوع اختلافی بدرستی تمیز داده نمیشود و از تشخیص اشکال و شیوه های جدید حل تضادهای معینی که تحت تاثیر شرایط و عوامل تازه قرار میگیرند عاجز است•

این دیدگاه فلسفی مکانیستی و اکلکتیستی جا افتاده، سالیان درازی عینک جهان بینی جنبش کمونیستی ایران میباشد. این دیدگاه هرگز قادر نیست با پدیده های نوین بطور زنده و خلاق برخورد کند و بطریق اولی هرگز قادر نیست بپذیرد که بسیاری از تئوریها و اندیشه هایش در پاسخ گوئی به مسایل دیروز نیز نارسا و قاصر بوده است • برای این دیدگاه جستجو برای یافتن حقایق تازه و یا شک کردن به پاسخ های دیروزین و خلاصه هرگونه تلاش برای اصلاح و تکامل اندیشه اگر نه بطور صریح و بالفعل بلکه بالقوه راهی است که بسوی ارتداد منتهی میگردد★•

در ابتدا متذکر شدم که اعلام و پذیرش اصول عام وحدت حزبی فی نفسه از اهمیت اصولی، علمی و متدولوژیکی برخوردار است اما توقف در این حدود بدون نشان دادن راه تحقق آن یک انحراف سوبژکتیویستی و ولونتاریستی است•

قطع نامه "وظائف مبارزه در راه وحدت ... " مصوب پلنوم وسیع فروردین دقیقا در همان چهارچوب دیدگاهها و متدهای گذشته و ارزیابی از مقام و موقعیت نیروهای م•ل کشور قرار دارد و حاوی دو مشی مختلف است یکی مشی وحدت با حزب توده ایران و دیگری (عنصر تازه ای که بحکم ضرورت های عینی وارد شده است) مشی اتحاد عمل سیاسی با "سایر" سازمانهای مارکسیسم ـ لنینیسم برای تامین وحدت فکری و سیاسی حول مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری میباشد•

★در اینجا مارکسیسم ـ لنینیسم نه بمثابه راهنمای عمل بلکه به شریعت جامد تبدیل شده که در آن به همه چیز و همه مسایل در همه شرایط (حال و آینده) پاسخ داده شده است • باید متذکر شد که البته م•ل گنجینه بسیار غنی از تئوری و پراتیک مبارزه سیاسی و طبقاتی و نوسازی سوسیالیستی جوامع بشری در همین مدت کوتاه تولد خود، اندوخته دارد • اما این دیگر ضد مارکسیسم و ضد علم است که بجای کاربست خلاقانه و پویای اصول و متدولوژی مارکسیستی ـ لنینیستی، انطباق خلاق آن با شرایط مشخص جهان امروز و جامعه و تکامل آن بواسطه گسترش و تعمیم واقعیت پیشرفت تاریخی جامعه بشری با آن بسان آثار فقهی رفتار میشود •

ضرورت بررسی وتحلیل شرایط مشخص ومعین موجود جنبش کمونیستی ایران نه بعد از تصویب هرقطع نامه ای در امر وحدت بلکه مقدم بران مطرح است. قطع نامه وحدت مصوب پلنوم وسیع بدون بررسی وتحلیل مشخص امکان وحدت جنبش کمونیستی را ارائه کرد!

ادامه دارد آذر ۶۶

عبدالله عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی سازمان

www.iran-archive.com

چرا فراروئی؟

پلنوم وسیع فروردین ماه ۱۳۶۵ در تاریخ نه چندان دیر سال اما پر فراز و نشیب سازمان ما جایگاهی ویژه، برجسته و منحصر به فرد دارد. متاسفانه این اخلاص مهم از جهات مختلف مورد بی مهری واقع شد و اهمیت مصوبات آن درک نگردید.

عدم درک ضرورت نوسازی، ناپیگیری در نوسازی و محتومه پنداشتن آن با پلنوم فروردین و سرانجام عدم درک نوسازی به مثابه روند، و ضد البته روندی که حتی اقامگان باید همه و هر یک از اعضای سازمان را در بر بگیرد از جمله علل مهم عدم درک جایگاه و نقش پلنوم وسیع و عدم بذل توجه کافی به اسناد مصوب آن بوده است.

واقعیت آن است که اسناد پلنوم وسیع حامل ابهامات و حتی تناقضات معینی است و این در گام اول نوسازی به مثابه یک روند پیچیده و فراگیر کاملا طبیعی است. دفاع از اسناد پلنوم سرآینه به معنی دفاع از تناقضات آن و تبدیل آن به سنگری برای در جا زدن فهمیده شود، دفاعی نادرست و به بیان دقیق‌تر ارتجاعی است در چنین دفاعی ذره‌ای منطق نوسازی وجود ندارد. اما اشاعه دادن این استنباط از مفهوم "دفاع از اسناد" و یا دفاع از اسناد با روحیه "بد از بدتر بهتر است"، نباید نیروی سازمان را که نیروی تحول و نوسازی است از توجه به اهمیت مصوبات پلنوم وسیع، به مثابه نقشه عملی بی مهم و یا ارزش در روند تکامل سازمان باز دارد.

اما اهمیت اسناد پلنوم وسیع و تعلق آن به روند نوسازی از کجا ناشی شده است؟

قبل از هر چیز از آنجا که این اسناد آن تئوری‌هایی را که نقش "راهنما" را داشته‌اند و در عمل چیزی به جز "تئوری سر در گمی" نبوده‌اند به کنار نهادند و بازگشت خلاقانه به لنینیسم را به مثابه نقشه آغاز حرکت برگزیدند. همین کس نمی‌تواند ادعا کند که اسناد "نقد خصمشی گذشته" و "طرح استراتژیک و تاکتیک" بر اساس تئوری "راه رشد غیر سرمایه‌داری" تنظیم شده‌اند، و بر عکس هم متن اسناد و هم تمام مباحثات قبل از تنظیم آنها بیانگر آن است که تنظیم کنندگان اسناد، آثار لنین را نقشه اتکای نظری خود قرار داده‌اند. مهمترین جلوه این اتکا به لنینیسم در کاربست نظریه "فراروئی انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی و پذیرش این احکام که طبقه کارگر ایران می‌تواند و باید رهبر انقلاب آتی باشد و "سازمان ما با تمام قوا در راه تامین رهبری پرولتاریا در انقلاب ملی و دمکراتیک ایران به مثابه اساسی‌ترین وظیفه استراتژیک خود مبارزه می‌کند" فاز تاب یافته است. پذیرش ضرورت تامین رهبری طبقه کارگر در انقلاب و قبول تئوری "فراروئی" به مثابه تئوری راهنما دستاوردهای بزرگ و بزرگترین دستاوردهای سازمان به شمار می‌روند و این همه را پلنوم فروردین متحقق نمود. آغشتگی اسناد به رسوبات نظریه راه رشد غیر سرمایه‌داری نباید موجب شود که اتکای اساسی آنها به لنینیسم دیده نشود و یا کم رنگ دیده شود. دستاوردهای پلنوم وسیع را باید بدون در جا زدن گرامی داشت و در جهت غنی‌تر ساختن و متکامل نمودن آنها به پیش رفت.

تلاشی که به انتشار بولتن کنگره منجر شد و در بولتن ادامه یافت به مثابه جزئی از روند نوسازی ادامه منطقی روند پلنوم فروردین است که باید در کنگره با ارائه و تصویب "طرح برنامه" نوسازی را در فاز متکاملتری قرار داده و پی بگیرد. هر یک از ما اعضای سازمان باید به سهم خود در این روند مشارکت جوییم. آنچه ذیلا می‌آید کوششی است در این جهت که در آن جنبه‌هایی از مسایل مربوط به استراتژی مورد بررسی قرار گرفته است.

* * *

"باید هنر آن را داشت که مبارزه در راه دموکراسی و مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی را با یکدیگر درآمیخت و تابع آن نمود ... همه دشواری کار در همین و تمام معنی در همین است" (لنین نامه به اینسا آرماند ۲۵ دسامبر ۱۹۱۶)

لنین صورت مسئله اصلی انقلاب روسیه را بدینگونه مطرح ساخت و در آثار متعدد و جامع‌تر از همه در "دو تاکتیک" راه حل آنرا بدست داد. "تاریخ حزب کمونیست شوروی" درباره پاسخ لنین را بدینسان خلاصه می‌کند:

"و ۱. لنین در کتاب خود ... تئوری رشد و تبدیل انقلاب بورژوا دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را تدوین کرد. اپورتونیست‌های انترناسیونال دوم گفته مارکس در باره انقلاب پی‌در پی را که اتحاد پرولتاریا با دهقانان به منزله عنصر عمده چنین انقلابی را به دست فراموشی سپرده، طرح اپورتونیستی خود را که بین دو انقلاب بورژوایی و پرولتری بایستی دوران ممتدی بگذرد، جایگزین اندیشه‌های انقلابی مارکس نموده بودند. پایه این طرح ضد انقلابی را انکار نقش رهبری پرولتاریا یعنی سرکردگی پرولتاریا در انقلاب بورژوا دموکراتیک تشکیل می‌داد. طبق این نظریه (نظریه لنین) سرکردگی پرولتاریا در انقلاب بورژوا دموکراتیک بر مبنای اتحاد پرولتاریا و دهقانان باید به سرکردگی پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی بر مبنای اتحاد پرولتاریا با دهقانان بی چیز و سایر عناصر نیمه پرولتری تبدیل گردد و دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان باید به دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا مبدل شود" و "تئوری انقلاب که لنین در سال ۱۹۰۵ تدوین کرد حزب بلشویک را به استراتژی و تاکتیک متکی بر مبانی علمی مجهز نمود. در این تئوری تقریبا تمام عناصر اصلی نتیجه گیری‌های لنین در سال ۱۹۱۵ درباره امکان پیروزی سوسیالیسم ابتدا در یک کشور جداگانه سرمایه داری یعنی: سرکردگی پرولتاریا در انقلاب، اتحاد طبقه کارگر و دهقانان، نقش رهبری و هدایت کننده حزب طراز نوین در انقلاب، دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان، رشد و تبدیل انقلاب بورژوا دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی وجود داشت".

لنین پس از انقلاب فوریه بویژه در تزهای آوریل خط مشی حزب برای تحقق استراتژی "فرارویی" را بطور مشخص‌تری تدوین نمود. سه انقلاب روسیه صحت تئوری‌های لنین را اثبات نمود.

لنین علاوه بر تزهای فوق تز پایه‌ای دیگری را مطرح و اثبات نمود که بدون درک آن درک رابطه دیالکتیکی تزهای "سرکردگی طبقه کارگر" و "دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان" ناممکن است و آن اینکه "در حالی که در آلمان مرکز ... انگلیس ... و فرانسه ... دهقانان می‌توانستند در صف مقدم باشند، در روسیه ... این ترتیب باید قطعا معکوس گردد، زیرا در اینجا بدون ابتکار و رهبری پرولتاریا، دهقانان نیرویی به حساب نمی آیند." (ارزیابی انقلاب ۱۹۰۵ انتشارات بهرام آرام)
(تاکید از لنین نیست)

لنین در آثار متعدد دیگر نیز به ماهیت و خصلت "میان" و "سانتر" دهقانان تاکید نموده است. از دیدگاه لنین مبارزه بر سر هژمونی در انقلاب دموکراتیک اساسا بین پرولتاریا و بورژوازی جریان دارد و دهقانان موضوع این هژمونی‌اند. به بیان دیگر "مبارزه برای هژمونی نه میان طبقه کارگر و اقشار میانی بلکه میان پرولتاریا و بورژوازی انجام می‌گیرد، برای اینکه همین دو نیرو هستند که آلترناتیو را ارائه می‌دهند" و "خرده بورژوازی، دهقانان و اقشار میانی از لحاظ تاریخی "سانتر" اجتماعی-سیاسی هستند که برای جذب آنها نبرد میان طبقات آشتی ناپذیر انجام می‌گیرد." (تنها مشی انقلابی- گزارش ... از ... مجله بررسی مارکسیستی جهان شماره ۹ انگلیسی سال ۸۳ ص ۲-۷۱ ... ۱۹۸۳)

تنها با درک پیوند درونی این تزهاست که می‌توان از تکه پاره کردن اندیشه‌های

لنین در پی جستن • از تز "دیکتاتوری دموکراتیک" به نتیجه "رهبری کار است" نرسید و از تز "سرکرد لی سبه کارگر" "آلترناتیو کارگری" را استنتاج نکرد • در تزهای لنین "رهبری کار است" و "رهبری کار نیست" و برای ما که به ساده اندیشی خو گرفته‌ایم فهم این قضیه ساخرا متناقض و دشوار می‌نماید • لنین رهبری را بار گذاشته است وحتی امکان "تفوق بیانگران بسیار تا حدکمون دموکراسی انقلابی" در ترکیب دولت ائتلافی را مطرح کرده است ودر عمل هم با شعار همه قدرت بدست شوراها (در حالی که در شوراها بلشویکها اقلیت کوچکی بودند) در جبهه قدرت رسیدن حکومتی با تفوق اس ارها و منشویکها گام برداشته است چرا که جز این جبهای سیاسی سیم ودرهم آمیزی استراتژی با تاکتیک بود • اما لنین در همان حال "رهبری را بسته است" چرا که "بدون ابتکار برای پرولتاریا دهقانان نیروئی به حساب نمی‌آیند" چرا که دعوای کارگر و بورژوا است • چرا که بتواند بورژوا است عملا در ذات خود هژمونی بورژوا را دارد وبلوک کارگر سد خط هژمونی کارگر را • چرا که نفوذ نیروئی که میان راه برای ساختمان جامعه نوین الگو وآلترناتیوی که را رهوفت است برخورد با آن جنبه تاکتیکی دارد و نه استراتژیک •

xxxxxxxxxxx

برای تدوین تئوری انقلاب ایران وتجهیز جنبش کمونیستی ایران به استراتژی و تاکتیک علمی، درک درست تزهای لنین تنها قدم آغازین است • این تزها در آثار وی وعمدتاً در ارتباط با روسیه آنروز ارائه شده‌اند • اکنون ما در پایان قرن ، در جهانی به کلی متفاوت و در مسیر دیگری با شرایطی به غیراز روسیه آن زمان با مسئله تئوری انقلاب مواجه‌ایم و ارائه ترجمه فارسی تزها به نام برنامه و در جا زدن در عالم "کد "های" دو تاکتیک" هیچ کمکی به ما نخواهد کرد • در عین حال به بهانه تغییر اوضاع ، لنین را در طاقچه گذاشتن وشبه تئوریهای ورشکسته را مبنا گرفتن ، مجددا ما را به منجلابی می‌کشاند که هنوز از غوطه خوردن در آن خلاص نشده‌ایم • لنین مبناست وباید باشد • همه تجربه جنبش کمونیستی وهمه پیروزیها و شکستهای برادران ما در جهان اینرا اثبات کرده است • اما لنینیسم راهنمای عمل است ، نه شریعت جامد •

با چنین نگاهی به لنین ، ما با سوالاتی چند مواجه خواهیم بود : صورت مسئله در روسیه چه بود در ایران چیست؟ تفاوتها کدام است ؟ شرائط عینی و ذهنی برای کاربست تجربه "فرا روی" کدامهاست؟ وآیا این شرائط در ایران وجود دارند ؟ پاسخ سوال اول روشن است :

"باید همراه آن را داشت که مبارزه در راه دمکراسی ومبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی را با یکدیگر درآمیخت وضمن آن اولی را تابع دومی کرد • همه دشواری کار در همین وبیان کلام هم در همین است" •

در اینجا معادله‌ای با دو پارامتر "دمکراسی" وسوسیالیسم" مطرح است و بنابراین مبارزه‌ای دو وجهی جریان می‌یابد ومسئله از طریق تابع کردن یکی به دیگری حل می‌شود • اما در "جهان سوم" (به همان مفهومی که متداول شده است) که ایران ما را نیز شامل است عنصر دیگری وارد این معادله می‌شود که در ساختمان آن وعمدتا در شیوه‌های حل آن تاثیر جدی به جا می‌گذارد وآن عنصر "ملی" یا "ضد امپریالیستی" است در اینجا معادله انقلاب دارای سه پارامتر اساسی یعنی استقلال دمکراسی وسوسیالیسم است وضعیه کارگر همواره ودر همه جا برای انقلاب سوسیالیستی مبارزه کرده استقلال ودمکراسی را تابع مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی کند که این البته مسئله را پیچیده‌تر وحل آنرا دشوارتر می‌نماید •

چگونگی رابطه سه وجه مبارزه ، یعنی پاسخ به مسئله اساسی استراتژی در کشورهای مستعمره ونیمه‌مستعمره ، از همان زمان لنین موضوع داغ مباحثات بوده است • مباحثه مشهور لنین با "روی" در کنگره دوم کمینترن وبعد از آن یک نمونه است.

لنین کوشید تا به مسئله کمونیستهای کشورهای عقب مانده نیز پاسخ گوید • تزهای ملی مستعمراتی اثر پایه‌ای لنین در این زمینه است • این تزها از جمله در سخنرانی در کنگره دوم سازمانهای کمونیستی خلقهای خاور ، در گفتگو با رهبران جنبش انقلابی مغولستان وجامع‌تر از همه در گزارش کمیسیون ملی مستعمراتی

در کنگره دوم کمینترن مطرح شده‌اند. تجربه اساسی معتقد بود لنین به کمونیستهای خاور این بود که شما باید با تکیه بر تئوری و پراتیک عام کمونیسم خودتان را با شرایط ویژه‌ای تطبیق دهید که مشابه آن در کشورهای اروپایی وجود ندارد" (سخنرانی در کنگره سازمانهای کمونیستی ملتهای خاور)

این راه چیره شدن بر آنها بود که: "وظیفه مشترک کلیه کشورهایی که لنین نام می‌برد سیستم امپریالیستی و تسلط مناسبات پیش از سرمایه‌داری است". (اولیانفسکی در مقاله چند کلمه درباره مشروعیت و معنای اصطلاح رایج راه رشد غیر سرمایه‌داری)

لنین ضمن آنکه بر ظرفیتهای انقلابی و ملی بورژوازی در این کشورها صحه می‌گذارد، توجه کمونیستهای خاور را به گرایشات رفرمیستی و سازشکارانه بورژوازی جلب نمود" می‌نویسد:

تردیدی نیست که هر جنبش ملی فقط می‌تواند جنبشی بورژوا دمکراتیک باشد ... اما ... اگر ما از جنبش بورژوا دمکراتیک صحبت کنیم، تمام اختلافهای میان جنبشهای رفرمیستی و انقلابی را از نظرها پنهان خواهیم کرد. اما این اختلاف اخیرا به روشنی در کشورهای عقب مانده و مستعمره آشکار شده است. زیرا بورژوازی امپریالیستی به هر کاری که از قدرتش برمی‌آید دست می‌زند تا در میان ملتهای ستمدیده نیز جنبش رفرمیستی را بپا کند. نوعی روابط نزدیک میان بورژوازی کشورهای استعمارگر و بورژوازی مستعمرات پدید آمده است، بطوریکه غالبا و شاید در بیشتر موارد، بورژوازی کشورهای ستمدیده ضمن اینکه از جنبش ملی پشتیبانی می‌کند، با بورژوازی امپریالیستی توافق کامل دارد. یعنی برای مبارزه علیه همه جنبشهای انقلابی و همه طبقات انقلابی، با بورژوازی امپریالیستی متحد می‌شود. این واقعیت بطور انکار ناپذیری در کنگره ثابت شده و ما پذیرفتیم که تنها برخورد درست این است که این اختلاف را در نظر بگیریم و تقریبا در همه موارد اصطلاح "انقلابی ملی" را بجای اصطلاح "بورژوا دمکراتیک" بنشانیم. اهمیت این تغییر در این است که ما کمونیستها فقط زمانی باید از جنبشهای بورژوا آزادیبخش در مستعمرات پشتیبانی کنیم و پشتیبانی خواهیم کرد که این جنبشها حقیقتا انقلابی باشند و نمایندگان آنها جلوی ما را در آموزش و سازماندهی انقلابی دهقانان و توده‌های استثمار شونده نگیرند. اگر این شرایط وجود نداشته باشند، کمونیستهای این کشورها باید با بورژوازی رفرمیست مبارزه کنند." (گزارش کمیسیون بررسی مسائل ملی و مستعمراتی به کنگره دوم کمینترن). در این عبارت لنین به بسیاری از مسائل استراتژی پاسخ گفته است و جا دارد که از جانب ما مورد تامل بیشتری قرار گیرد.

لنین چگونگی برخورد با امر رهبری را نیز روشن نمود از جمله در این عبارت که:

"در این کشورها تقریبا پرولتاریای صنعتی نیست"، "با این حال ما حتی در اینجا، نقش رهبری را بعهده گرفته‌ایم و باید بگیریم ... (همانجا)

لنین در برخورد با تزهای "روی" نیز این درک را مورد تصریح و تاکید قرار داده است. "در تزهای روی آمده بود که ماهیت بورژوا دمکراتیک مرحله اول انقلاب در مستعمره‌ها "لزوما به این معنی نیست" که رهبری انقلاب در مستعمره‌ها باید به دست دمکراتهای بورژوا سپرده شود. ولی لنین بجای "لزوما به این معنی نیست" "به هیچ وجه به این معنی نیست" ... در نتیجه اگر چه لنین از ایجاد جبهه متحد طرفداری می‌کرد اما مخالف بود که کمونیستها از مبارزه در کسب رهبری انقلاب صرف نظر کنند، چون این امر آنها را به زائده دمکراسی بورژوایی تبدیل می‌کند." (کمینترن و خاور)

با تکیه بر مباحثات فوق می‌توان گفت که لنین با در نظر داشت ویژگیهای این کشورها و ضمن بسط تزهای اساسی "دو تاکتیک" "پایبندی" به این تزها را نیز از کمونیستهای خاور طلب می‌نمود.

بعد از لنین هم، مباحثات بین کمونیستها و بطور مشخص در کمینترن ادامه یافت. بررسی این مباحثات نشان می‌دهد که در محدوده بحثهای مربوط به استراتژی و تاکتیک سه مسئله در مرکز بحث بوده است:

۱ــ میزان نقش و ظرفیت بورژوازی ملی در جنبشهای ملی
۲ــ امر رهبری جبهه کارگر و استراتژی ناشی از آن
۳ــ چگانگی جنبشها و کشورهای مستعمره و ارتباط آنها ...

www.iran-archive.com

این سه مقوله یعنی استقلال سیاسی در پیوند با یکدیگر قرار دارند. در رسوم مباحثات کمینترن حضور هر سه را می‌توان مشاهده کرد. تنها به عنوان نمونه به برخورد استالین با قطعنامه کنگره پنجم اشاره می‌کرد: استالین خطاب به مانوئیلسکی می‌گوید: "شما به اختلاف نظر با "روی" اشاره میکنید که بر جنبه اجتماعی مبارزه در مستعمره‌ها تاکید میکند. من نمیدانم که این اختلافها بطور مشخص چگونه بیان شده‌اند. اما باید بگویم که نکات معینی در قطعنامه کنگره هست که دیگر از دیدگاه اجتماعی با آن موافق نیستم." و فکر میکنم وقت آن رسیده که مسئله سرکردگی پرولتاریا در مبارزه آزادیبخش مستعمره‌هایی چون هند که بورژوازی آن (یا امپریالیسم بریتانیا) سازش کرده است و پیروزی بر آن (یعنی بر بورژوازی سازشکار) شرط اصلی رهایی از سلطه امپریالیسم است، مطرح شود. چندین جا در قطعنامه، درباره استفاده از بورژوازی ملی صحبت می‌شود و ولی آن برملا می‌کرد و رهنمودهایی که اما آنچه مورد احتیاج است، این نیست. لازم است تا بورژوازی ملی سازشکار را در هم شکست. یعنی توده‌های کارگر و دهقان را از زیر نفوذ آن درآورد تا به آزادی واقعی از امپریالیسم دست یافت. بدون این وسیله در هندوستان، غلبه بر امپریالیسم بریتانیا غیر ممکن است. خصیصه اصلی وضع جدید در رستجمر ... مانند هند این است که بورژوازی ملی (یعنی ثروتمندترین و متنفذترین بورژوازی) از انقلاب می‌ترسد و مصالحه با امپریالیسم خارجی را به آزادی کامل کشورش از قید امپریالیسم ترجیح می‌دهد. برای در هم شکستن این پیوند لازم است که ضربه‌ها را متوجه بورژوازی ملی سازشکار کرد و شعار سرکردگی پرولتاریا را به عنوان شرط اساسی رهائی از امپریالیسم مطرح ساخت. (تاکید از نگارنده). به عبارت دیگر، موضوع آماده کردن پرولتاریا برای رهبری جنبش آزادیبخش در مستعمره‌هایی چون هند و راندن بورژوازی ملی سازشکار از این مقام پر افتخار مطرح است. بزرگترین نقیصه قطعنامه کنگره درباره مسئله شرق و مستعمره‌ها این است که این جنبه تازه و تعیین‌کننده را در نظر نگرفته و کلیه مستعمره‌ها را یک کاسه کرده است."

صرف نظر از میزان درستی ارزیابی خاص استالین، آنچه امروز برای ما اهمیت دارد "متد" طرح و حل مسئله است. استالین طرح شعار سرکردگی پرولتاریا در مبارزه ضد امپریالیستی را در گرو ارزیابی از ظرفیت و نقش بورژوازی میگذارد. و از پایان گرفتن ظرفیت انقلابی بورژوازی ضرورت طرح شعار "سرکردگی" را نتیجه می‌گیرد و برای تعیین جند پلانی مستعمرات بویژه ظرفیت، نقش، میزان رشد بورژوازی و رابطه آن با امپریالیسم مراجعه میکند و نباید آنها را "یک کاسه" کرد و باید برای هر کدام استراتژی و تاکتیک جداگانه‌ای ارائه داد.

در کمینترن طرفین مباحثه، به این متد کلی پایبند بودند و اختلافات عمدتا در ارزیابی‌ها و بطور مشخص در ارزیابی از ظرفیت بورژوازی در این یا آن کشور و بطور کلی در مستعمرات متمرکز می‌شد. آنکه "یک کاسه" می‌کرد برای بورژوازی مستعمرات بطور کلی ظرفیت مبارزاتی قائل بود و از این زاویه ارائه یک نسخه واحد را ممکن میشمرد و برعکس آنکه مخالف "یک کاسه" کردن بود بورژوازی در این یا آن کشور را دارای سطح رشد و ظرفیت متفاوت می‌دانست و لذا مخالف تجویز نسخه واحد بود و همین طور آنکه طرح شعار "سرکردگی" را پیشرس می‌دانست، برای بورژوازی ظرفیت قائل بود و آنکه طرفدار طرح این شعار بود بورژوازی را فاقد ظرفیت انقلابی ارزیابی می‌کرد.

از بررسی مباحثات کمینترن علاوه بر دستیابی به این متدلوژی واحد که برای ما از اهمیت جدی برخوردار است نکات دیگری نیز می‌توان گرفت از جمله:

۱ــ تلاش کمینترن متوجه کاربست نظریه لنینی "فراروئی" در رابطه کشورهای مستعمره بود.

در کمینترن، پذیرش سرکردگی طبقه کارگر همواره با ارائه آلترناتیو دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان همراه بود و هر گاه که رهبری طبقه کارگر "پیشرس" ارزیابی می‌شد، بجای آلترناتیو فوق، آلترناتیوهایی نظیر "حکومت انقلابی ملی"، "حکومت ملی خلق" و "حکومت انقلابی و ضد امپریالیستی خلق" که از جمله می‌توانست به سرکردگی بورژوازی تشکیل شود، ارائه می‌گردید. طبعا در چنین حالتی شعار رهبری طبقه کارگر مسکوت داشته می‌شد و شعار "حاکمیت شورائی" به شعاری صرفا ترویجی مبدل می‌گردید.**

بحث بر سر سه مسئله اصلی "سرکردگی طبقه کارگر"، "ظرفیتهای بورژوازی ملی" و "یک کاسه کردن یا نکردن"

** برای روشن شدن مسئله به مقاله رزنیکوف در کتاب کمینترن و خاور مراجعه شود.

www.iran-archive.com

و به تبع اینها ، جایگاه مسئله ملی در استراتژی تا پایان حیات کمینترن ادامه داشته و اگر چه در این یا آن کنگره این یا آن شکل مسئله می‌شد ولی کمینترن نتوانست بر این مباحثات نقطه پایانی بگذارد .

بعد از کمینترن تا مدتها مصوبات کنگره هفتم ، که راههای مقابله با فاشیسم رشد یابنده را معین نموده بود ، کار پایه اصلی گردانهای مختلف جنبش کمونیستی بود . کار بست این مصوبات نتایج درخشانی نیز ببار آورد .

در جریان و بعد از جنگ دوم جهانی ، جهان دستخوش تحولات عمیقی شد . اردوگاه سوسیالیسم پدید آمد و روند فروپاشی نظام استعماری آغاز شد و شتاب گرفت . پیروزی انقلاب در چین و شمال ویتنام و ... منظره جهان را باز هم تغییر داد . روندهای انقلابی در سراسر جهان و بویژه در کشورهای زیر سلطه و از بند رسته شتاب گرفت . وضعیت تازه‌ای پدید آمده بود که برخورد تازه را طلب می‌کرد .

اجلاسهای مشورتی به مثابه شکل جدید همکاری کمونیستها مطرح شدند و اسناد مصوب کنفرانس‌ها در جایگاه کار پایه استراتژیک و مشترک کمونیستهای جهان قرار گرفتند . "در سند نهائی جلسه مشاوره نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری جهان در دسامبر ۱۹۶۰ مسئله راه رشد غیر سرمایه داری برای کشورهای آزاد شده از وابستگی استعماری مطرح شده بود . در این سند برای اولین بار مفهوم "دمکراسی ملی" تعریف گردید :
"دولتی که علیه اشکال جدید استعمار و رخنه سرمایه امپریالیستی بجنگد . دولتی که شیوه‌های دیکتاتوری و استبدادی حکومت را طرد کند . دولتی که در آن حقوق و آزادیهای دمکراتیک وسیع خلق (آزادی بیان ، مطبوعات ، اجتماعات ، تظاهرات و تاسیس احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی) امکان فعالیت برای اجرای اصلاحات ارضی و دیگر دگرگونیهای دمکراتیک و اجتماعی و شرکت در شکل دادن به سیاستهای حکومتی تضمین شده باشند ."

دوران فرمانروایی تئوری راه رشد غیر سرمایه داری* که از سال ۶۰ آغاز شد و تا همین اواخر ادامه یافت ، دورانی مهم در تاریخ جنبش کمونیستی است . اکنون که بازنگری همه جانبه این دوران در جریان است ، جا دارد که صفحات بیشتری از مطبوعات سازمان و از جمله بولتن بدین مهم اختصاص یابد .

این تئوری که بر پایه ارزیابی معینی از توازن قوای بین‌المللی ، نقش و ظرفیت اقشار میانی در شرائط جدید و درک مشخصی از توانایی طبقه کارگر طراحی شده ، با قائل شدن تقدم برای مبارزه رهائی‌بخش نسبت به مبارزه برای دمکراسی و سوسیالیسم ، با کنار گذاشتن عملی نقش رهبری طبقه کارگر و آلترناتیو دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان و با "یک کاسه" کردن همه کشورهای "جهان سوم" تحت عنوان حوزه جنبشهای رهائی بخش ** و سرانجام با قائل شدن ظرفیت انقلابی برای بورژوازی *** نه فقط بورژوازی ، بلکه اغلب فئودالها ...

---

* - منظور از "راه رشد غیر سرمایه داری" نه نظریه کلی مارکس مبنی بر امکان دور زدن این یا آن فرماسیون و نه تئوری لنین در مورد امکان دور زدن تمام یا بخشی از سرمایه داری ، بلکه مجموعه‌ای از تئوریهای بهم پیوسته‌ایست که از سالهای ۶۰ بدین سو راهنمای عمل کمونیستهای بسیاری از کشورهای موسوم به جنبشهای رهائی‌بخش بود . برخی‌ها این انشعاب ۱۶ آذر نام مناسب "طرح جدید" را بر آن نهاده‌اند .

** البته بیانیه ۶۹ با تفکیک کشورهای امریکای لاتین از آسیا و آفریقا از "یک کاسه" کردن فاصله گرفت اما در درون این تفکیک کمی به تفکیک مشخص‌تر دست نزد : آمریکای لاتین را در یک کاسه و آسیا و آفریقا را در کاسه دیگر .

*** در برخورد با بورژوازی نیز بیانیه ۶۹ برخوردی متفاوت با بیانیه ۵۷ و ۶۰ دارد و در آن بورژوازی در صف مقابل انقلاب تعریف شده است . متاسفانه پاره‌ای از تئوریه‌پردازان "راه رشد" به بیانیه ۶۰ علاقه مندی ویژه‌ای داشته‌اند . این جملات اولیانفسکی که در سال ۸۴ نوشته شده گویای این حقیقت است :
"در کشورهای آسیا و آفریقا کارگران ، دهقانان ، خرده‌مالکین ، سرمایه‌داران و حتی اغلب فئودالها (!) در یک اردوگاه قرار می‌گیرند . منافع آنها کاملا متضمن دمکراسی انقلابی ، ویژه ضد امپریالیستی و از لحاظ خصلت ملی میباشد ." (اولیانفسکی - درباره دمکراسی ملی و انقلاب - ترجمه [illegible])
وقتی یک کمونیست ایرانی (که البته آسیایی است) بخواهد به توصیه ر. اولیانفسکی عمل کند باید عباس آقای کارگر و حاجی سرمایه دار و فلان ایلخان چشم دریده را در جوال دمکراسی انقلابی نوین ویژه ضد امپریالیستی و از لحاظ خصلت ملی بچپاند . معلوم است که چه وضعیت رقت انگیزی خواهد اتفاد چنانکه افتاد .

کوشید تا به مباحثات مطروحه در کمینترن که در صفحات پیش بدان اشاره شد نقطه پایان بگذارد. این نظریه می‌کوشید که دامنه شمول خود را از کشورهائی که در آنها مناسبات پیش‌ازسرمایه‌داری مسلط است تحت ستم امپریالیستی هستند فراتر برده و کشورهای دیگری را که در آنها "سرمایه‌داری به نیرومندترین شیوه تولید تبدیل شده است" دربر بگیرد.

نظریه راه رشد غیر سرمایه‌داری اگر در توضیح پاره‌ای از روندها در عقب‌مانده‌ترین کشورهای آسیا و آفریقا موفقیتهایی داشته است، آن نیز امروز باید مورد بررسی قرار گیرد. برای کشورهائی که در آنها شیوه تولید سرمایه‌داری مسلط شده بود، مطلقاً تئوری موفقی نبوده است. صرف‌نظر از همه دلائل تئوریک، یک نگاه اجمالی به اوضاع چنین کشورهائی رو به رشد در بیست‌وپنج سال اخیر، صحت این نظر را نشان می‌دهند.

اکنون در فضایی کاملاً متفاوت، در شرایطی که مجموعه جنبش جهانی و در رأس همه حزب کمونیست اتحاد شوروی، بازبینی همه جانبه کلیه تدوین تئوریهای تازه و مبتنی بر واقعیتهای زمان را در دستور کار خود دارد، و جنبش کمونیستی در همه کشورهای رو به رشد نیز از پیش از زیر بار نظریه راه رشد غیرسرمایه‌داری رها می‌شود، بار دیگر سوالات بنیادی که نیم قرن پیش زمان لنین و کمینترن در پیش روی ما قرار دارد. به این سوالات باید در پرتو همه تجارب تاریخی پاسخ داد. و بدینگونه ما به آغاز بحث باز می‌گردیم:

کمینترن به مسئله سه وجهی استقلال، آزادی و سوسیالیسم در فضائی متفاوت پاسخ گفت "راه رشد غیر سرمایه‌داری" در شرایطی که استقلال سیاسی به درجات مختلف تامین شده بود، با عمده کردن استقلال و شعار "دمکراسی ملی" به بیراهه رفت. اکنون مسئله به شکل تازه‌تری فرمولبندی و حل می‌شود:

"رهایی ملی، رهایی اجتماعی و رابطه آنها". در این فرمول سوسیالیسم و دمکراسی در مقوله عام‌تر "رهایی اجتماعی" جای داده می‌شود و رابطه آن با "رهایی ملی" مورد بررسی قرار می‌گیرد. این فرمول در عین حال که در هم تنیدگی بیش از پیش سوسیالیسم و دمکراسی را منعکس میکند، ما را به معادله‌ای با دو مجهول "تحویل" میکند و بدان بدینگونه پاسخ میگوید.

امروزه نباید از مبارزه خلقهای آسیا و آفریقا و حتی بطور عمده به عنوان مبارزه ملی سخن گفت. مضمون این مبارزه دیگر در چنین چهارچوبهایی نمی‌گنجد... تناسب و ارتباط متقابل بین جنبشهای طبقاتی و ملی تغییر کرده است. تا چندی از تشدید دشمنیهای ملی در مستعمرات سابق، حل وجه اساسی مسئله ملی، یعنی کسب استقلال، شرط مقدماتی هموارکردن عرصه برای مبارزه طبقاتی دوران رشد و تکامل آن در به اصطلاح میدان "محصور" به شمار میرفت ولی اکنون دیگر نمود انجام وظایف ملی سرمایه‌گذاری هم هر چه بیشتر و بیشتر بلاواسطه به حل مسائل اجتماعی، طبقاتی و مبارزه طبقاتی منجر شده است" (ک. بروتنس جمع‌بندی منتشره در ۸٤).

عقل و منطق، تجربه عمومی و بویژه تجربه انقلاب بهمن به ما حکم می‌کنند این جمع‌بندی را مبنا قرار داده و استراتژی را بر آن قرار دهیم. گفتن اینکه "رهایی ملی و اجتماعی در هم تنیده شده‌اند." دردی از ما دوا نخواهد کرد باید روشن کنیم که کدام در گرو دیگری است. تنها از طریق تصریح این مسئله می‌توان به نتایج روشن استراتژیک دست یافت. انقلاب بهمن چه چیز را نشان داد؟ حتی استقلال سیاسی را تامین کرد. اما نتوانست جلوی غارت ثروتهای ملی و رشد بوسیله انحصارات امپریالیستی را بگیرد. و استقلال اقتصادی را تامین نکرد. چرا؟ زیرا این غارتها نه از طریق سلطه سیاسی، بلکه با استفاده از مکانیسم‌های اقتصادی و در هم تنیدگی مجموعه سرمایه‌داری جهانی صورت می‌گیرد. و جلوگیری از آن تنها از طریق قطع و سپس نابود کردن این مکانیسمها میسر است که این امر خود در گرو مبارزه طبقاتی همگانی و جدی است.

اگر بپذیریم که در کشور ما رهایی ملی در گرو رهایی اجتماعی است، آنگاه مبارزه ما بر سر تامین رهایی اجتماعی متمرکز خواهد شد. حتی می‌توانیم در بحث منطقی، عنصر رهایی ملی را موقتا حذف کنیم (موقتا و در بحث منطقی، زیرا که در واقعیت این مسئله با تمام وزنش وجود دارد و حذف شدنی نیست). و این مسئله که دو عنصر رهایی اجتماعی در مفهوم ما چگونه منحصر خواهند شد؟ در پاسخ به این سوال ما ناگزیر خواهیم بود که رهایی اجتماعی را مجددا به دمکراسی و سوسیالیسم تجزیه کنیم و بدین ترتیب مسئله برای ما همانگونه مطرح خواهد شد که برای لنین در روسیه آن روزگار مطرح شده بود: "باید هنر آن را داشت که مبارزه در راه دمکراسی و مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی را با یکدیگر درآمیخت و ضمن آن اولی را تابع دومی کرد"

www.iran-archive.com

وقتی مسئله بدینگونه طرح شود می‌توانیم بگوییم که پاسخ لنین ونظریهٔ فراروی پاسخ ما نیز هست. اما قبل از آن باید یک بار دیگر ببینیم شرایط عینی وذهنی برای کاربست این تئوری کدام است؟

"هم شرایط عینی (وجود سرمایه داری نسبتا رشد یافته به موازات بازمانده‌های ارباب سالاری) وهم شرایط ذهنی (حضور پرولتاریای انقلابی که حزب انقلابی خویش را دارد) امکان می‌دادند چنین نتیجه ای مبنی بر امکان وهم چنین تاکتیک حزب در مبارزه انقلابی پرولتاریا ضرورت مبارزه به‌خاطر فراروی انقلاب بورژوا دمکراتیک به سوسیالیستی بدست آید." (انقلاب وسوسیالیسم شماره ۱۲ ـ ص ـ ۲۲)

آیا این شرایط در میهن ما وجود دارد؟ به طور کامل نه! ولی اساسا آری! شرایط عینی تماما موجود است مشکل در شرایط ذهنی است. کسانی در توضیح ضعفهای طبقه کارگر ایران وتوجیه نظرات عقب‌ماندهٔ خود صفحات زیادی را سیاه کرده‌اند. اما آنها در تحلیل ها ونتیجه گیریهای خود محق نیستند. این حقیقت دارد که طبقه کارگر ما جوان است، فاقد تشکل صنفی است وغیره وغیره. اما این طبقه کارگر ویژگیهای مثبتی هم دارد که مخالفان تز رهبری طبقه کارگر مایل بدیدن آن نیستند. طبقهٔ کارگر ایران از مدرسه انقلاب بهمن بدر آمده وتجربهٔ عظیمی اندوخته است اینرا نباید دست کم گرفت. در عین حال در طبقه کارگر ایران پرولتاریای پیشرو وقدرتمند نفت حضور دارد که اولا شاهرگ اقتصاد کشور را در دست دارد. ثانیا از سطح بالائی از شعور طبقاتی بهره‌مند است وثالثا بطور طبیعی وسنتی مورد پشتیبانی قاطع کل طبقهٔ وعموم زحمتکشان قرار دارد. همین دو ویژگی به ما امکان میدهد که از نظریه فراروی وامکان رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک دفاع کنیم وبا قاطعیت اعلام کنیم که طبقه کارگر ایران می‌تواند وباید رهبر انقلاب دمکراتیک باشد.

گاهی ضعف جنبش کمونیستی به‌عنوان دلیل برای رد تز فراروی ورهبری طبقه کارگر اقامه می‌شود. این حقیقت دارد که امروز جنبش کمونیستی ایران از عوارض شکست، بحران برنامه‌ای وپراکندگی رنج می‌برد. اما دیدن امروز وفراموش کردن تاریخ وچشم بستن بروی آینده تجاهل عارف است. مگر همین سازمان ما ۸ سال پیش یک میلیون رای را با خود نداشت؟ این نیرو چه شده است؟ آیا از کمونیست بودن وهواداری از سوسیالیسم دست شسته است؟ هیچ عاقلی اینرا از ما نمی پذیرد. این نیرو همچنان وجود دارد جنبش کمونیستی ایران نیرومند است بحران امروز نباید مانع دیدن این حقیقت شود. روندهای امید بخشی که بتدریج جوانه می‌زند، این چشم انداز را که طبقه کارگر ایران پیشاهنگ رزمنده خود را داشته باشد به چشم اندازی واقعی بدل می‌کند...

نتیجه بگیریم: شرایط عینی وذهنی برای کاربست نظریه فراروی اساسا در ایران فراهم است وتنها به اتکای این نظریه می توان رهایی اجتماعی را متحقق ساخت. این یک نتیجه گیری بس مهم وحیاتی است ویلنوم وسیع فروردین تنها در پرتو آن توانست اسناد نقد خط مشی گذشته واستراتژی وتاکتیک را تنظیم ومنتشر نماید. اما این هنوز پاسخ همهٔ مسئله نیست. ما در بحث (وتنها در بحث) پارامترهایی ملی را حذف کردیم. جایگاه آن در استراتژی ما کجاست؟ بدین سوال خود فرمول "رهایی ملی در گرو رهایی اجتماعی است" پاسخ میگوید رهایی ملی مسئله عموم مردم ایران است وامپریالیسم جهانی همچنان دشمن اصلی خلق ایران به شمار میرود. مردم ما نمی‌خواهند انحصارات ثروت ملی وحاصل دسترنجشان را غارت کنند. بنابر این شعار "مرگ بر امپریالیسم" همچنان شعاری مهم وبسیج گر است. اما مرگ بر امپریالیسم را باید در استراتژی وایضا در تبلیغ وترویج معنی کرد. ودر اینجاست که بقول رفقای لبنانی ما "مبارزه بر سر رهایی ملی به شکل اصلی مبارزه طبقاتی بدل می‌شود." در اینجا ما به سرمایه‌داران فقط از این نظر حمله نمیکنیم که آنها استثمارگرند، این کار بخشی از تبلیغ وترویج سوسیالیستی ماست وباید بطور پیگیر انجام گیرد ـ بلکه وبویژه آنها را از این زاویه مورد حمله قرار می‌دهیم که با حفظ مناسبات غارتگرانه، امکان تداوم غارت کشور بوسیله امپریالیستها را فراهم می کنند. این تبلیغ وترویج دیگر سوسیالیستی نیست ومخاطب آن نیز فقط طبقه کارگر نیست. این یک تبلیغ وترویج ضد امپریالیستی ودمکراتیک است. که مخاطب آن عموم مردمند. واین "عموم" را که روحیه‌ای دمکراتیک وضد امپریالیستی دارند، از بورژوازی وهمه کسانی که به نحوی از انحا از نظم سرمایه‌داری دفاع می‌کنند، دور می‌سازد واین اندیشه را که فقط طبقه کارگر می تواند انقلاب دمکراتیک را به فرجام برساند به باور خلق بدل می‌سازد. اینها البته سخنان تازه‌ای نیستند. و بیان دیگری از این تز پایه‌ای‌اند که انقلاب ایران دارای سه خصلت دمکراتیک

ضد امپریالیستی، ضد سرمایه داری است و این ها خصلتند و انقلاب با وجود آنها تعریف می‌شود و شک نیست که انقلاب باشد ولی از این سه خصلت نباشد.

سخن ماقبل آخر آنکه پذیرش تئوری فراروی و نظریه رهبری طبقه کارگر، کاری که پلنوم فروردین در اساس انجام داد سازمان را به استراتژی واحد تجهیز خواهد کرد. و در نتیجه رفقایی که کوشش می‌کنند بر اساس "آلترناتیو" سه استراتژی یا گرایش استراتژیک تمیز دهند بر حق نیستند. مسئله اساسی استراتژی لنینی پاسخ به امر رهبری طبقه کارگر است و کسانی که به این سوال پاسخ مثبت بدهند همگی در یک طرف خط و در چهارچوب استراتژی واحد قرار دارند. تردیدی نیست که پافشاری بر یک تاکتیک غلط به مرور میتواند به نفی استراتژی بینجامد و تردیدی هم نیست که برخی گرایشات فکری هنوز هم در صحت شعار رهبری طبقه کارگر علیرغم اعلام رسمی آن تردید دارند و این تردید را در تبلیغ و ترویج، و در تاکتیکها و از جمله در مسئله "آلترناتیو" با تاکید یکجانبه بر "باز بودن رهبری" نشان میدهند اما میان تردید در صحت یک شعار و رد آن فاصله زیادی وجود دارد و باید با درک نگرانی رفقا از خطر چپروی که گاها در تاکید یکجانبه بر "بسته بودن رهبری" و سنجاق کردن "رهبری طبقه کارگر" به "دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان" رخ می نماید در جهت درک عمیقتر و دقیقتر لنینیسم و تجارب غنی قرن بیستم کوشش کنیم. کمونیستهای ایران و بطریق اولی گرایشات مختلف درون سازمان ما تنها به کمک یکدیگر و به اتکای خرد جمعی قادر به حل مسائل برنامه‌ای خواهند بود. درک این نکته که حقیقت در انحصار هیچ کس نیست و توجه به اینکه خطاهای گذشته ما بصورت عمده از عدم درک عمیق مارکسیسم-لنینیسم و کاربست خلاقانه آن ناشی شده و لذا عمدتا و اساسا معرفتی بوده‌اند و ما با نیت خیر و به خاطر جهل، راه جهنم خمینی را فرش کردیم. ما را ملزم می‌سازند که به نظرات دیگران سعه صدر نشان داده رفقای همرزم که جای خود دارند، با این دید که حتما عناصر درستی هم در آن یافت می‌شود نگاه کنیم. متاسفانه فضای درون سازمان در نتیجه تاخیر در سازماندهی مباحثات، به پاره‌ای پیشداوریها و مرزکشی های عجولانه آلوده شده است و این به پیشرفت سالم بحث و رسیدن به نتایج علمی و انقلابی و به روند کهنه زدائی و تجهیز سازمان به "تفکر نوین سیاسی" آسیب می رساند. مباحثات بولتن خواهد توانست عناصر ناسالم و فضای امروز سازمان را که اساسا فضای خلاقیت و جستجوی مسئولانه حقیقت است، از بین ببرد.

و سخن آخر، آیا ما حق داریم بدینگونه با امر استراتژی و تاکتیک در کشور خود برخورد کنیم؟ آری! "اختلاف سطح مرزبندی اجتماعی سیاسی در کشورهای از بند رسته، امکان بررسی آنها را به مثابه یک کل واحد از بین میبرد و کلا ایجاب میکند که برای تجزیه و تحلیل مسائل تکامل این کشورها، روش برخورد کنکرت و مشخص را انتخاب کرد." "و محاسبه دقیق ویژگیهای کشورها و مناطق مختلف و برخورد مشخص با آنها اهمیت هر چه بیشتری کسب می‌کند و باید به این وجه مسئله در آثار علمی استقبال کرد." (ک.بروتنتس)

دیر زمانی است که دوران "نسخه" کردن ایران و کره و فیلیپین در کنار افغانستان و یمن و موزامبیک و... به سر آمده و برخورد کنکرت جایگزین آن شده است و برخورد کنکرت امر خاص کمونیستهای هر کشور است هیچ نسخه آماده‌ای وجود ندارد و ما کمونیستهای ایران موظفیم در شرایط نوین مسائلی نوین را حل کنیم و حل خواهیم کرد.

ا. مومنی آبان ٦٦

www.iran-archive.com

سخنی چند درباره اپوزیسیون ارتجاعی

یکی از موارد اختلاف و مورد مباحثه در سازمان، ارزیابی از مبارزه روحانیت بطرف ارخمینی با رژیم شاه می باشد. در پلنوم وسیع فروردین ۶۵، این ارزیابی که مبارزه خمینی با رژیم شاه از نظر "عینی" مترقی بود به تصویب رسید. اخیرا نیز در بولتن شماره ٤ ــ رفیق کیومرث ضمن مقاله ای تحت عنوان "در باره تز ارتجاع سیاه" ضمن دفاع از این تز عنوان می نماید "آنجا که روحانیت علیه شاه مبارزه می کرد؛ این مبارزه بطور عینی مترقی بود". به منظور آنکه بتوان از مبارزات جریان خمینی در دهه های چهل وپنجاه ارزیابی درستی ارائه کرد، قبل از هرچیز بایستی شناخت درستی از برنامه وعملکرد این جریان داشت. خمینی در طول سالیانی که در اپوزیسیون ضد شاه قرار داشت در جهت تحقق برنامه معینی مبارزه می نمود. این برنامه که همانا استقرار ولایت فقیه بود بطور مفصل در سال ٤٦ در کتابی به همین نام توسط خمینی تدوین شد. مبارزات خمینی در سالهای بعد نشان داد که او با جدیت تمام و با استفاده از تمامی ابزار و امکانات خود می کوشید برنامه خویش را به مرحله اجرا در آورد و در نهایت نیز با استفاده از شرایط مساعد معینی توانست به این هدف دست یابد.

برای آنکه ماهیت برنامه ولایت فقیه نشان داده شود، می بایستی از یکطرف به دقت مسیر تطور تاریخی نظریه ولایت فقیه و مضمون ارتجاعی آن را نشان داد و از طرف دیگر برای ارزیابی از مبارزه جریان خمینی با رژیم شاه نظری کوتاه به مبارزه روحانیت در سده اخیر و نیز تحولات این سده افکند. با ارائه یک چنین ارزیابی از سیر اندیشه و عمل روحانیت، به ویژه آن جناح از روحانیت شیعه که خمینی خود را وارث آن می پندارد، می توان تحلیل دقیقی از مبارزه جریان خمینی در طول دهه ٤٠ و ٥٠ با رژیم شاه ارائه داد.

در جهان اسلام، همیشه ستیز میان حکومت عرفی و روحانی، امارت و امامت وجود داشته است. از آنجا که اسلام در جامعه ای بدوی پای به عرصه وجود نهاد، جامعه و "امت" دولت دین، رهبری سیاسی و رهبری دینی با هم گره خوردند. بطور کلی اسلام در ابتدا پسان همه ادیان جوامع ساده، بیش از همه چیز شامل آئین ها و نیایشهای مذهبی بود و اساسا نحوه حاکمیت معینی را پیشنهاد نمی نمود. اعراب بعدها در برخورد با جوامع مترقی تر، ناچار به تکمیل دین اسلام در زمینه های مختلف از جمله نحوه حاکمیت گردیدند. به طور کلی اسلام سیاست را از مذهب و جهان عرفی را از دنیای روحانی تفکیک نمی نمود. یک جهان واحد وجود دارد که قوانین آن همانهایی هستند که در قرآن آمده و در سنت پیامبر و در تفسیرهای فقها متجسم شده است. در قرون وسطی فقها اعلام داشتند که زندگی سیاسی باید از قانون خدایی، از شریعت، تبعیت نماید. عده ای از فقها مطلوب ترین و کاملترین شکل حاکمیت سیاسی را حکومت فقها و روحانیون می پنداشتند. از نظر آنها جامعه ای که مبتنی براصول و مبانی اسلامی باشد فقط باید توسط فقیه اداره گردد ولاغیر. حکومت فقها هیچ گاه حتی در قرون وسطی نیز، واقعیت خارجی نیافت و فقها در زمان تدوین مبانی چنین حاکمیتی، همه چیز را براساس فرضیات خویش مطرح می نمودند. حکومت فقها متکی براصول و قوانین منجمد و لایتغیری گذاشته می شد که نمی توانست تغییرات جامعه را در خود منعکس نماید. از آنجا که قانون گذار اصلی، پروردگار می باشد تغییر در قوانین نیز غیر قابل مجازشناخته می شود. این تفکر که موازین حقوقی، موازین الهی اند، بدین جهت که قوانین الهی به وسیله انسان غیر قابل تغییر است، اندیشه ای ارتجاعی است. حقوق اسلامی نیز با تکیه براین اصل، حتی آنهائی که برای تطبیق با جامعه فئودالی نیز وضع شده اند، به سرعت از واقعیات جامعه عقب مانده و به عناصری کاملا انتزاعی بدل گشتند و شکاف بین قوانین فقهی و پدیده های اجتماعی روز به روز عمیق تر و غیر قابل کتمان تر می گردید.

در قرآن تنها آیه ای که فقها می توانستند بدان تکیه و استناد نمایند این آیه قرآن است که می گوید "یا ایها الذین آمنو اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولا امرمنکم..." یعنی "ای مومنان! خداوند را اطاعت کنید، رسول وی (محمد) را اطاعت کنید و آنان را که در میان شما قدرت را بدست دارند". واژه "اولا امرمنکم" همیشه مورد اختلاف بوده است چرا که عده ای همیشه این نتیجه را که می بایستی از

www.iran-archive.com

هر حکومتی بنا به گفته یاد شده تبعیت نمود را گرفتند و عده‌ای دیگر چنین تغییری را نمی پذیرفتند ۰ از اولین فقهایی که به بحث پیرامون حاکمیت اسلامی می پرداخت می توان از ماوردی، فقیه مذهب شافعی نام برد ۰ وی در کتابی به نام " الاحکام السلطانیه " به توصیف دولت ایده آل خود پرداخت ۰ بنابر نظر او خلیفه حافظ دین و قدرت اسلام است و از این رو هم دارای قدرت روحانی و هم قدرت سیاسی است ۰ خلیفه را باید گروهی از مؤمنین که واجد شرایط معینی هستند (بایستی از مجتهدان و ماموران عالی مقام باشند) انتخاب نمایند ۰ وظیفه خلیفه دفاع از دین اسلام، صدور احکام برای رفع مناقشات درونی جامعه اسلامی، گرفتن مالیات، تعیین ماموران عالی رتبه، حکمروایان و ۰۰۰ است ۰ حنبل نیز در نظریات خود پیرامون این مسئله از کنترل روحانیون و شخصیتهای مذهبی یاد می کند ۰ تئوری حنبل و مسئله کنترل در حاکمیت عرفی، رشد خود را در روحانیزم به ویژه در عربستان نشان داد ۰ از فقهای بزرگ سنی مذهب ابن خلدون عنوان کرد که خلافت امری غیر روحانی است و پایه آن " شمشیر و قلم " که به معنی تئیه خلافت بر نیروی نظامی و نیروی دربار و دیوانی است می باشد ۰ ابن خلدون عالم بود و خلیفه را رد نمود ۰ از این رو ابن خلدون نظریات ماوردی و حنبل را رد نمود ۰ در نظریات ابن خلدون امارات سیاسی و حکومت عرفی به نفع خود، امارت دینی و حکومت روحانی را کنار می زد ۰ نظریات ابن خلدون حرکتی در جهت واقع گرایی بود ۰

سیستم خلافت که پس از مرگ پیامبر روی کار آمد و در قسمت اعظم جهان اسلام مستقر شد خود بیانگر حاکمیت عرفی و روحانی توام بود ۰ خلیفه موظف بود که متناسب با ایده های اسلام جامعه را رهبری نماید ۰ در زمان امویان، اما با یک حکومت کاملا تئوکراتیک روبرو نیستیم ۰ در این دوران خلیفه نماینده خدا در زمین نبود و رابط زمین و آسمان محسوب نمی شد ۰ در ایین دوران امویان سلطنت خاندان خویش را در جامعه پایه گذاری نمودند ۰ یکی از انتقادات عباسیان به امویان سلطنتی نمودن حاکمیت بود ۰ در طی این بحث، با توجه به بحث مبلی میان شیعه و سنی در مورد نحوه خلافت، دو طرز تفکر درباره دو نیپ از حکومت شکل گرفت ۰ یکی حکومت بر پایه مذهب و حقوق دینی، و دیگری حکومت خالص عرفی ۰

عباسیان با وصل کردن ریشه قومی خود به پیغمبر سعی نمودند برای خود حقانیتی الهی جستجو نمایند و حکومت تئوکراتیک کاملتری را اجرا نمایند ۰ اما از قرن نهم دستگاه دیوانی ـ نظامی که به صورت هرچه مستقل تری از خلیفه عمل می نمود و برسنن دیوانی ساسانیان ایران قرار داشت شکل گرفت، و بر راس این هرم سلطان قرار داشت ۰ این دستگاه نظامی ـ دیوانی در راساس با قوانین مذهبی منطبق و نه بر شریعت بلکه بیشتر بر حکومت عرفی تئیه داشت ۰ بر حسب رشد روز افزون این دستگاه در قرون ـ ده و یازده، نهاد های حاکمیت عرفی چون وزراء، کاتبان و غیره که حتی رسما با مذهب مرتبط نبودند، اهمیت بیشتری می یابند ۰ در قرون وسطی یک هیرارشی عرفی ـ مذهبی ـ دیوانی وجود داشت ۰ خلفا از قرن نهم و دهم با تفویض حاکمیت خود به دیگران قسمتی از حکومت عرفی خود را به سلطان و یا حاکم تفویض می نمودند ۰ در صورتی که خود حاکمیت مطلق دینی را در دست داشتند، این پدیده شاهدی بر وجود دو نیپ حکومتی بود ۰ از قرن دهم میلادی با شکل گیری آل بویه، سلجوقیان، غزنویان، ۰۰۰ خلفا قسمت زیادی از حقوق خود را از دست دادند ۰ سلسله های یاد شده پس از دستیابی بر قسمتی از سرزمینهای خلفا خود را سلطان خواندند ۰ حاکمیت این دسته بیش از هرچیز جنبه عرفی داشت ۰ به این ترتیب به خوبی دیده می شود که به مرور زمان جنبه عرفی حکومت بر جنبه مذهبی و دینی آن کم غلبه می نماید ۰ اما در خود بغداد عباسیان برای آنکه به مبارزه برعلیه مدعیان جدید برخیزند، پوشش حفظ حاکمیت خود را خدائی کرد ر آن قرار دادند، آنها با اعلام آنکه جانشین پیغمبر هستند، خویشتن را حاکم خدا در زمین قلمداد نمودند ۰ بدین ترتیب به خوبی جنبه مبارزه حکومت عرفی و روحانی در طی قرون وسطی دیده می شود، ضمن آنکه اختلاط های مختلفی در زمینه متفاوت بین این دو دیده می شود اما در مجموع حرکت به سوی حکومت عرفی و کم کردن وزن حکومت روحانی می باشد ۰

در تاریخ اسلام پایه تئوکراتیک حکومت آرمانی اسلامی هرچه بیشتر رد و شکل مطرح می شد ۰ یکی در شکل شیعه امامیه و دیگری در شکل خلافت که دومی تکامل خویش را از حکومت عباسیان به عثمانیان یافت و هیچ گاه حکومت دینی خالص نبوده بلکه ملغمه ای از حکومت عرفی و روحانی بوده است ۰

www.iran-archive.com

در شیعه، مقوله امامت یکی از اصلی ترین پایه های تئوکراسی را تشکیل می دهند. منتسب نمودن امامان به محمد و اهمیت ویژه قومی در تعیین امام و از طرف دیگر مدت طولانی غیبت امام در زمانی جنبه های زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، اداری به تئوکراسی را در این فرقه دینی به سوی بسته نمایش می گذارد. در شیعه امام دوازدهم غایب است و به همین علت گرایش به تئوکراسی تا دنیای امروز نیز کشانده می شود. مهدی در زمان غیبت صغری، زمام امور را به مجتهدان بزرگ خود خویش سپرد، اما در زمان غیبت کبری وی نیز مقوله اجتهاد باز است و مجتهدین اعظم می توانند حاکمیت فقهای شیعه را تا زمان ظهور وی، مستقر گردانند. بنابراین می توان گفت در شیعه گرایش به تئوکراسی و به بیان بهتر حاکمیت فقها، بسیار قوی تر از مذهب تسنن می باشد.

در نظر اندیشمندان فقه شیعه حاکمیت به سود فقیه تعلق دارد چرا که او نایب برحق امام زمان می باشد. در زمان پیغمبر، محمد امامت را به علی سپرد و پس از وی این امامت دست به دست به امامان بعدی منتقل گردیده است و چون اعراب شروتمند و قدرت طلب با غصب حاکمیت سیاسی، امامان را از خلافت محروم نمودند، جامعه از سیر طبیعی خود خارج شده دچار خرابی و فساد گشته است. در زمانه می بایستی قوانین فقهی جاری گردد و این قوانین را فقط فقها می توانند به اجراء درآورند نه خلیفه و یا پادشاهی که خود از امور فقهی اطلاعی نداشته و مجبور به کسب تکلیف در مورد اسلامی یا غیراسلامی بودن مسائل از فقها باشد. حکومت اسلامی فقط با حکومت فقها قابل تعبیر است.

در شیعه در تبیین و تفسیر احکام دو مکتب اصولی و اخباری وجود دارد، مکتب اصولی معتقد به قرآن، سنت، اجماع، و عقل می باشد و استناد به آیات با تلقیه برعقل را جایز می شمارد در صورتی که در مکتب اخباری، تکیه مهم صورت و شکل است، نه مضمون و برداشت عقلی از قرآن و احادیث. اگر چه ظاهر امر "مکتب اصولی" مترقی تر از مکتب اخباری است (مظهری مکتب اخباری را که از اواسط حکومت صفویان یا اواسط حکومت قاجاریان و یا نفوذ اندیشه های علامه مجلسی مشخص می شود، ارتجاعی خواند). اما نمی توان وابستگی به این یا آن مکتب را در قرون جدید مظهر ارتجاع و مترقی خواند. از نیمه حاکمیت قاجاریان رحوزه های علمیه اصولیون (خصوصا پس از انصاری) عایب هستند اما این وابستگی نمی تواند موجبی برای مترقی خواندن این حوزه ها باشد. اتفاقا اندیشه ارتجاعی حکومت فقها بیش از اخباریون، در میان اصولیون مطرح بوده است. نگاهی به نظرات ارتجاعی حول ولایت فقیه در صد ساله اخیر، این مسئله را به خوبی نشان می دهد.

خمینی نیز نظرات خود را پیرامون ولایت فقیه در کتابی به همین نام تئوریزه می کند. وی این کتاب را خطاب به روحانیون و طلاب حوزه های علمیه نوشته است او در این کتاب می گوید که ضرورت و لزوم ولایت فقیه و همچنین مشخصات این نوع حکومت را معین کند. وی در ابتدای کتاب خویش لازم می بیند اصل فراموش شده ولایت فقیه را اثبات نماید. در نظر وی این فراموشی ناشی از "اوضاع اجتماعی مسلمانان عموما و حوزه های علمیه خصوصا می باشد" [۲] او همچون علمای قبلی طرفدار ولایت فقها، از این نکته آغاز می کند که اسلام خود دارای احکام و مقررات معینی است که می تواند و باید در جامعه جاری شود، اما "استعمارگران به نظر ما آورده اند که اسلام حکومتی ندارد! تشکیلات حکومتی ندارد! برفرض که احکامی داشته باشد مجری ندارد و خلاصه اسلام فقط قانونگذاری است! واضح است که این تبلیغات جزئی از نقشه استعمارگران است برای بازداشتن مسلمین از سیاست و امور حکومت. این حرف با معتقدات اساسی ما مخالف است، ما معتقد به ولایت هستیم و معتقدیم پیغمبر اکرم (ص) باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است. آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام خلیفه نمی خواهد خود آن حضرت بیان احکام می کرد، همه احکام را در کتابی می نوشتند و دست مردم می دادند تا عمل کنند. اینکه عقلا لازم است خلیفه تعیین کند برای حکومت است. ما خلیفه می خواهیم تا اجرای قوانین کند، قانون مجری لازم دارد" [۳]. به نظر خمینی از آنجا که یکی از پایه های اساسی اسلام سنت است و بنا برسنت پیامبر و ائمه در عصر آنان حضرت علی، می بایستی تشکیل حکومت داد و به اجرای قوانین اسلام پرداخت. امروز نیز وظیفه جانشینان آنان پیروی از چنین سنتی می باشد. "سنت و رویه پیغمبر اکرم (ص) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است زیرا اولا خود تشکیل حکومت داد و تاریخ گواهی می دهد که تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخت و به اداره جامعه برخاسته است." [۴]

بنظر ولی خلاصه نظرات خمینی حول لزوم تشکیل حکومت اینچنین است : لزوم تشکیل حکومت خود از ماهیت قوانین اسلامی سرچشمه می گیرد چرا که اسلام دارای مجموعه قوانینی هم در زمینه مقررات دولتی و هم جزائی است که بالطبع برای اجرای چنین مقرراتی باید حکومت اسلامی مستقر شود . بدون تاسیس یک دستگاه عظیم وعویل اداری و دولتی اجرای چنین قوانینی غیرممکن است . وجود احکام مالی مانند خمس، زکات ، جزیه ... و نیز احکام جزائی مانند قصاص ، دیه ، حد و تعزیز دستگاه دولتی معینی را برای اجرا می طلبد . این موضوع اسلام را از ادیان دیگر جدا می سازد ، زیرا آنها دارای چنین گستردگی و ویژگی نبوده و خود مستقلا دارای احکام دولتی و حکومتی نیستند و بالطبع باید چنین احکامی را اختراع نمایند . از آنجا که ساکنین کشورهای اسلامی با قوانین و سنتهای اسلامی آشنا هستند و از طرف دیگر اکثریت آنها مسلمان بوده و از قبل به اجرای چنین قوانینی رای مثبت داده اند (زیرا مسلمانند) پس حکومت اسلامی از قبل بدون هیچ گونه رای گیری مورد توافق اکثریت نیز بوده و فقط بایستی در جامعه مستقر شود .

آیا چنین حکومتی ، جدا از حکومت روحانیون موضوعیت دارد ؟ آیا کسانی که امروز ادعای حکومت اسلامی را دارند ولیکن روحانی نیستند می توانند مجری قوانین اسلام گردند و یا خیر؟ از نظر خمینی حکومت اسلامی مترادف با حکومت روحانیون بوده و چنین حاکمیتی بدون ولایت فقیه اساسا امری غیرممکن و پوچ و خیالی است ، او می نویسد " مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت فقیه است " ۵ و در جای دیگری صریحتر عنوان می کند " حکومت اسلامی ، حکومت قانون است و نه خودسری و نه حکومت اشخاص بر مردم ! اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند لایق حکومت نیست . چون اگر تقلید کند قدرت حکومت شکسته می شود و اگر نکند نمی تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد و این مسلم است که " الفقهاء حکام علی السلاطین " سلاطین اگر تابع اسلام باشند باید به نیابت فقها در آیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجرا کنند . در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند ، پس بایستی حاکمیت رسما به فقها تسلیم بگردد و نه به کسانی که به علت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند ۶ " بنابراین خمینی به دنبال آن چیزی است که فقهاء شند رو همیشه در پی آن بوده اند . حکومت خمینی حکومتی تئوکراتیک است ولیکن نه از نوع معمولی . خمینی حتی حاکمیت محمد را هم کامل نمی داند . خمینی از روحانیت پاکستان و عربستان برای آنکه " جامعه اسلامی دوره طلائی یعنی دوران محمد را سرمشق قرار می دهند انتقاد می کند چرا که قوانین اقتصادی اسلامی و همچنین اختیارات قانونی ، اجتماعی و سیاسی " هیچکدام ، حتی در دوران محمد نیز به صورت کامل متحقق نشده است . خمینی در کتاب حکومت اسلامی اعلام می کند که به دنبال آن حکومت و مدیریتی اسلامی است که محمد می خواست آنرا مستقر کند . این حاکمیت با حکومتهای تئوکراتیکی که تا به امروز مسلمانان به خود دیده اند تفاوت دارد (حتی با حکومت امامان یمن قبل از انقلاب یمن) . در همه حکومتهای گذشته اگرچه دین سالاری بر جامعه حکمفرما بود ولیکن چند چیز آنها را از ولایت فقیه نوع خمینی جدا می سازد . اول اینکه در حکومتهای تئوکراتیک گذشته رهبری سیاسی با رهبری مذهبی کاملا منطبق نمی گردید ، در صورتیکه در ولایت فقیه چنین نبوده و ولی فقیه رهبری سیاسی جامعه را نیز بدست دارد . چنین چیزی فقط در زمان محمد و خلفای راشدین به چشم می خورد . ضمن آنکه این نکته را باید در نظر داشت که در آن زمان دولت به مفهوم واقعی آن در حال شکل گیری بود و انطباق حکومت دینی و عرفی به علت عدم جدائی این دو طبیعی بود . دوم آنکه در حکومتهای تئوکراتیک گذشته ، از آنجا که رهبری سیاسی بر رهبری مذهبی کاملا منطبق نمی گشت ، جامعه نیز با " امت " یکسان نمی گردید . و احکام مذهبی در تمامی زوایای جامعه بدین شکل جاری نمی شد ، سوم آنکه حکومتهای تئوکراتیک گذشته منطبق با حاکمیت روحانیون نبوده است در کنار فقها ، پادشاه ، اشراف و بزرگان نقشی مشابه رهبری مذهبی داشته اند و همیشه کشمکشهایی بین رهبری سیاسی جامعه و رهبری دینی آن وجود داشته است . بدین لحاظ حکومت اسلامی خمینی از کلیه حکومتهای تئوکراتیک گذشته هم در مضمون و هم در شکل متحجر تر و عقب مانده تر است . ضمن آنکه در دورانهای گذشته این نوع حکومتها بنابه شرایط اجتماعی و اقتصادی دارای زمینه مساعدی برای رشد بودند . اما امروز این چنین زمینه ای از میان رفته است و حکومتهای تئوکراتیک

www.iran-archive.com

گذشته مد تهاست که به زباله دان تاریخ سپرده شده اند . بازگشت به حکومت تئوکراسیک وکوشش در جهت استقرار مجدد آن در قرن بیستم ،از تحجر فرون وسطائی پا فراتر می نهد .

خمینی پیرامون مختصات حکومت اسلامی خود نیز در کتاب ولایت فقیه سخن می گوید از جمله آنکه حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه ،بلکه مشروطه است . البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد . مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول معین گشته است . مجموعه شرط همان احکام وقوانین اسلام است که باید رعایت واجرا شود . از این جهت حکومت اسلامی همان حکومت قانون الهی برمردم است . فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومتهای مشروطه سلطنتی وجمهوری در همین است و در اینکه نمایندگان مردم یا شاه در اینگونه رژیمها به قانونگذاری می پردازند در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریع در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است هیچکس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی حکم شارع را نمی توان به مورد اجرا گذاشت . در این طرز حکومت ،حاکمیت منحصر به خداست وقانون فرمان وحکم خدا است . قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد . همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت وسایر افراد تا ابد تابع قانون هستند . همان قانونی که از طرف خدای تبارک وتعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است ."[7]

بنابراین حکومت خمینی حکومتی استبدادی و مشروعه می باشد . همان چیزی که شیخ فضل الله نوری به درستی مشروعه می نامد . جالب آنکه خمینی که خود طرفدار شیخ فضل الله است به عدم مبارزه ای راکه او برای تحویض واژه مشروطه بامشروعه انجام داد به بوته فراموشی می سپارد . حکومت فقاهتی خمینی. حکومتی مشروعه و مطلق است . در حکومت متکی بر"قانون" و "غیر استبدادی"؟! خمینی ،ولی فقیه قیم مردم است و مردم هیچ نقشی در اداره جامعه ندارند ."او می گوید "ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد ،مانند جعل (قرارداد ن وتعیین) قیم برای صغار، قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد ." [8] فقیه قیم مردم است و به جای آنها تصمیم می گیرد از نظر خمینی مردم ،همچون کودکان نابالغ محتاج به قیمی چون فقیه هستند تا برای آنها وبه جای آنها تصمیم بگیرد . بنابراین ولایت فقیه امام خمینی یک حکومت استبدادی و مطلقه به تمام معنا می باشد والبته با حکومتهای استبدادی گذشته در یک چیز فرق دارد و آن اینکه به جای استبداد شاهان ، استبداد فقها نشانده می شود . خمینی می گوید "حکومت اسلامی متکی بر قوانین معینی است بنابر این استبدادی و مطلقه نیست "می توان از آن به عنوان مشروطه یاد کرد . همه حکومتها اعم از مشروطه جمهوری ،استبدادی ،تئوکراتیک ،فاشیستی و ... همه و همه مقید به یک مجموعه شرط هستند .هیچ حکومتی بدون اتکاء بر مجموعه شروط معینی نمی تواند پابرجا بماند و در افشای خمینی در این باره کاملا بی ارزش است . در رطی انقلاب خمینی متناسب با تا یلات مردم برای حذف سلطنت،شعار جمهوری را مطرح نمود اگرچه خمینی در پذیرش شکل حاکمیت گامی به عقب می نهد اما این گام در راستای ولایت فقیه بود .

برپایه مطالب یاد شده به صراحت می توان گفت که اندیشه استقرار ولایت فقیه که در رطی قرون گذشته تا به امروز از جانب عده ای از علماء و روحانیون شیعه مطرح شده ،اندیشه ای کاملا ارتجاعی بوده وهست . اصل ولایت فقیه و تسلط حاکمیت مذهبی بر جامعه ،ماهیت برنامه روحانیت صرفدار خمینی را تشکیل می داد . این مسئله در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز به خوبی هویدا است . مقدمه و اصول ۵ ،۷۲ ،۹۱ ،۹۴ ،۹۶ ،۹۸ ،۱۰۷ ،۱۰۹ ،۱۱۰ و به صورکلی روح قانون اساسی همه وهمه حکایت از سلطه این تز ارتجاعی برقانون مزبور را دارد . در رقابت و ارزیابی از روحانیت طرفدار خمینی بایستی به این نکته کلیدی توجه لازم را نمود .

اما چگونه این روحانیت در اپوزیسیون شاه قرار گرفت ؟ رابطه این روحانیت با دیگر طبقات چه بود ؟ چه تحولات اجتماعی ـ اقتصادی اقشار مختلف را به مبارزه با شاه کشانید ؟ و از مبارزه روحانیت

به طور کلی چه ارزیابی باید بدست دهیم آیا تقسیم روحانیت به رده های متفاوت درست است ؟ وغیره ... برای پاسخ به این سؤالات دمی به عقب برمی گردیم . به طور کلی قشر روحانی از زمان عباسیان سکل گرفت . در کنار دستگاه خلافت قضاتی وجود داشتند که براساس اصول مذهبی به دادرسی مسائل می نشستند . با پیشرفت کارها شغل قاضی القضات بوجود آمد (در قرن نهم) . از قرون یازده و دوازده قضات عرصه حکومت خویش را گسترش دادند . در این قرون ، با گسترش وظایف مذهبی ـ دیوانی ، مراقبت به خاطر جلوگیری از سوء استفاده اهمیت بیشتری یافت و نهاد های مخصوص که تحت رهبری روحانیون بود پدید آمدند از قرن دهم کم کم وقفیات رواج یافت و پست دارائی های وقفی به وجود آمد . این دارائی ها خصوصا در دوران آل بویه ، سلجوقیان و غیره رشد نمودند . در همین زمانها ، مساجد بزرگ ، مدارس مذهبی و بیمارستان ـ که تحت کنترل روحانیون بود ند ساخته شدند . کم کم با گذشت زمان روحانیون قسمتی از کارهای دولتی را به خود اختصاص می دادند . چنانچه از امپراتوری عثمانی ، شورای علما یک ارگان و نهاد رسمی دولتی گردید و پست شیخ الاسلام پدید آمد . در دوران صفویه ، شیعه مذهب رسمی کشور ایران اعلام گشت و روحانیون شیعه نیز در نهاد های دولتی کشور نقش معینی را برعهده گرفتند . همچنانکه صفویه رو شیعه می شدند ، تاثیر روحانیت شیعه افزایش می یافت . در زمان نادرشاه ، مواضع اقتصادی روحانیت ضربه خورد و اموال وقفی مصادره شد به همین دلیل نقش روحانیون در تصمیمات دولتی کاهش یافت . در زمان کریم خان زند موقعیت روحانیت کمی بهتر شد . اما کریم خان به آنها اجازه دخالت در مسایل سیاسی را نداد . در زمان قاجار خصوصا از نیمه دوم قرن نوزدهم شخصیت های مهم شیعه در مسائل سیاسی ـ اجتماعی نقش مهمی به عهده گرفتند .

ورود استعمار به ایران ، نتایج متضادی را در روند روحانیت باقی گذاشت . بدین ترتیب که روحانیت از یک سو مخالف تحولات جدید و نیز ظهور و پیدایش عواملی که حاکمیت شریعت را به خطر می انداختند بود و از طرف دیگر خود حاکمیت فئودالیسم ، به مثابه بهترین محیط رشد و زیست اسلام ، در موقعیتی قرار گرفته بود که مجبور به تکیه بر تشورهای بیگانه بود . این دو جنبه متضاد بازتابی در وکانهای روحانیت باقی می گذاشت و باعث انشقاق در درون آن می گردید . نکته ای که بایستی بدان توجه نمود این است که روحانیت در اسلام و شیعه را نمی توانیم با روحانیت مسیحی در غرب مقایسه کنیم . در غرب از همان ابتدا مراجعی عمومی برای تدوین قوانین ، نوشتن کتب و تعیین سیاست کلیسائی وجود داشت و پاپ نیز در راس همه قرار می گرفت ، رابطه بین کلیسا و روحانیون وجود داشت و وظیفه کلیسا و دولت نیز معین بود و هست . در شیعه چنین ساختار و دستگاهی وجود ندارد ، مدارس علوم دینی معین گشنده سیاست روحانیت است و تا حد زیادی به کلیساهای مسیحی شباهت دارد ، اما همچون غرب ، در تمام کلیساها یک سیاست معین پیش نمی رود با توجه به آنکه همه مجتهدان اعظم حق اظهار نظر در مسائل فقهی را دارند و هریک ، دیگری را رد می کنند و از آنجا که مرجع انتخاب یک رهبری واحد در کل روحانیت شیعه وجود ندارد در ساختار روحانیت ما مواجه با هرمهای متعددی هستیم که هریک از یکدیگر تا حدودی متمایز می باشد و سیاست ناهمگونی را پیش می برند . وجود رهبری های متعدد در روحانیت شیعه باعث آن می گشت که هیچکدام دارای قدرتی مشابه با پاپ نباشند . از سوی دیگر رهبرآرشی (ویا هیرآرشی های) روحانیت اگرچه نیروهای متفاوتی با پایگاههای مختلف اجتماعی قرار دارند ولیکن نیروهای موجود در این هیرآرشی دارای خصوصیتی متمایز از طبقات اجتماعی نیز هستند که باید آنرا در نظر گرفت . روحانیت را می توان به اقشار بالا ، متوسط و پایین تقسیم نمود ولیکن این تقسیم بندی همیشه صائب نبوده و در مواردی می تواند جنبه ایدئولوژیک را پوشیده دارد . اولا آنکه در راس هیرآرشی مجتهدان درجه اولی می توانند قرار داشته باشند که یکی زندگی مادی و دیگری زندگی معنوی را هدف قرار داده باشد . اگرچه اکثر مجتهدان طراز اول وابستگی های مالی زیادی به طبقات بازاری سامعه دارند ، اما موارد عکس نیز دیده می شود . دوم آنکه اقشار پایینی روحانیت نزدیکی های زیادی با مردم عادی دارند و پیوندشان با توده هیچگاه قطع نشده است اما این اقشار به خاطر موقعیتی که در هیرآرشی دارند و به خاطر تعالیم مذهبی شان نمی توانند برخلاف سیاست متعقده در راس هیرآرشی ، اقدامی نمایند . قاعده این است که آخوند تا زمانی که از مجتهد معینی تقلید می نماید مواضع سیاسی وی را نیز تبلیغ می کند . هرگاه آخوندی از فرامین مجتهد و مرجع تقلید خود سرپیچی نماید ، بالطبع

از هرم بیرون رانده می شود و بایستی مجتهد دیگری را مرجع تقلید خود قرار دهد .

پس از ورود استعمار به ایران ، خیل عظیمی از روحانیون نه تنها با نتایج و مظاهر استعمار ، بلکه حتی با مظاهر مثبت تمدن جدید نیز از آنجایی که خطری برای آنها محسوب می گشت ، مخالفت نمودند . اینان حتی با وجود مدرسه و دبستان ، از آنجا که انحصار روحانیون برآموزش را از بین می برد ، تحت عنوان اینکه معلمین جدید خواهان تعویض الفبا هستند مخالفت می نمودند و تا مدتها مدارس را به تاراج می بردند . این بخش از روحانیت حتی با اصلاحات نیم بند سپهسالار نیز مخالفت کردند و موجب برکناری وی از صدارت گشتند . در دوران مشروطیت عده زیادی از روحانیون اعم از ملاک وابسته به دربار و یا " مشروطه خواه " و نیز ، کم و بیش با اقدامات تجدد طلبانه بطور کلی مخالفت می نمودند .

آن دسته از روحانیون ملاک و وابسته به دربار آنجا که کل نظام حاکم را در خطر می دیدند و از آنجا که خود جزء ارکان مهم این نظام بودند از حضور بیگانگان در ایران تلویحا حمایت می نمودند و بیشتر اوقات به ناچار صدای اعتراض خود را علیه مظاهر جدید آشکار نمی کردند و یا به شکل دیگری این اعتراض را عنوان می نمودند . از آنجا که درگیریهای میان اشراف و حکومت به پایان نرسیده بود و در دربار شاهزادگان مدعی پادشاهی سعی بر تکیه به نیروی بیگانه مخالف رقیب خود می نمودند . بدین جهت در قسمتی از روحانیون ، تمایلات متفاوت روسوفیلی و انگلوفیلی به چشم می خورد . ضمن آنکه وزن دومی بسیار زیاد بود . در دوران مشروطیت عده زیادی از روحانیون به دلایل متفاوت جانب دربار و استعمار را گرفتند که در همین طیف ، افراد مختلف با انگیزه های متفاوتی شرکت داشتند .

جناح دیگری از روحانیون به مقابله استعمار و سیاستهای آن پرداخت . این جناح نیز شامل گرایشات متفاوت از قبیل تمایلات لیبرال منشانه و محافظه کارانه ، انقلابی و یا حتی ارتجاعی بود و هر کدام از آنها از موضعی معین به مقابله با استعمار پرداختند . از روحانیون با گرایشات لیبرالی می توان از کسانی چون سید محمد طباطبائی یاد کرد . این روحانیون در اتحاد با بورژوازی بزرگ در انقلاب مشروطیت شرکت نمودند . بورژوازی از یک طرف خود وابسته به امپریالیسم بود چراکه فروشنده کالاهای او محسوب می گردید . ولی از طرف دیگر هنوز بازار ایران کاملا به تسخیر کالاهای بیگانه در نیامده بود . ایران خود دارای تولیدات سنتی بود که این بورژوازی واسطه آنها نیز محسوب می شد و از ورود بعضی از کالاها ناراضی بود ، بورژوازی بزرگ از طرفی دارای گرایشات ضد استعماری بود و از طرف دیگر آنجا که بر دربار ایران روسها حاکم بودند ، مغازله هائی با استعمار انگلیس داشت . روحانیت لیبرال و تجار بزرگی که در جنبش مشروطه شرکت داشتند به طور هم دلانه ای در مبارزه عمل می نمودند . روحانیت لیبرال چیزی بیش از آنچه که بورژوازی تجاری بزرگ در پی آن بود درخواست نمی کرد و در حقیقت در این مبارزه ، روحانیت لیبرال رهبری بورژوازی تجاری را پذیرفت ، اگرچه خود سرجنبان جنبش محسوب می گشت . پیوند روحانیون با تجار در مسئله امتیاز تنباکو و توتون ، در رابطه با خلع نوز بلژیکی در مسئله ارزان نمودن قند ، در غائله به چوب بستن تجار توسط علاءالدوله ، همه و همه به خوبی مشهود است . از دوران مشروطیت رابطه تجار و روحانیت ، بیش از پیش گسترش می یابد چراکه ملاکین به عنوان یک طبقه کم کم در محاق قرار می گرفتند و بورژوازی تجاری به مثابه نیروی جدید با حفظ بسیاری از خصوصیات وی در صحنه سیاسی ایران جایگزین ملاکین می گشت . به خاطر نزدیکی های بسیار اقتصادی این بورژوازی با فئودالیزم بود که ما در جنبش مشروطیت با مسئله ای به نام اصلاحات ارضی مواجه نمی گردیم (اگرچه یکی از عوامل اصلی آن عدم شرکت دهقانان در جنبش مشروطیت بود) به خاطر نزدیکی های زیاد این دو طبقه ، در مجلس اول فقط یک لایحه آبکی بر علیه فئودالیزم به تصویب رسید و پس از آن هیچ اقدام دیگری صورت نگرفت . بورژوازی تجاری با ویژگی های خاص خود بیش از هر نیروی دیگری می توانست نزدیکی های خود را با روحانیت حفظ کرده گسترش دهد ؟ این ویژگیها چنین هستند : اول اینکه این بورژوازی برخلاف بورژوازی صنعتی که انقلابی و جسور بوده و خواهان برهم زدن نظم جدید با همه مظاهر خویش می باشد دارای گرایشات محجر و عقب مانده ای بود و نفع خویش را در سازش با فئودالیزم می دید و بسیاری از آنچه را که در دوران فئودالیزم برپا بود ، می پذیرفت . دوم آنکه این بورژوازی به لحاظ اقتصادی نیز پیوند خود را با گذشته حفظ نموده و خواهان

www.iran-archive.com

حفظ مناسبات فئودالی بود. سوم آنکه تجارت از دریا و از صدر اسلام به عنوان یک پیشه حلال شناخته شده بود و رابطه نزدیکی بین روحانیون و تجار وجود داشت، تا آنجا که گفته می شد "کاسب حبیب خدا است" و نیز در ویرانه‌های معین از مبارزات توده‌ای شهری و روستائی، از آنجا که سیطره خود پرچم و شعار مردم بوده است این رابطه روزبه روز تحکیم می گشت. چهارم آنکه آن جناحی از روحانیت که خواهان مبارزه با استعمار و مظاهر آن بود تا حدی بورژوازی تجاری را در این راه همراه خویش می دید و این بیش از پیش باعث تقویت روابط آن دو می گشت. (این جناح روحانیت خود حامل گرایشات متعددی بود.) پنجم آنکه ملاکین به مثابه یک طبقه اجتماعی در حال سقوط بودند و جای خود را به طبقه‌ای جدید می داد و روحانیت تکیه گاه جدید خود را در میان بازرگانان و تجار می یافت. از طرف دیگر در میان روحانیون ضد استعمار افرادی وجود داشتند (که تعدادشان کم هم نبود) که در پی ترویج دین و شریعت بودند. به نظر آنان استعمار ضربات مهلکی بر دین و شریعت می زد. در میان شریعت طلبان، کسانی با عقاید کاملا ارتجاعی، چون سید حسن مدرس یافت می‌شدند که در پی ایجاد حکومت اسلامی بودند. مدرس که در صف نیروهای مخالف علیه قاجار و سپس رضاشاه قرار داشت از موضعی ارتجاعی نجدد طلبی را نفی می کرد و حاکمیت نامیرد گان را حکومت غاصبان می نامید و در پی استقرار ولایت فقیه بود. مدرس را از این جهت بایستی سلف خمینی نامید. در میان مبارزین مسروطه سلف افرادی با گرایش انقلابی مانند خیابانی وجود داشتند که اگرچه قلیل العده بودند اما به مثابه یک گرایش در میان روحانیت وجود داشتند.

در دوران سلطنت رضا شاه، به موقعیت روحانیون در جامعه ضربات شدیدی وارد شد. روحانیت انحصار خود را در امر تحصیل و آموزش و نیز دادرسی از دست داد. رضاشاه کنترل خود را بر بخشی از وقفیات، چون وقفیات مشهد نیز بسط داد، فرهنگ غربی در کشور رواج می یافت، کشف حجاب صورت گرفت و پوشیدن لباسهای متحدالشکل مرسوم گشت. به صور کلی رضاشاه کوشید تجدد طلبی بورژوائی را در جامعه مستقر نماید. بخش عمده روحانیت در این زمان به مقابله با سلطنت رضاشاه کشیده شدند.

در مقابل دیکتاتوری رضاخان نیروهای مختلفی قرار داشتند. در آن زمان نه تنها نیروهای خلقی در پی سرنگونی سلطنت رضاخان "قلدر" بودند بلکه جناحی از ضد خلق نیز منافع خود را در سرنگونی وی جستجو می کرد. بورژوازی بزرگ، ملاکین ضربه خورده، مرتجعین وابسته به انگلیس (در آخر حکومت رضاشاه) نیز در مقابل دیکتاتوری قرار داشتند. در میان روحانیون مخالف رضاشاه نیز عده‌ای از روحانیون وابسته به بورژوازی ملی که بسیار قلیل العده بودند، بسیاری از روحانیون معتبر و وابسته به فئودالیسم و نیز جناحی از روحانیون معتقد به حکومت اسلامی و ولایت فقیه قرار داشتند، ضمن آنکه مجموعه روحانیت با گرایشات متفاوت، در اثر اصلاحات رضاشاه هم از نظر مادی و هم معنوی ضربات مهلکی را متحمل شدند. بیرون جزنی در مورد درگیری روحانیون با دیکتاتوری رضاشاه می گوید: "به این ترتیب نه تنها روحانیون مترقی بلکه مرتجعین مذهبی نیز با رژیم درگیر شدند و منکوب این دیکتاتوری سازمان یافته گشتند. نتیجه دیگر این برخورد (برخورد خشن دیکتاتوری با قشر روحانی) تقویت موقعیت قشر روحانی در توده‌های شهری بود، زیرا که روحانیت مورد ستم دیکتاتوری در بین این توده محبوبیت کسب کرده و سرانجام پس از سقوط دیکتاتوری زمینه برای گسترش ارتجاع مذهبی نیز فراهم شده بود. این خود نتیجه منفی برخورد سطحی و جابرانه رژیم ارتجاعی را با نفوذ قشر مذهبی در جامعه آشکار می سازد."[۹]

پس از دیکتاتوری بیست ساله رضاشاه به علت حضور فعال طبقه کارگر و بورژوازی ملی و پیشاهنگان منتسب به آنان در حیات سیاسی کشور، روحانیت نتوانست نقش بارزی در مبارزات توده‌ها بازی نماید. جز آنکه روحانیون مرتجعی چون کاشانی با رهبری نهضت ملی شدن صنعت نفت در کنیه راه مبارزه با رژیم شاه از پشت خنجر بر انقلابیون کشیدند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، تحولات جامعه باز هم در خلاف جهت منافع روحانیت صورت می گرفت. بورژوازی کمپرادور که با فئودالها از دوران مشروطیت در حاکمیت سهیم بود، خواهان آن بود که با تکیه بر امپریالیسم شریک خویش را از حاکمیت بیرون نماید. وجود مناسبات عالب فئودالی در جامعه، مانع رشد مناسبات سرمایه داری در کشور بود. از طرفی انجام اصلاحات ارضی توسط بورژوازی کمپرادور، به بورژوازی امکان این را می داد که اصلاحات را در چارچوب مقاصد

محدود خویش انجام دهد و به مثابه یك اقدام ضد انگیزه ای نیز جنبش انقلابی را خلع سلاح نماید. در این میان منافع امپریالیسم آمریکا منطبق با انجام اصلاحاتی با هدف گسترش بازار داخلی ایران برای فروش کالاهای خود و نیز جلوگیری از حاد شدن تضادهای درونی جامعه بود.

تحولاتی که در دهه چهل و پنجاه توسط رژیم شاه صورت گرفت بطور اجتناب ناپذیر در رکنار اپوزیسیون انقلابی، یك اپوزیسیون ارتجاعی را پدید می آورد. تشکیل چنین اپوزیسیونی در آن زمان همانقدر ناگزیر بود که وجود اپوزیسیون سلطنت طلب امروزی. روحانیت طرفدار خمینی بخش عمده این اپوزیسیون را تشکیل می داد. اگر روحانیت را به مثابه یك قشر اجتماعی که دارای منافع معین اقتصادی سیاسی و فرهنگی است در نظر بگیریم می توانیم به بعضی از خصوصیات اپوزیسیون ارتجاعی روحانیت پاسخ دهیم. از نظر اقتصادی روحانیت خود وابسته به نظام فئودالی می باشد و چنانچه در بالاتر نیز اشاره شد اساسا روحانیت در دوران تسلط فئودالیسم زاده شد. اما بخشهای معینی از روحانیت کوشش نمود در سده اخیر روابط خود را با بورژوازی گسترش دهد. به علت ضعف بورژوازی ملی در ایران جناحی از روحانیت به سمت بورژوازی کمپرادور کشانیده شد و بخشهای معینی از آن رابطه خود را با ملاکین حفظ نمودند. اصلاحات شاه از نظر فرهنگی و سیاسی موضع کل روحانیت را در جامعه به خطر می افکند ضمن آنکه از نظر اقتصادی به منافع بخشی از روحانیت ضربات جدی وارد کرد. از نظر روحانیت الغای فئودالیسم فقط یك پدیده اقتصادی نبود، بلکه قبل از آن موقعیت و مقام مذهبی را در جامعه زیر سؤال می برد و از آن طریق نفوذ و اعتبار روحانیت در جامعه خدشه دار می شد. روحانیت در طول حیات خود هیچگاه موقعیت خود را اینچنین در خطر ندیده بود. محیط مساعد اجتماعی ـ اقتصادی و فرهنگی در دوران مابعد صفویه، خود به خود جبران فشارهای متفاوت را بر روحانیت شیعه می نمود اما در تحولات دهه چهل، این محیط مساعد اجتماعی ـ اقتصادی و فرهنگی نیز دگرگون می شد. روحانیت در دوران رضاشاه طعم یك حمله بزرگ را چشیده بود و این بار می بایستی یارشکستی به مراتب سنگین تر را متحمل شود. بیژن جزنی می گوید روحانیت فکر می کرد "رژیم دیکتاتوری، پس از تقسیم اراضی موقوفه، پس از دست انداختن اداره اوقاف بر منابع مالی دستگاه مذهبی خواستار این نیست که روحانیت همچون یك سازمان اداری دولتی تحت کنترل رژیم قرار بگیرد." اوج این ترتیب استقلال ـ روحانیت در تمام حیاتش زیر سؤال نرفته بود، از دست می رفت. به این دلیل بخش بزرگی از روحانیت در مقابل اصلاحات رژیم قرار گرفت. در کنار روحانیون بخشی از ملاکین نیز که منافع خود را در خطر می دیدند قرار داشتند. مجموعه روحانیت مرتجع، جناحهائی از ملاکین و نیز وابستگان به امپریالیسم انگلیس، اپوزیسیون ارتجاعی شاه را تشکیل می دادند. مبارزه روحانیت طرفدار خمینی با رژیم شاه تحت شرایط معینی صورت می گرفت شرایطی که در ادامه خود باعث روی کار آمدن رژیم ارتجاعی خمینی گردید.

بازار که در گذشته یکی از مراکز مهم اقتصادی و سیاسی کشور محسوب می شد، با تحولاتی که در عرصه بهره برداری از نفت صورت گرفت، اهمیت اقتصادی گذشته خود را از دست داد. در نتیجه درآمدهای کلان نفتی بورژوازی کمپرادور و حاکمیت خود را به همه عرصه ها گسترش داد. در کشور گروههای انحصاری شکل گرفتند و این مسئله عرصه فعالیت بورژوازی متوسط و بورژوازی سنتی را محدود نمود. اهمیت سیاسی بازار نیز روز به روز رو به کاهش می نهاد و بورژوازی بوروکراتیك حاکم، همه عرصه های فعالیت سیاسی را به خود اختصاص می داد. با گسترش سرمایه داری در کشور، سرمایه گذاری بورژوازی در عرصه های مختلف تولیدی، اقشار سنتی، بیش از پیش تحت فشار قرار گرفتند. شکاف روز افزونی در جامعه بین بخش سنتی جامعه و بخش نوین آن وجود داشت. بخش سنتی تولیدی نیز هیچگاه فرصت آنرا نیافت تا یك پروسه دگردیسی را طی کند.

از طرف دیگر ناهماهنگی بین میزان تولید بورژوازی و نیروی کار و یا به عبارت صحیح تر بین شغلهای خالی مزدوری و نیروی کنده شده از زمین بر ناپسامانی های کشور می افزود. نتیجه چنین ناهماهنگی، ایجاد یك قشر وسیع حاشیه تولید که معمولا حاشیه نشین شهرها نیز محسوب می شدند بود. این قشر ضمن آنکه از بیکاری رنج می برد، مشکلات متعدد فرهنگی و اجتماعی را نیز تحمل می نمود. مسائلی چون

خانه، برق، آب، مدرسه و ... امروز نیز همچنان برای این قشر لاینحل باقی مانده است. این قشر با ذهنیت عقب مانده دهقانی خویش، ظرفیت عظیمی برای اعتراض در خود نهفته داشت.

خسرده بورروازی سنتی، در تحولات نیم قرن اخیر، همه چیز خود را در میان آب و آتش می دید.. اصلاحات و رفرم شاه نه تنها از نظر اقتصادی وضعیت آنها را بیش از پیش خرابتر می نمود و هر روز آنها را مجبور به تماشای ایجاد کارخانجات بزرگ در برابر کارگاههای کوچک و فروشگاههای بزرگ زنجیره ای در مقابل دکاکین محقر خود می نمود، بلکه علایق و روابط خانوادگی، فرهنگی، اجتماعی و مذهبی آنها را نیز در خطر نابودی قرار می داد. فشارهای متعدد دستگاه جبار حاکم که هر روز اشکال تازه ای به خود می گرفت از وصول مالیاتهای متعدد ادارات گرفته تا جریمه های گوناگون و سنگین ـ آتش خشم وی را فروزان تر می نمود.

اصلاحات بیشترین ضربه اقتصادی را بر ملاکین وارد نمود. عده ای از ملاکین فرصت و درایت آن را داشتند که اوضاع جدید را درک نموده خود را با آن منطبق نمایند. در طی مراحل مختلف اصلاحات ارضی شرایط مساعد فراوانی در اختیار این عده نهاده شد تا پروسه دگردیسی را طی کنند. بخشهائی از این طبقه و نیز سران عشایر چنین پروسه ای را طی ننمودند و به همین دلیل در پی تغییر اوضاع سیاسی کشور به نفع خود بودند.

خمینی توانست در شرایطی که پس از تحولات دهه چهل از طرفی بورروازی ملی به مثابه جناحی انقلابی از یک طبقه پروسه اضمحلال را پیمود و از صحنه سیاسی کشور نیز به مثابه نیروی فعال خارج شد و از طرفی دیگر در موقعیتی که پیشاهنگ سیاسی طبقه کارگر نیز از صحنه سیاسی کشور غایب بود با تکیه بر توهمات ارتجاعی خورده بورروازی سنتی و اقشار حاشیه نشین تولید، و نیز پشتیبانی جناحهائی از ملاکین و بورروازی سنتی در جامعه به مثابه نیروی آلترناتیو شاه برآمد نماید. روحانیت طرفدار خمینی در غیاب رقبای خویش با شعارهای متحجر و قشری که از طرفی محتوای ضد دیکتاتوری و از سوی دیگر پوسته ای "ضد امپریالیستی" داشت به میدان آمد و توانست به مثابه نیروی ارتجاعی در رأس جنبشی خلقی و دمکراتیک قرار گیرد. بخش دیگری از روحانیت از تحولات و اصلاحات شاه حمایت نمود و جناح دیگری از آن از موضع بورروازی لیبرال به صف اپوزیسیون شاه رانده شد.

با توجه به آنچه که درباره تحولات سده اخیر و مبارزه روحانیت گفته شد می توان این نتیجه را عنوان نمود که در یک قرن گذشته جناحی ارتجاعی از روحانیت که همگی اسلاف خمینی محسوب می شوند ضمن آنکه در موضع اپوزیسیون قرار داشته اند، برنامه ارتجاعی را برای دگرگونی در کشور پیشنهاد کردند. در سده گذشته مضمون خود تحولات ناگزیر این جناح از روحانیت را با توجه به گرایشات ایدئولوژیک ارتجاعی اش در موضع اپوزیسیون قرار می داد. برخورد خشن دیکتاتوریهای گذشته و نیز ضعف نیروهای انقلابی در دورانهای معین به اضافه سلسله عوامل دیگر موجب کسب اعتبار این دسته از روحانیون گشت. این جناح ارتجاعی اگر در طول جنبشهای قبلی مردم ایران نتوانست موفقیت سایان توجهای کسب نماید، اما در جنبش اخیر توده ها با تکیه بر مجموعه عوامل عینی و ذهنی مساعد، و با تکیه بر مجموعه تجارب پیشین روحانیت، با انجام مانورهای گوناگون در میان طبقات مختلف، با طرح شعارهای به ظاهر مترقی، با استفاده از ضعف رقبای خود در جامعه معاصر پیروزی های چشمگیری را بدست آورد. حال بایستی سؤال را بدین گونه طرح نمود آیا مبارزه این روحانیت با رژیم شاه "از نظر عینی مترقی" بود؟

در پلنوم وسیع فروردین ۶۵، ضمن آنکه گامهای جدی در طرح صحیح ارزیابی از مبارزه روحانیت طرفدار خمینی برداشته می شود اما در این نکته متوقف می شود و جواب مثبت به این سؤال می دهد. در پلنوم عنوان می شود که در سال ۴۲ آیت الله خمینی "از موضع مخالفت با روند نوسازی بورروائی کشور در رأس روحانیت مخالف شاه قرار گرفت." "خمینی به مثابه یک "مرجع تقلید" و یک رهبر سیاسی قبل از هرچیز و به طور بلاواسطه مدافع روحانیت به مثابه یک قشر اجتماعی بود. خمینی اندیشه پرداز حکومت اسلامی و "ولایت فقیه" بود و قبل از هرچیز برای اجرای احکام اسلام و برقراری حکومت تئوکراتیک روحانیت شیعه مبارزه می کرد. حکومت تئوکراتیک وسیله ای برای اسلامی کردن حیات اجتماعی و تامین منافع خاص روحانیت بود." [11] بنابراین پذیرفته می شود که روحانیت طرفدار خمینی خواهان ایجاد

حکومتی تئوکراتیک بود و این حکومت ارتجاعی محسوب می شود . وهمچنین به درستی عنوان می شود که ولایت فقیه در خدمت برنامه اقتصادی بورروائی می توانست قرار بگیرد وبس . " ایدئولوژی روحانیت به رهبری خمینی و حکومت مطلوب آن ، در وجه اقتصادی در خدمت برنامه اقتصادی بورروازی قرار می گرفت . این ایدئولوژی و کلا " ولایت فقیه " هرگز نمی توانست در خدمت تحقق یک برنامه اقتصادی مترقی قرار گیرد . "۱۲ اما با همه اینها عنوان می شود که در مبارزه روحانیت طرفدار خمینی با رژیم شاه ، بایستی دو روند متمایز از هم را تشخیص داد . یکی مبارزه آنها برای استقرار رژیم تئوکراتیک و دیگری همسوئی مبارزه روحانیت طرفدار خمینی با " مبارزات ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی مردم " . " روحانیت به رهبری خمینی این مبارزه را (مبارزه با رژیم شاه را) با آرمانخواهی ارتجاعی و برای استقرار یک رژیم سیاسی ارتجاعی هدایت می کرد . لیکن علیرغم این آرمانها به نوبه خود زیر تاثیر مبارزات توده ها قرار گرفته ، با مبارزات ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی مردم همسو می گشت و در پروسه مبارزه برای سرنگونی رژیم وابسته شاه تلاشهای ارتجاعی آن به وجه غیرعمده مبدل می گشت "۱۳ بدین ترتیب پلنوم از حرکت به جلو باز می ماند و تفکیکی غیر واقعی و متافیزیکی را در مبارزات خمینی قائل می شود . ریشه این انحراف در تفکیک خمینی به مثابه یک " مرجع تقلید " و یک " رهبر سیاسی " است . اگرچه می بایستی برای اتخاذ تاکتیکهای درست مبارزه خمینی در سالهای ۵۶ ــ ۴۲ را از مبارزه وی در سالهای ۵۷ ــ ۵۶ تفکیک می نمودیم اما این تفکیک نباید به صورت " جدائی " مرجع تقلید " از " رهبری سیاسی " باشد . خمینی در طی ۱۵ سال مبارزه خود با رژیم شاه خواهان استقرار رژیم تئوکراتیک بود و این وجه از برنامه وی را نمی توان نادیده گرفت . تفکیک این دو به مفهوم عدم درک جوهر ولایت فقیه می باشد . ولایت فقیه به مثابه برنامه سیاسی روحانیت طرفدار خمینی عنوان می کند که در طول تاریخ اسلام (منهای صدر آن) تمام حاکمان مسلمین ، غاصب بوده اند و مانع اجرای قوانین اسلامی گشته اند . حکومت اسلامی با استقرار ولایت فقیه معنی پیدا می کند و در چنین حکومتی حق حکومت کردن مربوط به فقهاست . بنابر این نمی توان خمینی را در دو وجه یکی به مثابه " مرجع تقلید " و دیگری " رهبر سیاسی " بررسی کرد . خمینی با اعلام ولایت فقیه به مثابه اصلی ترین هدف خود که تمامی وجوه دیگر عملکردهای وی را تحت الشعاع قرار می دهد چنین تفکیکی را برای خود جایز نمی شمرد . در مبارزات خمینی رهبری فقاهتی آن در خدمت رهبری سیاسی که آن نیز در خدمت اجرای استقرار ولایت فقیه و حاکمیت فقها بود ، قرار داشته است . روحانیت طرفدار ولایت فقیه ، از قرون وسطی حاکمیت شاهان را مردود اعلام نموده و آنها را غاصبان وقت می نامید . آنها برای استقرار حاکمیت فقها به جای حاکمیت شاهان از همان زمان مبارزه را آغاز نمودند . خمینی بدون مبارزه برای سرنگونی شاه نمی توانست ولایت فقیه را مستقر نماید . پذیرش استقرار ولایت فقیه به معنی مبارزه پیگیر برای سرنگونی شاه بود و این از سال ۴۶ هدف اصلی خمینی بوده است . جدا نمودن مبارزات خمینی به مثابه مرجع تقلید از مبارزات وی به مثابه رهبر سیاسی به این شکل مجرد به معنی جدا نمودن مبارزه برای استقرار ولایت فقیه از مبارزه برای سرنگونی شاه می باشد . در صورتی که این دو مبارزه دو روی یک سکه را تشکیل می دادند . بنابر این نمی توان با این تحلیل سند پلنوم وسیع موافقت داشت که در مبارزه خمینی با رژیم شاه (" تلاشهای ارتجاعی آن به وجه غیرعمده مبدل می شد " چرا که این تلاشها در خدمت استقرار رژیم فقاهتی بود و اساسا خمینی به خاطر این هدف به مبارزه برای سرنگونی متوسل شد .

رفقایی که این تز را مطرح می سازند قبل از هرچیز بایستی این نکته را اثبات نمایند که خمینی در طول مبارزات خود از برنامه ارتجاعی اش و یا از قسمتهای اساسی آن ، چشم پوشی نموده است ، چراکه برای غیرعمده قلمداد نمودن وجه ارتجاعی مبارزه خمینی ، عدول وی از برنامه ارتجاعی اش ضروریست . به صرف آنکه خمینی با رژیم شاه مبارزه می نمود نمی توانیم تلاشهای ارتجاعی وی را غیرعمده تلقی نمائیم . برمبنای این تز ما یک واقعیت اساسی را نفی می کنیم و آن اینکه در شرایط بخصوصی دو نیروی ارتجاعی می توانند با یکدیگر به ستیز بپردازند . اصلاحات رژیم شاه و توسعه سرمایه داری از بالا و کوششی در جهت سد تکامل جامعه ، خود دو دسته از نیروی سرنگونی را پدید می آورد ، یکی اپوزیسیون دمکراتیک که خواهان برداشتن رژیم شاه و اجرای برنامه ای مترقی برای به پیش راندن جامعه بود و دیگری اپوزیسیون ارتجاعی که به خاطر استقرار رژیمی ارتجاعی ، مجبور به مبارزه با رژیم شاه بود . برای خمینی و روحانیت

طرفدار وی فرض قضیه سرنگونی شاه و سپس استقرار ولایت فقیه نبود بلکه برعکس در نظر این روحانیت فرض قضیه استقرار ولایت فقیه بود که از آن سرنگونی شاه نتیجه می شد . این ممکن است پاراد وکس به نظر آید اما واقعی است . اگرچه سرنگونی رژیم شاه از نظر زمانی مقدم بر استقرار ولایت فقیه بود ولی از نظر منطقی سرنگونی نتیجه استقرار بود . اگر به فرض محال استقرار ولایت فقیه مستلزم سرنگونی شاه نبود روحانیت طرفدار خمینی هیچگاه قدم در راه سرنگونی رژیم شاه نمی گذاشت . روحانیت طرفدار خمینی در طول مبارزه با رژیم شاه ، هیچگاه از اهداف اصلی خود عدول نکرد . آنها برای رسیدن به منویات خود دست به مانورهای گوناگونی زدند اما این مانورها در خدمت رسیدن به اهداف اساسی این روحانیت قرار داشت و نه بالعکس . عده ای از رفقا مطرح می کنند که مبارزه روحانیت طرفدار خمینی سیر صعودی داشته است ، چنانچه رفیق کیومرث نیز در مقاله شماره ٤ این مطلب را بدین گونه مطرح می کند که "تلاش روحانیت ضد شاه و ضد امریکا برای گرفتن قدرت سیاسی با گسترش مبارزه در اقشار سنتی علیه رژیم آمیخته شد و در نتیجه رهبری بلوک سنتی علیه شاه به تدریج به انحصار روحانیت در آمد . هرچه آثار منفی رشد سرمایه داری وابسته آشکارتر می شد ، خصلت رادیکال این مبارزه افزایش می یافت . تحت تاثیر این روند بود که روحانیت به تدریج از موضع مخالفت توام با نصیحت شاه در آغاز دهه چهل به موضع براندازی حکومت شاه در دهه پنجاه گذار نمود "١٤ . در این تز و تزهای مشابه یک ایده نادرست وجود دارد . مبارزه روحانیت طرفدار خمینی هیچگاه رادیکالیزه نشد . ما در سال ٥٨ براساس همین تز غلط نتیجه گرفتیم که " دگمهای روحانیت " به نفع منافع واقعی خرده بورژوازی می شکند " ، در صورتی که این ذره ای با واقعیت تطابق نداشت ، بلکه خمینی مبارزه با شاه را از "موضع مخالفت توام با نصیحت شاه آغاز نمود اما در سال ٤٦ (و نه ٥٠) هنگامی که ولایت فقیه خمینی نگاشته شد امر سرنگونی شاه نیز در برنامه روحانیت طرفدار خمینی قرار گرفت . گذار روحانیت طرفدار خمینی از نصیحت شاه به سرنگونی وی به معنای رادیکالیزه شدن مبارزات وی نبود . مبارزات خمینی اگر در جهت منافع واقعی طبقات انقلابی جامعه تصحیح می شد رادیکالیزه می گشت ، اما به صرف موضع قاطع گرفتن در برابر شاه نمی توان صحبت از رادیکالیزم نمود . چرا که خمینی از موضع ارتجاعی به امر سرنگونی شاه رسید . در جهان واقعی نیز نمی توان از موضعی ارتجاعی مبارزه را رادیکال تر نمود . می توان از این نکته یاد کرد که مبارزه روحانیت طرفدار خمینی در طول دو دهه به مرور تندتر گشت . اما نمی توان از رادیکال تر شدن مبارزه صحبت نمود . به همین ترتیب مخالفت روحانیت طرفدار خمینی با امریکا و نیز تشدید آن را نبایستی به حساب رادیکالتر شدن مبارزه وی گذاشت . ستیز روحانیت یاد شده با امریکا قبل از هرچیز از یک طرف به خاطر حمایت امریکا از رژیم شاه و از طرف دیگر از موضع ستیز با " اجنبی " و " بیگانه " که " کیان اسلام " را به خطر می انداخت صورت می گرفت و هیچ وجه مشترکی با مبارزات ضد امپریالیستی توده های انقلابی نداشت و از این جهت نیز نمی توان صحبت از رادیکالیزم نمود . تغییراتی که در بعضی از شعارهای روحانیت پدید آمد را نیز نباید در این جهت تلقی نمود . تغییر شعار خمینی از حکومت مشروطه به جمهوری را هیچگاه نباید جدی گرفت (همانطور که خود جدی نمی گرفت) . خمینی در نوفل لوشاتو در ٢٢ دی ماه ٥٧ عنوان کرد " خواست ملت مظلوم ایران تنها رفتن شاه برچیده شدن نظام سلطنتی نیست بلکه مبارزه ملت ایران تا استقرار جمهوری اسلامی متضمن آزادی ملت و استقلال کشور و تامین عدالت اجتماعی می باشد ، ادامه خواهد داشت " . خمینی در برنامه رسمی خود " صحبت از انتقال قدرت به ملت " و انجام اصلاحات " به نفع طبقات زحمتکش نمود " که ذره ای با واقعیت تطابق نداشت . تمامی شعارهای به ظاهر "انقلابی" روحانیت طرفدار خمینی فقط و فقط مانورهائی برای رسیدن به اهداف اصلی آنها بود . خمینی در سال ٥٧ این نکته را بخوبی درک می نمود که استقرار جمهوری نه تنها مانعی در راه رسیدن به حاکمیت فقها نبوده بلکه برعکس خود می تواند به مثابه عاملی در جهت رسیدن به آن باشد اما در سال ٦٦ هنوز عده ای از کمونیستها این نکته را درک نمی کنند .

در اسناد پلنوم وسیع فروردین ٦٥ عنوان می شود که ("سیاست کمونیستها نسبت به روحانیت به رهبری خمینی لزوما می بایست با توجه به تناقضات شدیدی که در جریان گسترش جنبش در مواضع این نیرو خود نمائی می کرد ، تنظیم می گشت . روحانیت به رهبری خمینی از یک سو برای انحصار رهبری جنبش و اسلامی کردن آن و از سوی دیگر علیه رژیم شاه و سلطه امپریالیسم در کشور مبارزه می کرد . مبارزه روحانیت

آنجاکه به مثابه یک قشر برای منافع خاص خود عمل کرد، فاقد خصلت مترقی و دمکراتیک بود، اما آنجا که همسو با جنبش حرکت می نمود و در مقام رهبری سیاسی مبارزات مردم برای سرنگونی رژیم شاه و برانداختن سلطه امپریالیسم می کرد، مبارزه اش مترقی بود و براین پایه متحد موقت ما محسوب می شد. ۱۵ رفیق کیومرث نیز به تبعیت از همین عبارات اسناد پلنوم، نکات مشابه ای را مطرح می سازد. اما این ارزیابی مبتنی بر واقعیات نمی باشد و تعریفی که از ارتجاع و ترقی صورت می گیرد نیز نادرست است. ما هیچگاه نمی توانیم ترقیخواهی نیروئی را فقط و به صرف مبارزه اش با نیروی ارتجاعی دیگری اثبات کنیم. اگرچه در مبارزه طبقاتی، لزوما آن مبارزه ای مترقی محسوب می شود که در جهت نفی نیروهای ارتجاعی باشد اما این کافی نیست. مترقی بودن مبارزه فقط جنبه سلبی ندارد و قبل از آن مشروط به وجود جنبه اثباتی می باشد. مترقی بودن یک قضیه توام سلبی و اثباتی است، نمی توان به صرف تکیه بر جنبه سلبی بودن قضیه و چشم پوشی از جنبه اثباتی آن، نتایج دلخواه را استنتاج نمود. چیزی که متاسفانه در جنبش کمونیستی ایران توجه کمی بدان شده است. بنابراین می بایستی برای اثبات مترقی بودن مبارزه روحانیت طرفدار خمینی با رژیم شاه این جنبه ایجابی آن، به طور مستدل اثبات شود. یعنی آنکه ثابت گردد مبارزه خمینی با شاه به منظور استقرار رژیم مترقی تر از شاه بوده است. اگر به این جنبه قضیه توجه نشود، به راحتی مبارزه اپوزیسیون سلطنت طلب را نیز می توان مترقی قلمداد نمود.

ستیز خمینی را با امپریالیسم را نیز نمی توان مترقی قلمداد نمود، برخلاف آنچه که در سند پلنوم آمده نمی توان به صراحت از مبارزه خمینی و در جهت براندازی "سلطه امپریالیسم" یاد نمود. روحانیت طرفدار خمینی با نفوذ فرهنگی، سیاسی، نظامی امپریالیسم مبارزه می نمود، اما این مبارزه را با نفوذ اقتصادی امپریالیسم بسط نمی داد. همچنان که در سند پلنوم وسیع آمده برنامه روحانیت طرفدار خمینی نمی توانست در خدمت یک برنامه اقتصادی مترقی باشد. روحانیت طرفدار خمینی نظام سرمایه داری وابسته را به صورتی کم و بیش بازسازی نموده است. ستیز با سلطه سیاسی و فرهنگی امپریالیسم توسط این روحانیت منجر به استقرار رژیم مرتجعی شده که اگرچه وابستگی سیاسی رژیم شاه به امپریالیسم را ندارد اما قبل از هرچیز حاکمیت مردم را پایمال نموده و فرهنگ قرون وسطائی را جایگزین فرهنگ متجدد بورژوازی نموده است. ضمن آنکه ستیز فرهنگی روحانیت نه فقط متوجه سلطه فرهنگی امپریالیسم بلکه متوجه نوگرائی است. بنابراین از آنجاکه چنین ستیزی در خدمت سلطه سیاسی فقها و نفی حاکمیت مردم بود هیچگونه جنبه مترقیانه ای نداشت.

بده ای گاه مبارزه خمینی با شاه را با مبارزه گاندی برای استقلال هند مقایسه می کنند. گاندی و خمینی به مثابه رهبران توده ها (البته در دوره ای معین) و استفاده ماهرانه از سنتهای جامعه شباهتهائی با یکدیگر دارند اما نمی توان مبارزات آنها را از این جهت مقایسه نمود. گاندی نظرات خود را در سال ۱۹۰۸ در کتابی به نام "رفاه برای همه" به رشته تحریر درآورد. در این کتاب تاثیرات تولستوی، جان راسکین و توریو برگاندی به خوبی آشکار است. او در این کتاب اعتقادات خود را مبتنی برآنکه او خود یک هندوی سنتی است، به کاست گرائی در هند اعتقاد دارد معتقد به حمایت از گاو ماده بوده و بت پرست نیست را مطرح می سازد. از این نوشته وی می توان نتیجه گرفت که افکار وی بیانگر اندیشه دهقانان سنتی نمی باشد. در افکار وی عناصر ضد فئودالی وجود نداشت. نظرات وی بیش از هر چیز در خدمت بورژوازی ملی بود و از آنجا که پیوند عمیقی بین بورژوازی ملی و فئودالیسم در هند وجود داشت (و دارد)، گاندی همیشه صحبت از پایبندی دهقانان به تعهداتشان در مقابل فئودالها می نمود تا جائی که فئودالهای بزرگ به مثابه "پدر" دهقانان یاد می نمود و در نهایت فقط خواستار آن بود که زمینداران قدری رنج و مشقت رعایا را درک نموده و به مثابه یک "پدر" از مشقات آنان بکاهند. اما با همه این احوال گاندی به دنبال مستقر نمودن یک حاکمیت ارتجاعی به جای حاکمیت انگلیسی در شبه قاره هند نبود. او در نهایت مدافع نظام سرمایه داری ملی بود. گاندی صراحتا می گفت "من کسی نخواهم بود که در خلع مالکیت طبقات متمول از اموال شخصی ایشان بدون دلیل مجاز شرکت کنم. مقصودم از این گفته این است که شما قادر خواهید بود اموال شخصی تان را با اطمینان به اجاره داران تان بدهید تا نگه دارند و از آنها برای رفاه اجاره دار استفاده کنید... رویای من را ماهیتی است که

هم حقوق شاهزاده وهم مستمند را تضمین می کند . شما مطمئن باشید که من از تمام نیروی خود برای جلوگیری از یک جنگ طبقاتی استفاده خواهم کرد . اگر تلاشی باشد برای محروم کردن شما از زمین واموال تان ، خواهید دید که من در کنار شما خواهم جنگید . سوسیالیسم وکمونیسم بایستی براساس اصل عدم خشونت و همکاری هماهنگ بین کار و سرمایه ، زمیندار واجاره دار باشد . " ۱۶ بدین ترتیب او آشکارا عنوان می کرد که در جدال بین کار و سرمایه ، زمیندار و اجاره دار طرف زمیندار و سرمایه دار می باشد . او به مثابه یک رهبر سیاسی می خواست که از پتانسیل و شور مبارزاتی توده ها در مبارزه علیه استعمار ، در جهت ایجاد یک نظام بورژوازی استفاده نماید و به مثابه نماینده بورژوازی ملی می کوشید از تمامی روابط اجتماعی که می توانست مدافع نظام سرمایه داری در هند باشد (چون روابط کاستی) در این جهت استفاده کند . از این رو مبارزه گاندی در کلیت خود اگر چه وجوهی از عناصر ارتجاعی را در خود داشت ، اما در مجموع در خدمت بورژوازی ملی هند برای استقرار نظام سرمایه داری بود . نظامی که از نظام مستعمراتی انگلیسی مترقی تر بود . به این جهت در مبارزه وی با سلطه گران انگلیسی می توان صحبت از ترقیخواهی نمود . مبارزه گاندی از این رو که هم در جهت نفی حاکمیت چندین قرنه انگلیسی برهند بود (جنبه سلبی) و هم از این رو که در جهت مستقر نمودن حاکمیت بورژوازی ملی هند بود (جنبه اثباتی) مترقی بود . برنامه سیاسی وی اگر چه دارای وجوه ارتجاعی نیز بود ، اما در مجموع برای هند مستعمره مترقی محسوب می گشت . از این رو نمی توانیم مبارزه گاندی را با مبارزه خمینی برای استقرار یک حکومت ارتجاعی مقایسه نمود .

رفیق کیومرث در مقاله خود می گوید " تا زمانی که رژیم سلطنتی سرنگون نشده بود ، مبارزه به طور عینی مترقی روحانیت ، وجه غالب مبارزه آن را تشکیل می داد . در نتیجه سیاست افشا و انفراد روحانیت ضد شاه نه به انفراد خمینی بلکه به انفراد کمونیستهای ایجاد کمونیستها " ... در آن صورت ناچار می شدند سیاستی را اتخاذ کنند که مطابق آن سیاست وظیفه داشتند در آن واحد هم ارتجاع سلطنتی و هم " ارتجاع روحانیت " را هدف مبارزه خود قرار دهند ، افشا و انفراد شاه و خمینی در دوره انقلاب عناصر اساسی این سیاست می شد . " ۱۷ از نظر رفیق کیومرث پیشبرد چنین سیاستی نادرست بود . اما واقعیت امر آن است که منطق پیشنهادی رفیق کیومرث نادرست است . رفیق کیومرث هرگونه ستیز در جبهه سرنگونی را مردود می شمارد بدون آنکه به اجزاء و عناصر کاملا نامتجانس ارتجاعی و انقلابی در درون این جبهه توجه داشته باشد . کوشش در جهت افشا و انفراد روحانیت طرفدار خمینی در خدمت تقویت مواضع نیروهای انقلابی بود و کمونیستها می بایستی دقیقا به این مسئله توجه می کردند . روحانیت طرفدار خمینی می کوشید از پتانسیل عظیم توده ها در جهت ایجاد نظام ارتجاعی بهره برداری کند . لنین در تزهای خود خطاب به کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی از " لزوم مبارزه با روحانیت و دیگر عناصر ارتجاعی و قرون وسطائی که بر کشورهای عقب مانده تاثیر دارند " از کشورهای عقب مانده صحبت می کند او همچنین از لزوم مبارزه با پان اسلامیسم و جریانات مشابه که می خواهند جنبش آزادیبخش علیه امپریالیسم امریکا و اروپا را با تحکیم مواضع خانها ، ملاکین و غیره متحد سازند . " ۱۸ یاد می کند . آیا روحانیت طرفدار خمینی قصد اقدامی مشابه را نداشت ؟

رفیق کیومرث عنوان می کند که تا زمان سرنگونی شاه ، هرگونه افشا و انفراد روحانیت ، کمونیستها را منفعل می ساخت . بنابراین می توان نتیجه گرفت که امروز نیز هرگونه کوششی برای افشا و انفراد سلطنت طلبان به انفراد کمونیستها می انجامد . کمونیستها تا قبل از سرنگونی شاه برای رسیدن به اهداف انقلاب ضد امپریالیستی و دمکراتیک می بایستی ضمن مبارزه با رژیم شاه ، مبارزه با اپوزیسیون ارتجاعی را نیز به منظور تقویت و تحکیم مواضع نیروهای انقلابی ، پیش می برد . طبعا کمونیستها در این مقطع زمانی با در نظر گرفتن اینکه رژیم شاه به مثابه ارتجاع حاکم خطر عمده محسوب می شد ، نوک تیز حمله را متوجه رژیم شاه می ساختند . و مبارزه با اپوزیسیون ارتجاعی به رهبری خمینی در درجه دوم اهمیت قرار داشت ضمن آنکه هیچگاه این مبارزه نباید به بوته فراموشی سپرده می شد . کمونیستها باید همیشه آمادگی این را داشته باشند که از تضادهای نیروهای ارتجاعی حداکثر استفاده را نمایند . شکل مبارزه با اپوزیسیون ارتجاعی تا حدود سال ۵۶ با شکل آن از سال ۵۶ به بعد که خمینی رهبری جنبش توده ای را به دست گرفته بود باید متفاوت می بود . از نظر تاکتیکی کمونیستها وظیفه داشتند

مبارزه با روحانیت طرفدار خمینی را متناسب با ذهنیت توده ها به پیش برند. اما این مبارزه نباید فراموش می شد. پیش برد چنین سیاستی کمونیستها را از شرکت در مبارزات توده ها برای سرنگونی رژیم سیاه باز نمی داشت و یا آنان را به موضع دفاع از بختیار سوق نمی داد.

حمید

مهر ۶۶

پانویس ها

۱ ــ قرآن سوره ٤ ــ آیه ۵۹
۲ ــ خمینی ــ ولایت فقیه ص ۵
۳ ــ همانجا ــ ص ۱۷
٤ ــ همانجا
۵ ــ همانجا ــ ص ۱۹
٦ ــ همانجا ــ ص ۵۲
۷ ــ همانجا ص ٤۷ ــ ٤۵
۸ ــ همانجا ص ۵٦
۹ ــ جزنی ــ تحلیل مختصر تحولات اجتماعی و اقتصادی ایران در دوره معاصر و جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران ــ ص ۲٦
۱۰ ــ همانجا ص ۸۲
۱۱ ــ کار شماره ۲۹
۱۲ ــ همانجا
۱۳ ــ همانجا
۱٤ ــ بولتن کنگره شماره ٤ ــ مقاله "درباره تز ارتجاع سیاه"
۱۵ ــ کار شماره ۲۹
۱٦ ــ یالم وات ــ هند امروز ــ ص ٦۱۸
۱۷ ــ بولتن کنگره شماره ٤ ــ مقاله "درباره تز ارتجاع سیاه"
۱۸ ــ لنین ــ درباره آته ایسم، مذهب و کلیسا ــ ص ۳۱۸ ــ ۳۱۷

www.iran-archive.com

استراتژی انقلابی و متدولوژی آلترناتیو قدرت

مساله محوری تکامل روند انقلابی ، مسئله قدرت است. محوری ترین عنصر هر استراتژی انقلابی چگونگی برخورد با قدرت آلترناتیو است که مارکسیسم ـ لنینیسم بمثابه اساسی ترین نشانه هر انقلابی یعنی "انتقال قدرت طبقاتی" عنوان کرده است. طرح مساله آلترناتیو قدرت در مبانی برنامه ای کمونیست ها بمثابه شرط ضرور پیشبرد تحولات انقلاب و وظایف مرحله ای انقلاب از یکسو و تضمین روند های آتی انقلابی از سوی دیگر ، جهت فراروئی انقلاب سوسیالیستی که بر بستر روند واحدی جریان یابد ، با مجموعه مسایل برنامه ای نیز در پیوند تنگاتنگ قرار میگیرد. قدرت جانشین میبایست آن قدرتی باشد که شرط ضرور جهت پیشرفت مجموعه مسایل برنامه ای کمونیست ها را در انقلاب دمکراتیک فراهم آورد ، به عبارت دیگر "شرط پیروزی انقلاب" باشد. اساسی ترین هدف استراتژیک برنامه ای جهت پیشرفت پیگیر و فرجام انقلاب دمکراتیک و فراروئی آن به انقلاب سوسیالیستی "تامین هژمونی پرولتاریا" و همچنین استراتژی ، حاکمیت انقلابی خلق" بمثابه شرط پیروزی انقلاب ، بعنوان آلترناتیو رژیم تئوکراتیک حاکم بر میهنمان در طرح استراتژی تاکتیک سازمان مصوب پلنوم وسیع فروردین ماه ۶۵ ، فرمولبندی شده است.

آلترناتیو فوق توسط رفقائی مورد انتقاد قرار گرفته و به جای آن فرمول ، جمهوری دمکراتیک خلق ، ارائه گردیده است. در اثبات ایده آلترناتیو "جمهوری دمکراتیک خلق" از جانب تفکر "چپ" سازمان و جنبش کمونیستی ایران " تلاش میشود با تکیه بر برداشت انحرافی هژمونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک ، آنرا توضیح دهند. ولی هر گامی که در این راستا برمی دارند و پیش تر می روند ، دچار تناقض گردیده و حتی به برداشتهای نادقیق و انحرافی از نظریات لنین در می غلطند. هدف مقاله ، متدولوژی برخورد لنین با آلترناتیو قدرت و همچنین نقد ایده جمهوری دمکراتیک خلق و استراتژی استقرار آن و نیز دفاع از فرمول "حاکمیت انقلابی خلق" است.

متدولوژی لنینی آلترناتیو قدرت

علیرغم گذشت بیش از ۸۰ سال از انقلاب ۷ ـ ۱۹۰۵ روسیه متدولوژی برخورد لنین با انقلاب دمکراتیک و اسلوبهای علمی و انقلابی آن ، همچنان صحت و پویائی خود را حفظ کرده و مورد استناد تمام کمونیستهای جهان است. جذب و کاربست این ایده در پیشبرد و رهبری روند های انقلابی اهمیت شایانی را کسب می کند.

تحلیل لنین از مسایل انقلاب روسیه ، بالاخص از ایده تامین هژمونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک و متد طرح آلترناتیو قدرت از صراحت و قاطعیت ایدئولوژیک برخوردار است و هیچ نکته ابهامی در ارتباط با بررسی جوانب مختلف مسئله باقی نمی گذارد. از اینروی به متدولوژی لنین در پیوند با تامین هژمونی پرولتاریا و آلترناتیو قدرت می پردازیم تا در پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان با توسل به معیارهای لنینی و اندیشه لنین با گرایشات انحرافی مرزبندی روشنی اتخاذ بکنیم و مبارزه ایدئولوژیک اغنائی در پیوند با حل اختلافات موجود ، پیش بریم. و ا. لنین آموزگار کبیر پرولتاریا و همه ماست. باید از لنین بیاموزیم و گامی از لنینیسم عقب ننشینیم.

پایه های تئوریک و متد یک رفقای مدافع ایده "جمهوری دمکراتیک خلق" بر چند حکم استوار شده است : الف ـ تامین هژمونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک که مجموعه نیروهای سازمان در رابطه با این مسئله توافقی کامل دارند ولی برداشتهای متفاوت از آن ارائه می شود.

ب ـ آلترناتیو "جمهوری دمکراتیک خلق" بر مبنای ایده دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان به رهبری طبقه کارگر" که بنظر رفقا آلترناتیو پیشنهادی و ا. لنین در انقلاب ۰۷ ـ ۱۹۰۵ روسیه بوده ، طراحی شده.

ج ـ استقرار استراتژی "جمهوری دمکراتیک خلق" بر این فرمولبندی ساده قرار گرفته است که : دولت موقت انقلابی" که هژمونی پرولتاریا بر آن الزامی نیست توسط "مجلس موسسان" ، جمهوری دمکراتیک

www.iran-archive.com

خلق (دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان به رهبری طبقه کارگر) را مستقر خواهد کرد.
طرح ایده "استقرار استراتژی جمهوری دمکراتیک خلق" از این ایده ناشی میشود که: دولت موقت انقلابی (آلترناتیو پیشنهادی بلشویزم در انقلاب ۰۷ــ ۱۹۰۵) باید یکدیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان بیان فرمول واحدی نیستند.
رفقا در این مورد مینویسند "صحبت برسر حاکمیت آلترناتیو انقلابی" نیست که بتواند از بدو آغاز جمهوری با تفوق پرولتاریا باشد. صحبت برسر دولت موقت انقلابی است که نه حاکمیت آلترناتیو استوار جمهوری. میدانیم که لنین از نظام جانشین تزاریسم دیکتاتوری دمکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان را در نظر داشت و نه دولت موقت انقلابی را و چنین دولتی را هرگز با این دیکتاتوری یکسان نگرفت. این دولت از نظر لنین تنها ابزار استقرار چنین دیکتاتوری بحساب می آمد" (۱).
جهت روشن شدن ادعای فوق به مجموعه برخورد های بلشویزم در فرا گرد انقلاب دمکراتیک می پردازیم تا بار دیگر مفتاح بحث اصولی حول آن باشیم.
بدون شک همه بر این ایقان داریم که بلشویزم از ایده تامین هژمونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک گامی هم به عقب واپس ننهاد و همواره مبلغ و مروج این ایده بود. از این دریچه نظرش در مورد موقعیت پرولتاریای روسیه در انقلاب دمکراتیک بر این حکم کنگره سوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه استناد نمود: "پرولتاریا که بحکم موقعیت خود پیشروترین و یگانه طبقه انقلابی پیکر است، ماموریت ایفای نقش رهبری جنبش دمکراتیک عمومی انقلابی روسیه را برعهده دارد" (۲). بعد از شکست انقلاب ۰۷ــ ۱۹۰۵ و ۱۰. لنین این مسئله را بار دیگر بطور واضح و روشن مورد تاکید قرار داد و نوشت: "هدف مبارزه ما چون سابق سرنگونی تزاریسم و کسب حاکمیت سیاسی توسط پرولتاریا است که برافشار انقلابی دهقانان تکیه می کند و انقلاب بورژوا ــ دمکراتیک را از راه فراخوان مجلس موسسان همه خلقی و ایجاد جمهوری دمکراتیک به انجام برساند" ۰ (۳)
آنچه در ربرخورد های فوق از و ۱۰. لنین نقل شد بیانگر تلاش همه جانبه و جستکی ناپذیر بر تامین هژمونی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک است. بلشویزم که چنین قاطع در راه تامین هژمونی پرولتاریا در جنبش و قدرت می رزمید، چگونه با "قدرت جانشین" برخورد می کرد؟ این آن نکته اساسی است که میبایست در مقد ولوژی برخورد با قدرت آلترناتیو مورد استناد ما قرار گیرد.
و ۱۰. لنین در مورد ضرورت طرح آلترناتیو قدرت نوشت: "حال که مردم از دولت جدا شده اند و توده به لزوم استقرار نظم جدیدی برده است، حزبیکه هدف و منظورخود را سرنگون ساختن دولت قرار داده است ناگزیر باید در فکر این باشد که چگونه دولتی را جایگزین دولت قدیمی که باید سرنگون شود بنماید. مسئله جدیدی در خصوص دولت موقت انقلابی پیش می آید" (٤).
جهت تحقق "قدرت جانشین" و کاربری متد ولوژی، معیارها و راه های عملی شکل گیری آن که در پراتیک مبارزاتی کاربست واقعا عملی داشته باشد و در راستای نیل به عینیت یافتن این آلترناتیو پویش شود، و ۱۰. لنین فرمولبندی دقیقی را ارائه نمود که بیانگر حل مسئله اساسی و کلی و عدم لغزش به مسائل جزئی ای بود که می توانست مانع و رادع شکل گیری چنین آلترناتیوی باشد. و مینوشت: "مسئله تشکیل دولت انقلابی هم مانند سازماندهی نظامی نیروهای انقلابی تازگی دارد و همچنین مشکل و بغرنج است. اما این مسئله هم می تواند و باید توسط مردم حل شود. در این کار هم هرنا کامی جزئی موجب تکمیل شیوه ها و سبب تثبیت و توسعه نتایج خواهد شد. کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه در قطعنامه خود، شرایط کلی حل مسئله جدید را تعیین کرده و خاطر نشان ساخته است که حالا دیگر باید به بررسی و ایجاد شرایط عملی برای حل آن پرداخت. حزب ما برنامه حداقل دارد، برنامه کامل آن در گرگونیهاست که در چهارچوب انقلاب دمکراتیک (بورژوائی) که پرولتاریا آنرا بسرای مبارزه آتی بخاطر انقلاب سوسیالیستی لازم دارد، کاملا و فورا قابل اجراست. اما در این برنامه، خواستهای اساسی و خواستهای جزئی مشتق از خواستهای اساسی و یا خواستهای جزئی مستقل هست نکته مهم آنست که در هر تلاشی برای تشکیل دولت موقت انقلابی، همانا خواستهای اساسی مطرح گردد

تا اهداف این و وظایف همگانی مردمی آن در فرمولهای مختصر و دقیق و روشن به قاطبه مردم و حتی به کودن ترین افراد نشان داده شود. بنظر ما لازم است به شش نکته اساسی اشاره کرد که باید به پرچم سیاسی و نزدیکترین برنامه هر دولت انقلابی مبدل گردد و باید توجه و علاقه مردم را جلب کند و تمام نیروی انقلابی مردم در آن شش نکته بمثابه مبرمترین وظیفه متمرکز شود. این شش نکته از این قرارند ۱) مجلس موسسان همگانی مردم ۲) مسلح ساختن مردم ۳) آزادی سیاسی ۴) آزادی کامل ملت های ستمدیده و محروم از حقوق کامل ۵) روزکار هشت ساعته ۶) کمیته های انقلابی دهقانان" ۵

جوهر متد و لبرز لنینی در برخورد با "قدرت جانشین ما" اسلوبهای عملی تحقق آن، با فرمولبندیهای دیگر نیز، به صریح ترین و قاطعترین بیان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و در یک سیستم منطقی و دیالکتیکی در پیوند همه جانبه و با بررسی مجموعه خصایل انقلاب و نیروهای محرکه آن به دور از لغزش به ذهنی گرائی، ولونتاریسم و بدون جا گذاشتن ابهامات تکمیل میشود. مسئله ای که مورد تاکید و بررسی قرار میگیرد این است که، کدام طبقات در تشکیل آلترناتیو جدید یا بقول لنین در حل مسئله جدید (قدرت جانشین) و در استقرار آن ذینفعند؟ اسلوب و. ا. لنین در پاسخ به مسئله فوق، در رابطه با اختلافات امروزین سازمان، ممیز مارکسیسم-لنینیسم خلاق با هرگونه گرایش انحرافی در طرح آلترناتیو قدرت هست.

و. ا. لنین در مورد ترکیب طبقاتی نیروهای تشکیل دهنده قدرت جانشین یا بعبارت دیگر ترکیب طبقاتی که می بایست با توجه به این، شکل سیاسی قدرت جانشین طراحی شود با پژوهش و بررسی دقیق مجموعه مسائل انقلاب روسیه چنین نگاشت: کافیست بیاییم تمامی تحولات اقتصادی سیاسی فرموله شده در این برنامه را (منظور برنامه حداقل توضیح از نگارنده) مورد بررسی قرار دهیم: خواست جمهوری، خواست تسلیح مردم، خواست جدائی کلیسا از دولت، خواست آزادیهای دموکراتیک کامل و خواست اصلاحات اقتصادی تعیین کننده. ★ آیا روشن نیست که در اینجا نه پرولتاریای تنها، در تمایز "بورژوازی"، بلکه "طبقات پائین" نیروی محرکه فعال هر انقلاب دموکراتیک مورد نظر بوده اند؟ این طبقات عبارتند از پرولتاریا به اضافه دهها ملیون شهری و روستائی فقیر که شرایط زیستشان خرده بورژوائی است." (۶)

اسلوب لنینی در پرداختن به "قدرت جانشین" و تعیین اشکال سیاسی آن پیشنهاد آلترناتیو فوق به جنبش انقلابی بیانگر اتکا خدشه ناپذیر بر این حقیقت است که، این آلترناتیو دربرگیرنده مجموعه نیروهای محرکه فعال هر انقلابی است و در طراحی آن نباید و نمی بایست پیش شرط هژمونی پرولتاریا را به مثابه شرکت دیگر نیروهای محرکه انقلاب، در قدرت فرمولبندی کرد.

"قدرت جانشین"، ارتباط لاینفکی با استقرار نظام سیاسی یعنی روبنای جدید دارد. به عبارت دیگر استقرار نظام سیاسی نوین بر بستر قدرت طبقاتی نوینی که شکل میگیرد و با اتکا بر آن قدرت موضوعیت عینی پیدا میکند و در پیوند تنگاتنگ با آن میتواند مولودی نارس یا به اکمال رسیده باشد.

درک پیوستگی بین ماهیت طبقاتی آلترناتیو قدرت، اشکال سیاسی (آلترناتیو سیاسی) جانشین و دیالکتیک بین آنان در پیشبرد خط مشی پرولتری و انقلابی جهت تضمین موفقیت آمیز آن، از اهمیت تئوریک، سیاسی و پراتیکی بسزائی برخوردار است. بالاخص اینکه رفقای مدافع ایده ج. د. خ با برداشت مغشوش و اکلکتیک از دیالکتیک قدرت طبقاتی جانشین، اشکال سیاسی آن و نظام سیاسی جانشین به دفاع از این ایده و طرق استقرار آن میپردازند. جهت روشن شدن روابط بین مقولات فوق، ما بار دیگر بر لنینیسم تکیه می کنیم.

لنین به روشن ترین وجهی ارتباط قدرت طبقاتی جانشین"، اشکال سیاسی آن و نظام سیاسی جانشین را با استناد به قطعنامه های کنگره سوسیال دمکرات روسیه مورد تاکید قرار داد و نوشت: ۱) خواه منافع مستقیم پرولتاریا و خواه منافع مبارزه آن در راه (رسیدن) هدفهای نهائی سوسیالیسم، آزادی سیاسی حتی المقدور کاملتری و بالنتیجه تعویض حکومت مطلقه با جمهوری دمکراتیک را ایجاب می نماید. ۲) استقرار جمهوری دمکراتیک در روسیه فقط نتیجه قیام پیروزمندانه مردم که ارگان آن دولت موقت انقلابی خواهد بود

★ آیا روشن [illegible] ؟

امکان پذیر است و این حکومت میباید نه حکومتی است که تنها آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخابات را تامین کند و مجلس موسسانی را که واقعا مظهر اراده مردم باشد بر اساس حق انتخاب همگانی مساوی و مستقیم با اخذ رای مخفی دعوت نماید". (۷)

ایده فوق بیان صریح این مسئله است که، قدرت طبقاتی اشرافیت فئودال که به شکل روبنای سیاسی استبدادی روابط بین طبقات را تنظیم میکرد میبایست با قدرت طبقاتی مردم (در نظر لنین انقلابی "مردم" کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی است) توسط ارگان سیاسی آن یعنی دولت موقت انقلابی با روبنای سیاسی جمهوری دمکراتیک (نظام سیاسی ای که با اتکا بر جمهوری روابط بین طبقات را تنظیم میکند) بوسیله مجلس موسسان مستقر گردد. آنچه که شرط پیروزی انقلاب بر تزاریزم بود، دولت موقت انقلابی بود. فقط شکل گیری این ارگان سیاسی رهبری کننده نیروهای محرک انقلاب میتوانست تضمین کننده نابودی نظام استبدادی و استقرار جمهوری دمکراتیک باشد. آن نیروی طبقاتی که قدرت "موسس" به مجلس موسسان تفویض میکرد و جایگزینی نظام استبدادی را با جمهوری تضمین می نمود، دولت موقت انقلاب بود. اساسا مجلس موسسان فی نفسه به هیچ وجه قدرت "تاسیس" نداشت.
بنابراین همین بود که لنین ایده منشویکی "پیروزی قطعی انقلاب با استقرار مجلس موسسان، بدون دولت موقت انقلابی را" به شدید ترین وجهی مورد انتقاد قرار می داد. وی در رد صریح این ایده منشویکی نوشت: "برای استقرار نظم جدیدی که "واقعا مظهر اراده مردم" باشد، تنها دادن نام موسسان به مجلس نمایندگان کافی نیست. باید این مجلس قدرت و توانائی تاسیس کردن را نیز داشته باشد. قطعنامه کنگره با علم به این نکته به شعار ظاهری "مجلس موسسان" اکتفا ننموده بلکه آنچنان شرایط مادی را بدان اضافه می نماید که فقط در آن شرایط این مجلس خواهد توانست وظایف خود را به طور واقعی انجام دهد. تعیین یک چنین شرایطی که در آن مجلس لفظاً موسسان میتواند به مجلس عملاً موسسان بدل شود اکیداً لازم است... نیرو و قدرت را باید کسی کلاً تفویض این مجلس نماید. فقط دولت انقلابی که ارگان قیام است میتواند با کمال صداقت خواستار این موضوع باشد و از عهده آنچه که برای اجرای آن لازم است برآید". (۸)
تاکید لنین بر دولت موقت انقلابی بمثابه شرط قطعی پیروزی بر تزاریزم بدلیل آن نیرو و قدرت طبقاتی ای بود که پایگاه اجتماعی آن را تشکیل می داد و امکان عملی شدن مجموعه تحولات را فراهم می آورد. از این زاویه نگرش در رابطه با قدرت جانشین "، "دولت موقت انقلابی" دسته مرکزی فرمولبندی بلشویزم بود. زیرا لنین اعتقاد داشت: اولا: حق انتخاب همگانی پارلمانهای ارتجاعی نیز بوجود آورد" (۹) و بدین لحاظ لنین تاکید می کرد، مصالح انقلاب بالاتر از مجلس موسسان است.
ثانیا: دیالکتیک بین دولت موقت انقلابی و مجلس موسسان و نظام سیاسی در این بود که، نظام سیاسی و قدرت طبقاتی جایگزین از پتانسیل انقلابی همسانی برخوردار میبودند. تحقق نظام سیاسی جایگزین دقیقا با پتانسیل انقلابی "قدرت طبقاتیکه" جایگزین قدرت ارتجاعی می گردد، پیوند مستقیم داشت و این بمثابه متدولوژی و اسلوب لنینی در رد دیالکتیک بین قدرت طبقاتی و نظام سیاسی آلترناتیو میبایست مد نظر قرار گیرد. جمهوری دمکراتیک (دارای ماهیت بورژوائی) در حقیقت آن نظام سیاسی بود که توسط دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان تحقق آن تضمین می گشت و بوسیله دولت موقت انقلابی انجام این امر رهبری می شد.

اساسا بدلیل ماهیت بورژوائی جمهوری دمکراتیک بود که منشویکها ایده عدم شرکت در دولت موقت انقلاب را، با این عنوان که ما نمی خواهیم شریک مالکیت خصوصی، فحشا، زندان و مظالم این جمهوری باشیم، طرح میکردند. لنین در پاسخ آنان نوشت: "آنان (منظور سوسیال دمکراسی توضیح از نویسنده) هیچگاه از گفتن اینکه بر یک نظام بورژوائی جمهوری دمکراتیک بخاطر برتریش بر یک نظام بورژوائی مستبد و سرف دار صحه می گذارند، هراسی نداشته و هرگز نخواهند داشت. اما آنان بر جمهوری بورژوائی تنها به این خاطر که آخرین شکل سلطه طبقاتی است، به این خاطر که مناسبترین صحنه نبرد را برای مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی مهیا میسازد، صحه می گذارند. بر آن صحه می گذارند،

امانه بخاطر زندانها وپلیس ،مالکیت خصوصی وفحشایش ،بلکه بخاطر میدان عمل وآزادی که برای نبرد با این نهادهای دلفریب بدست می دهد ." (۱۰) ودرهمین رابطه بود که لنین تاکید داشت : مجلس موسسان برتارک یک جمهوری بورژوائی قرار دارد .*

نتیجه اینکه ،باتوجه به ترکیب طبقاتی قدرت جانشین طرح استقرارهرگونه نظام سیاسی توسط مجلس موسسان ،که پتانسیل انقلابی فزونتر ازترکیب طبقاتی مستقررامی طلبد تلاش بیهوده عبثی است ، آب درهاون کوبیدن است . نمی شود ازیک طرف مدعی شد ،هژمونی پرولتاریا بردولت موقت انقلاب الزامی نیست وازطرف دیگراستقرارنظام سیاسی رافرمولبندی کرد که ،پیش شرط هژمونی پرولتاریا بر آن حک شده باشد . این برخورد مغایراسلوب لنینی است.

ثالثا : تجربه درانقلاب روسیه ،درآزمون عمل صحت نتایج فوق رامحک زد وبه اثبات رساند . قدرت طبقاتی که بعد ازانقلاب فوریه ۱۹۱۷ درقدرت حقوقی یعنی دولت موقت بورژوائی تجلی پیدا کرد. انتخابات مجلس موسسان رابه تعویق انداخت . قدرت طبقاتی مستقرشده بعد ازانقلاب اکتبر (قدرت پرولتری) علیرغم اینکه مجلس موسسان راتشکیل داد ولی بعلت اینکه مجلس موسسان ،جمهوری شوروی رابه رسمیت نشناخت باتکیه برقدرت طبقاتی زحمتکشان به فاصله چند روزمنحل شد . نتیجه اینکه مجلس موسسان فی نفسه تضمین کننده هیچ نظامی سیاسی نیست . تشکیل مجلس موسسان بدین مفهوم نیست که حتما جمهوری دمکراتیک یا هرنوع جمهوری دیگری راتضمین خواهد کرد . ضامن واقعی استقرارنظام سیاسی وروبنای جدید ،قدرت طبقاتی جانشین است. بدین دلیل دیکتاتوری دمکراتیک کارگران ودهقانان ،ضامن تشکیل مجلس موسسان واستقرارجمهوری دمکراتیک بود . چون اساسا این دیکتاتوری دمکراتیک هست که قدرت موسس بدان تفویض میکند همانطوری که بعد ازانقلاب اکتبراین دیکتاتوری پرولتاریا وقدرت طبقاتی آن بود که قدرت "موسس" راازاین مجلس سلب کرد .

ضرورت پرداختن بدین بحث ازآنجاناشی میشود که استراتژی استقرارجمهوری دمکراتیک خلق و سست بنیاد بودن آن مورد تاکید قرارگیرد . رفقا ازیکسو بردولت موقت انقلابی که هژمونی پرولتاریا بر آن الزامی نیست تاکید میکنند وازسوی دیگرنظام سیاسی راباتکیه براین قدرت توسط مجلس موسسان میخواهند مستقرکنند که هژمونی پرولتاریا برآن تامین شده است. آیااین ایده همخوانی هائی باآن ایده معروف منشویکی ** که پیروزی انقلاب توسط مجلس موسسان راباصرفه ترازپیروزی انقلاب توسط دولت موقت انقلاب ارزیابی میکرد ،ندارد ؟ مخصوصا اینکه ارزیابی رفقا ازپیروزی انقلاب استقرار جمهوری دمکراتیک خلق است ،نه دولت موقت انقلاب.

یکی دیگرازاستدلالاتی که رفقا مدافع ایده ج.د.خ ،درفرمولبندی این استراتژی وارائه طریق جهت استقرارآن ارائه میدهند .این باورهست که ،دیکتاتوری دمکراتیک کارگران ودهقانان بادولت موقت انقلابی فرمولبندیهای متفاوتی هستند وبیان ایده واحدی نیستند .رفقا درارائه این نظر به لنین استناد میکنند .

حال ببینیم ،رفقا دردرک وجذب حقیقت ایده لنین چقدرتوانسته اند به آنچه که لنین ارائه داده است نزدیک شوند . گشودن این گره اگرچنانچه بخواهیم بالنینیسم سرناسازگاری نداشته باشیم ، که نداریم ،درحل برخی ازمسائل استراتژیک مورد اختلاف موثرخواهد افتاد .

ازنظرلنین ،دولت موقت انقلابی ارگان قیام مردم برویرانه های تزاریزم بود . درحقیقت اتحاد طبقاتی کارگران ودهقانان میبایست توسط این دولت رهبری شود . ازاینروی لنین نوشت: "دولت انقلابی برای رهبری سیاسی توده های مردم ابتدا درآن بخشی که ارتش انقلابی ازدست تزاریزم گرفته است

---

* مراجعه شود به انقلاب پرولتری وکائوتسکی مرتد بخش مجلس موسسان وجمهوری شوروی .

** مراجعه شود به نقد نظریات کمیته گرجستان منشویکها توسط و.ا. لنین مندرج در دوتاکتیک

وبعد ادر سراسر کشور لازم و ضرور است. ... چونکه اتحاد سیاسی و رهبری سیاسی را نمی توان حتی برای دقیقه ای به تعویق انداخت. (۱۱)

دولت انقلابی، سازمان موقت دولتی بود که رفتارش دیکتاتور منشانه بود. این دیکتاتوری در ارتباط با اقشار و طبقات سرنگون شده جهت بنیان کنی آنها میبایست اعمال میشد. لنین در اینمورد با استناد به مارکس نوشت: هرگونه سازمان موقت دولتی بعد از انقلاب احتیاج به دیکتاتوری آنهم دیکتاتوری با انرژی دارد." (۱۲) و از آن چنین نتیجه گیری نمود: "این کلمات مارکس بما چه میگوید؟ دولت موقت انقلابی رفتارش باید دیکتاتور منشانه باشد." (۱۳)

رفقا! "دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان" و "دولت موقت انقلابی" بیان فرمول واحدی هستند. دو چیز متفاوت نیستند. اساسا ایده افتراق بین "دولت موقت" و "دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان" به لحاظ تاریخی به بحث امروز سازمان ما مربوط نمیشود، بلکه در مقطع تاریخی انقلاب ۰۷ـ۱۶۰۵ روسیه نیز جریان داشته است. نقد این برداشت انحرافی از دیالکتیک بین دو فرمول فوق، توسط لنین در عین حال بیانگر پیوند دیالکتیکی بین آنان نیز میباشد. لنین در پاسخ به چنین برداشت انحرافی که از طرف منشویزم مطرح شده بود، نوشت: "بعنوان مثال کار آخر ایسکرا را در نظر بگیرید که در صدد برآمده است بین دولت موقت انقلابی و دیکتاتوری انقلابی ـ دمکراتیک کارگران و دهقانان تمایزی علم کند. آیا این نمونه ای از اسکولاستیسیم بیجان نیست؟ آنها که دست به اختراع چنین تمایزاتی میزنند کسانی هستند که قادرند جملات زیبائی بهم ببافند، اما از فکر کردن مطلقا قاصرند. میان ایندو مفهوم در واقع تقریبا همان رابطه ای برقرار است که میان شکلی حقوقی و محتوای طبقاتی. اگر بگوئیم "دولت موقت انقلابی"، برجنبه قانون اساسی قضیه تاکید کرده ایم، بر این حقیقت تاکید کرده ایم که این دولت ناشی از قانون نبوده بلکه ناشی از انقلاب است و دولتی است مختص و متعهد به فراخواندن مجلس موسسان آینده. لکن صرفنظر از شکل، صرفنظر از منشا، صرفنظر از شرایط، یک چیز بهرحال روشن است ـ اینکه دولت موقت انقلابی باید از حمایت طبقات معینی برخوردار باشد. در ذهن داشتن همین حقیقت ساده کافیست تا تشخیص دهیم که دولت موقت انقلابی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان چیز دیگری نمی تواند باشد. به این ترتیب، تمایزی که ایسکرا قائل شد، جز آنکه حزب را به عقب به منازعات بیحاصل بکشاند و از انجام وظیفه تحلیل منافع طبقاتی از انقلاب روسیه دور سازد، اثری ندارد (۱۴)

بنابراین دولت موقت انقلابی و دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان فرمول واحدی بودند که پیوند "شکلی" و مضمونی" آنرا بیان میکردند. ادعای اینکه بین ایندو مفهوم افتراق وجود دارد، ادعای بی اساس است. حال که این برداشت رفقای مدافع ایده ج.د.خ از فرمولبندهای حزب بلشویک اشتباه محض از آب درآمد، بطور کلی استراتژی استقرار ج.د.خ و سست بنیانی تئوریک آن مشخص میگردد. رفقا مینویسند: "شرط ضروری استقرار ج.د.خ، انقلاب خلقی و سرنگونی جمهوری اسلامی است. در جریان این انقلاب و از دل آن دولت موقت انقلابی شکل خواهد گرفت. این دولت با شرکت همه اقشار و طبقات انقلابی تشکیل خواهد شد. از نظر پرولتاریا دولت موقت، ابزار استقرار ج.د.خ در میهن ماست. طبقه کارگر هم، فشار دائمی از پایین" و هم شرکت در دولت موقت را جهت تحکیم هژمونی خود بر انقلاب، تبدیل مجلس موسسان به مظهر واقعی اراده پرولتاریا و متحدینش و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق بکار خواهد گرفت. بر این پایه اتهام سکتاریسم به استراتژی استقرار ج.د.خ اتهام بی اساسی است. طبقه کارگر در اتحاد طبقاتی و سیاسی بمنظور سرنگونی ج.ا.ا (که تنها میتواند یک جبهه باشد و نه بیشتر) شرط رهبری و بیان دیگر پذیرش ج.د.خ را به هیچ عنوان شرط همکاری با هیچ نیرویی قرار نمیدهد" (۱۵) و اینطور ادامه میدهند: "این دولت از دل قیام پیروزمندانه مردم، با شرکت همه طبقات و اقشار انقلابی بیرون می آید" (۱۶)

رفقا! اگر معتقدید در تشکیل دولت موقت انقلابی هژمونی پرولتاریا الزامی و پیش شرط نیست و مجلس موسسان نیز قدرت خود را از این دولت کسب میکند و شما میخواهید آنرا به مظهر اراده واقعی پرولتاریا

ومتحد انش تبدیل کنید • چگونه با پیش‌شرط رهبری پرولتاریا برنظام جانشین در مجلس موسسان حرکت میکنید ولی در ارتباط با دولت موقت انقلاب این برخورد را اتخاذ نمی کنید ؟ مگر در تشکیل دولت موقت اراده پرولتاریا ومتحد انش نظاهر نمی کند ؟

رفقای مدافع ایده ج•د•خ مظهر اراده پرولتاریا ومتحد انش در تشکیل دولت موقت انقلابی نیز وجود دارد وعمل می کند/ما تشکیل دولت موقت را با شرکت نیروهای محرکه انقلاب ارزیابی نکنیم وما امید باریسم که شما چنین نظری نداشته باشید • شما عملا اراده واحد پرولتاریا ومتحد انش را در مجلس موسسان نقض میکنید • رفقا این تناقض بسیار جدی است که در فرمولبندی شما وجود دارد شما در رابطه با دولت انقلاب (دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان) بدون پیش‌شرط رهبری حرکت میکنید ولی در رابطه با مجلس موسسان که میبایست مظهر اراده همین دیکتاتوری دمکراتیک جهت استقرار نظام سیاسی باشد، پیش‌شرط هژمونی پرولتاریا را اتخاذ میکنید • بحث برسر فشار بر دولت موقت وتامین وتحکیم هژمونی پرولتاریا برآن در جریان پیدایش، شکل گیری ونضج دولت موقت انقلابی نیست • حرکت در راستای تامین هژمونی پرولتاریا وظیفه روزمره وهمین امروز ماست• بلکه بحث بر سر اتخاذ متدها واسلوبهای درستی در ارتباط با قدرت جانشین است که خود بخشا در روند شکل گیری هژمونی پرولتاریا تاثیرات مشخصی را اعمال می‌کند •

رفقا ! اتهام سکتاریزم براستراتژی ج•د•خ، اتهام واهی نیست چراکه شما عملا جهت زدودن زنگار این اتهام به فرمولبندی استقرار استراتژی ج•د•خ پرداختید • منتهی خواستید گامی به جلو بردارید ولی از یک گرایش انحرافی به گرایش انحرافی دیگر لغزیدید • وبه اختراع، فرق بین دولت موقت انقلاب و دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان نائل آمدید که برداشت بغایت نادرست از خط مشی بلشویکی است • پروسه استقرار جمهوری دمکراتیک خلق بغایت ذهنی است، نمی‌شود بر تشکیل دولت موقت انقلابی بدون پیش‌شرط هژمونی پرولتاریا، با نیروی محرکه انقلاب تاکید ورزید ولی از طرف دیگر این پیش‌شرط را در مجلس موسسان، شرط نظام سیاسی جهت تجلی ومظهر اراده پرولتاریا ومتحدینش قرار داد • مگر اینکه مابهای فزونتر از آنچه به دولت موقت انقلابی می دهیم به مجلس موسسان بدهیم این از یکسو ناظر براین حقیقت است که مجموعه ترکیب طبقاتی نیروهایی که دولت موقت انقلاب را تشکیل می دهند، قدرت مجلس موسسان را در استقرار نظام سیاسی بیان میکنند • از سوی دیگر تکیه گاه وابزار اصلی تحقق استراتژی ج•د•خ مجلس موسسان اعلام میشود واین نیز جز سپردن استراتژی خود به دست امواج حوادث نامعلوم، چیزی دیگری نیست•

بالاخره رفقا ! نقش دولت موقت انقلاب در روند پیروزی انقلاب چیست! جایگاه اصلی آن در پروسه پیروزی انقلاب کجاست! اگر میپذیرید شکل گیری این ارکان سیاسی بورژوازی جمهوری اسلامی، ایران، ما را به ابزارهایی در راستای استقرار ج•د•خ مسلح میکند • پس نمیتوانید انکار کنید که شرط ضرور پیروزی انقلاب، سرنگونی رژیم ج•ا•ا• واستقرار حاکمیت انقلابی خلق (دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان یا به عبارت دیگر دولت موقت انقلاب) است • اما جود پیروزی ما یعنی پیشرفت پیگیر و فرجام انقلاب دمکراتیک و فراروئی آن به انقلاب سوسیالیستی منوط است به تامین هژمونی پرولتاریا بر جنبش و قدرت (تامین حاکمیتی است با شرکت نیروهای محرکه انقلاب به رهبری طبقه کارگر) • بالاخره باید توضیح دهید، تا مقطع استقرار ج•د•خ با مستقر شدن دیکتاتوری نیروهای محرکه انقلاب، آیا انقلابی رخداده و تا مقطع فوق در روند پیروزی قرار داشته است یا نه ؟ یا آنکه آب از آب تکان نخورده ؟ یا آنکه بایستی همه را منتظر نگهداشت تا نتیجه مجلس موسسان روشن گردد و آنگاه به روندهای فوق پاسخ داد •

طرح استراتژی تاکتیک سازمان، بدون لغزش به درهم اندیشی منعکس شده در فرمولبندی شما به موجزترین، صریح ترین و ساده ترین نحوی مساله فوق را فرمولبندی کرده و تاکید می‌کند: " شرط

ضرور پیروزی انقلاب سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و انتقال قدرت به طبقات و اقشار دمکراتیک و انقلابی جامعه و استقرار حاکمیت انقلابی خلق است" (۱۷) و در رابطه با "خود پیروزی" تاکید می‌کند که : "سرنوشت انقلاب با امور سرکردگی آن گره می‌خورد ، سازمان ما با تمام قوا در راه تامین رهبری پرولتاریا در انقلاب ملی و دموکراتیک ایران ، بمثابه اساسی ترین وظیفه استراتژیک خود مبارزه می‌کند . ..... پیشرفت پیگیر و به فرجام رسانیدن انقلاب ملی و دموکراتیک ایران در گرو تامین رهبری پرولتاریا در این انقلاب و قرار گرفتن پیشاهنگ طبقه کارگر در راس قدرت سیاسی است" . (۱۸)

فرمولبندی طرح "استراتژی و تاکتیک ....." سازمان مصوب پلنوم وسیع فروردین ماه ۶۵ بر پایه جذب و کاربست تئوریک ، سیاسی و عملی ایده لنینی در انقلاب دموکراتیک و بر متد و اسالیب لنینی در برخورد با "قدرت جانشین" استوار است .

بنظر من در ارتباط با نظام سیاسی ، بایستی همچنان بر نظام جمهوری تاکید کنیم . نظام سیاسی فوق ، "جمهوری انقلابی ـ دموکراتیک" است که در فراگرد گذار انقلابی ـ دموکراتیک (انتقالی) جهت نضج شرایط عینی و ذهنی گذار بلا واسطه به سوسیالیسم ، ما بر اساسی ترین خصائل این جمهوری تاکید می‌کنیم .

این جمهوری اولا : انقلابی است ، یعنی مجموعه ساختارهای کهنه را به شیوه انقلابی و با قاطعیت تمام می‌بایست ریشه کن کند . ثانیا : دموکراتیک است یعنی مجموعه وظایف معوقه تکاملی جامعه را جهت فراهم آوردن شرایط عینی و ذهنی گذار مستقیم به سوسیالیسم با شرکت گسترده توده های مردم و به نفع آنان انجام دهد .

ثالثا : این جمهوری ، جمهوری است دارای گرایش ضد سرمایه داری که باز تاباننده خصلت ضد سرمایه داری (ضد سرمایه داری وابسته و ...) است . از اینروی بر ارگانهای نوی از ضمایم دولتی نیز تکیه دارد . که در ارتباط تنگاتنگ با اقدامات ضد سرمایه داری شکل می‌گیرد . بر پایه همین ضمایم و ارگانیزمهای نو دولتی است که در روند های آتی ، نظامی با تمام ضمایم نو دولتی به جای ماشین دولتی درهم شکسته قبلی فرا خواهد روئید (*) . تامین هژمونی بر نظام سیاسی موجود نیز در پیوند با اساسی ترین وظیفه استراتژیک کمونیست ها ، یعنی تامین هژمونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک قرار می‌گیرد .

اگر استراتژی ج . د . خ حامل گرایش انحرافی "چپ" در انقلاب دموکراتیک است و پرولتاریا را از متحد ینش در انقلاب دموکراتیک جدا می‌کند . ایده استقرار استراتژی ج . د . خ حامل گرایش انحرافی "راست" می‌باشد .

با درک پیوستگی دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان با دولت موقت انقلاب ما به بخش دیگر بحث و ادعای رفقای مدافع ایده ج . د . خ باز می‌گردیم . آیا برداشت رفقای مدافع ایده ج . د . خ در استناد به پایه تئوریک این استراتژی ، مبنی بر اینکه فرمولبندی بلشویزم از "قدرت جانشین" ، "دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان به رهبری طبقه کارگر" بوده ، درست است ؟ آیا پیش شرط رهبری بر آلترناتیو قدرت در انقلاب دموکراتیک به لحاظ متدولوژی لنینی اصولیت دارد ؟ پیوند اساسی ترین وظیفه استراتژیک کمونیست ها در انقلاب دموکراتیک یعنی تامین هژمونی پرولتاریا با فرمولبندی استراتژی قدرت طبقاتی و نظام سیاسی آلترناتیو چگونه است ؟ جهت روشنتر شدن جنبه های مختلف اختلافات ایده‌ئولوژیک ما به بحث مستند و علمی که بر محور طرح آلترناتیو های مختلف در انقلاب ۰۷ ـ ۱۹۰۵ روسیه جریان داشته و عمدتا پایه‌های تئوریک و متدیک برخورد با "آلترناتیو قدرت" است ، نظری می‌افکنیم تا جنبه‌های تئوریک مسئله به اندازه کافی مشخص گردد .

به اعتقاد من بحث بر بستر محورهای طرح شده از جانب منشویزم در جشن روسیه در سازمان ما عمده‌گی ندارد . علیرغم اینکه رفقای مدافع ایده استراتژی ج . د . خ در فرمولبندی استقرار

---

* مبحث فوق (جمهوری ـ انقلابی دمکراتیک) نیازمند بررسی همه جانبه ای است که بعلت محدود بودن صفحات برتن برخورد جداگانه‌ای را میطلبد .

این استراتژی دچار چنین خطائی نیز شده‌اند • آنچه که محور عمده بحث می‌تواند باشد • آلترناتیوی بود که از جانب بلشویزم و در راس آن و•ا• لنین بر اساس برداشت زنده و خلاق از مارکسیسم بمثابه رهنمای عمل و مبارزه فرمولبندی گردید • با آلترناتیوی که از جانب پاروس وترتسکی (**) مطرح گردید • پرداختن بدانها بی پایگی تئوریک، سیاسی و عملی پیش شرط هرمونی بر " قدرت آلترناتیو " در انقلاب دموکراتیک را عیانتر می‌کند •

بربستر اختلافاتی که در جنبش دموکراتیک ۷ــ۱۹۰۵ روسیه برمحور آلترناتیو قدرت در پیوند با شرکت سوسیال دموکراسی در دولت موقت انقلابی و پیش شرط رهبری سوسیال دموکراتیک بر آلترناتیو قدرت بین بلشویزم و بقول لنین منشویزم سرچیم جریان داشت • سرانجام پاروس و تروتسکی ضرورت شرکت سوسیال دموکراسی در دولت موقت انقلابی را پذیرفتند •

و•ای• لنین در ارتباط با روند فوق نوشت: پاروس ( ) سرانجام توانست به جای حرکت پس پسکی خرچنگ وار به پیش برود ••• او صریحا (متاسفانه به اتفاق تروتسکی) به دفاع از نظریه دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی و از ضرورت شرکت سوسیال دموکراتیی در دولت موقت انقلابی پس از سرنگون ساختن حکومت مطلقه برخاست" (۲۱) علیرغم اینکه پاروس و تروتسکی به این موضع گیری ارتقاء یافتند، اما فرمولبندی ارایه شده توسط نان، جهت ترکیب طبقاتی و پیش شرط رهبری دولت موقت انقلاب با فورمولبندی بلشویزم تفاوت می کرد • منشویزم سرچیم " طرح میکرد، دولت موقت انقلابی دولتی است با اکثریت سوسیال دموکراتیک به عبارت دیگر پیش شرط تفوق (*) سوسیال دموکراسی و هژمونی آنرا بر دولت موقت انقلابی مطرح میکرد • و•ای• لنین در نقد متدولوژی فوق، با تاکید بر ضرورتهای عینی و قانونمندی تکامل روند انقلابی در طرح متدولوژیک آلترناتیو قدرت و اجتناب ناپذیر بودن چنین متدی جهت تکامل روند انقلابی چنین نگاشت : " دولت موقت انقلابی در روسیه، دولت دموکراسی کارگری خواهد بود "اگر سوسیال دموکراسی در راس جنبش انقلابی پرولتاریای روسیه قرار گیرد • این دولت، سوسیال دموکراتیک خواهد بود " دولت موقت سوسیال دموکراتیک "دولت یکپارچه ای با اکثریت سوسیال دموکراتیک خواهد بود • چنین چیزی چنانکه منظور ما موارد تصادفی و زودگذر نباشد، بلکه دیکتاتوری انقلابی کم و بیش دیرپائی باشد که بتواند ولو اندکی هم که شده اثر خود را در تاریخ برجای میگذارد، محال

** رفقا توجه داشته باشند • ما نمی خواهیم اتهام تروتسکیسم به رفقای ج•د•خ بزنیم و چنین اعتقادی نیز نداریم بلکه عمدتا جهت نشان دادن گرایش انحرافی که در فرمول بندی فوق وجود دارد بر آلترناتیو مطرح شده از جانب پاروس و تروتسکی تاکید می کنیم • ضمن اینکه این نظر را هم که طرح میکند • به این ترتیب اختلاف اساسی لنینی با تروتسکی برخلاف هیاهوهای گمراه کنند • مربوط به بعد از انقلاب اکتبر است" (۱۹) از آنجائی که ممکن است این انحراف را خود جلوه دهد خطا میدانیم انحرافات قبل از انقلاب اکتبر تروتسکی بود که بعد از انقلاب اکتبر به تکوین تروتسکیسم بمثابه یک تئوری ضد انقلابی انجامید اما اگر در مختصات دوران کنونی مسئله را مورد توجه قرار دهیم • دیگر ضروری نیست تا ص ن تکوین تاریخی دهها ساله این تئوری ضد لنینی را طی کرد • چون به لحاظ تاریخی این تئوری دیگر شکل گرفته و تکوین یافته است و به صورت سیستم فکری درآمده • امروز لجاج بر دو انحرافی مدت زمان تاریخی سپری شده را طی نمی کند • بلکه خیلی سریعتر مجموعه مختصات آنرا کسب می کند • همین کم بها دادن به این انحراف است که رفقا علیرغم اینکه می خواهند تروتسکی را به شیوه لنین بشناسند ولی از آن احتراز می جویند • رفقا مینویسند " اختلاف میان لنین و تروتسکی بر سر رهبری دهقانان توسط پرولتاریا در ائتلاف حکومت

* • برای ما اصلا روشن نیست . چرا رفقا موافق ایده ج•د•خ • کلمه تفوق را حساسیت برانگیز تلقی میکنند ؟ در صورتی که ادبیات سیاسی بلشویزم مشحون از کاربرد این کلمه است •

است. چنین چیزی محال است زیرا فقط دیکتاتوری انقلابی متکی براکثریت عظیم مردم میتواند کم و بیش پایدار ... باشد ولی پرولتاریا اکنون اقلیت مردم روسیه را تشکیل میدهند. اینست پرولتاریا فقط درصورت اتحاد با انبوه نیمه پرولترها و نیمه چیزدار یعنی با انبوه تهیدستان خرده بورژوازی شهر و ده میتواند به اکثریت عظیم و قاطعه بدل گردد. وجود چنین ترکیبی در پایه اجتماعی یک دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی ممکن، مطلوب، البته در ترکیب دولت انقلابی تاثیر میبخشد شرکت و یا حتی تفوق بنیانگزاران بسیار ناهمگون دموکراسی انقلابی را در این دولت ناگزیر میسازد. هرگونه ساده پنداری را در این زمینه بسیار زیانبار است". (۲۲)

حقیقت ناظر بر متدولوژی لنینی ازاین اصل جاودانی تکامل روند انقلابی نشات میگیرد که، هر برخورد متدیک در جنبش انقلابی میبایست انعکاس دهنده و درک ضرورت منافع عینی جنبش و برخاسته از درک مجموعه ضرورتهای عینی تکامل روند انقلابی میباشد.

کارگران و دهقانان نبوده است. لنین همواره ازچنین نظری دفاع کرده است... تروتسکی ایده اعتلاف کارگران و دهقانان، ایده دیکتاتوری دموکراتیک وارداده مشترک کارگران و دهقانان را قبول نداشت و از دیکتاتوری یک طبقه، دیکتاتوری پرولتاریا دفاع میکرد (۲۰). نه رفقا این بیان نصف حقیقت است و تمام حقیقت از زبان لنین نقل نشده است. بریستر مبارزه ایدئولوژیک در جنبش دموکراتیک روسیه حریان داشت. سرانجام پاروووس و تروتسکی ضرورت شرکت سوسیال دموکراسی در دولت موقت انقلابی و اعتلاف کارگران و دهقانان "را در قدرت پذیرفتند. تروتسکی این اعتلاف را با اکثریت سوسیال دموکراتیک یا بعبارت دیگر با تفوق سوسیال دموکراسی بمثابه پیش شرط مطرح میکرد. متاسفانه رفقا تنها به مواضع اولیه تروتسکی و شعار "بدون تزار، حکومت کارگری" را طرح میکنند و به عقب نشینی های این جریان از مواضع خود در روند مبارزه بی امان بلشویزم علیه آن توجهی ندارند و با شیوه لنینی و از زبان لنین این روند را دنبال نمیکنند.

در نقد متدولوژی و استدلالات لنین، و دفاع از پیش شرط تفوق سوسیال دموکراتیک در "آلترناتیو قدرت" تروتسکی مدعی بود، تمام مسئله عبارت ازاین است که محتوای سیاست دولتی را کدام طبقه معین میکند و دست بالا (تفوق اراده قدرت) دارد و از اکثریت برخوردار است. و.ای. لنین در پاسخ وی نوشت: "دعوی دوم تروتسکی نیز... بهمین گونه نادرست است که "تمام مسئله عبارت ازاین است که محتوای سیاست دولتی را چه کسی معین میکند و چه کسی اکثریت همگون را در آن تشکیل میدهد" وغیره... تروتسکی خود در این گفتار "شرکت نمایندگان مردم موک را در "دولت کارگران" پذیرفته میداند. لنین دولت مرکب از نمایندگان پرولتاریا و دهقانان را قبول دارد، اینکه با چه شرایطی میتوان شرکت پرولتاریا را در دولت موقت انقلاب پذیرفته دانست، مسئله خاص است و خیلی هم احتمال دارد که بلشویکها در این مسئله نه تنها با تروتسکی بلکه با سوسیال دموکراتهای لهستانی نیز توافق نداشته باشد، ولی مسئله دیکتاتوری طبقات انقلابی بهیچوجه بمسئله اکثریت "داشتن در این یا آن دولت انقلابی و بدین مسئله که سوسیال دموکراتها با چه شرایطی میتوانند در این یا آن دولت شرکت کنند محدود نمیشود". (۲۳)

اشتباه بنیادی تروتسکی آن بود که ازخصلت انقلاب وچگونگی فراروئی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی درک روشنی نداشت. روابط بین طبقات را نه براساس منافع مشترک بین

---

* هرچند این مسئله اگر بمثابه مقوله تاریخی طبقاتی مورد بررسی قرارگیرد درست است ولی طرح آن برای دیکتاتوری دموکراتیک غلط است و ازاین زاویه مورد نقد و.ای. لنین قرار میگیرد.

آنان درمبارزه باانقلاب بلکه برپایه فورمولبندی ساده ای که درآن طبقات یا "رهبر" ویا "رهبری شونده" انگاشته میشد بیان میگردد • بدین ترتیب دیاکتیک بین طبقات ودیالکتیک تامین هژمونی پرولتاریا رادرمبارزه عملا موجود نادیده میانگاشت وابتدا درک روشنی ازتامین هژمونی پرولتاریا درجنبش وقدرت نداشت •

برمبنای چنین تصوری ائتلاف میان کارگران ودهقانان منوط ومحدود به این میشد که ، دهقانان یامیبایست حزب بزرگ نیرومند داشته باشد (که درآن موقع چنین حزبی درروسیه وجود نداشت) • درغیراین صورت ، دهقانان بازیررهبری پرولتاریا ویاریررهبری بورژوازی قرار میگیرند • بر مبنای چنین درک ساده ای بدون تماس باوضعیت عینی دهقانان درجنبش عملا موجود ازورای سرشرایط موجود به درک نازل وساده ای ازمناسبات بین طبقات پرداخته میشد • استنتاج فوق یکی دیگرازدلایل تروتسکی دردفاع ازپیش شرط ، تفوق سوسیال دموکراتیک بر دولت موقت انقلابی بود •

و • ای • لنین ضمن تاکید برضرورت عینی وقانونمندی جنبش همگانی دموکراتیک روسیه ، دیالکتیک شکل گیری حزب نیرومند دهقانی را براساس نیاز عینی وقانونمندی مرحله دموکراتیک تحلیل کرده ودرپاسخ به درک مغشوش تروتسکی ازروابط بین طبقات و ائتلاف بین آنان چنین نگاشت :

" ائتلاف میان طبقات بهیچ وجه نه مستلزم وجود این ویاآن حزب نیرومند است ونه اصولا مستلزم حزبیت • این دعوی به معنی خلط مسئله طبقات بامسئله احزاب است" (۲۴)

مراجعه تاریخی به مباحث ایدئولوژیکی که امروزدربازمان ماجریان دارد وشناخت متدولوژی صحیح دربرخورد یامسئله مرکزی و محوری هراستراتژی انقلابی ، یعنی "آلترناتیوقدرت" پایبندی وایمان خدشه ناپذیرمان به مارکسیسم ـ لنینیسم این امکان رافراهم میاورد که علیرغم اختلافات حاد ایدئولوژیک که مبارزه گسترده ای بربسترآن درسازمان جریان دارد ، باوحدتی رزمنده وپویابه فرجام خود برسانیم •

رفقای مدافع استراتژی ج • د • خ • واستراتژی استقرارآن ، مسائلی که مورد بحث قرارگرفت چندین نکته رامشخص گردانید که توجه جدی وکافی وعمیق میطلبد •

اولا : برخلاف ادعای شما دولت موقت انقلابی ارگان سیاسی دیکتاتوری دموکراتیک کارگران ودهقانان است و درحقیقت بیان حقوقی وطبقاتی فورمول واحدی است •

ثانیا : اگر بپذیرید که اینگونه هست (وما بادلایل افکارناپذیرآنرا اثبات کردیم) مسئله برخورد با آلترناتیو قدرت واشتباه بنیادی که پیش شرط تفوق و هژمونی پرولتاریا رابرقدرت درجنبش دموکراتیک طرح میکرد (وما دراین رابطه مباحث بین و • ای • لنین وتروتسکی رامورد بررسی قرارداديم) ونقد صریح چنین متدی توسط و • ای • لنین ، دومین ادعای شماست برمبنی براینکه "دیکتاتوری دموکراتیک کارگران ودهقانان" مطرح شده وازجانب بلشویزم همان دیکتاتوری دموکراتیک کارگران ودهقانان برهبری طبقه کارگر" است وشما ازآن جهت توضیح پایه های تئوریک ج • د • خ • استفاده کرده اید • برداشت خطاآلود ازنظر و • ای • لنین بوده است •

ثالثا : برمبنای نتیجه گیریهای فوق طرح استراتژی استقرار ج • د • خ • که جهت زدودن اتهام سکتاریزم ازاستراتژی ج • د • خ • ارائه شده ازآنجائیکه برمبنای درک غلط ازرابطه دیکتاتوری دموکراتیک کارگران ودهقانان ودولت موقت انقلابی فورمولبندی شده ، حامل تناقض بسیارجدی است •

تکیه برمتدولوژی واستنادات تئوریک خطاآلود ، به ارائه برداشتهای انحرافی ازمقوله های چون تامین هژمونی پرولتاریا وبطورکلی "هژمونی پرولتاریا درانقلاب دموکراتیک منجرشده که درشکل گیری ، گرایش انحرافی ، رفقای مدافع ایده ج • د • خ • جایگاه معین خویش راداشته است •

www.iran-archive.com

رفقا میپرسند: "اما چگونه رهبری پرولتاریا بر قدرت سیاسی را مترادف دیکتاتوری پرولتاریا بدانیم، آنگاه باید به این نتیجه برسیم که دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان نباید تحت رهبری طبقه کارگر قرار گیرد، زیرا "این دیکتاتوری یک دیکتاتوری سوسیالیستی نبوده بلکه یک دیکتاتوری دموکراتیک است" "روشن است که لنین هیچگاه در هیچ شرایطی نگفته که یکی از شروط دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان آنست که طبقه کارگر رهبری این دیکتاتوری را بدست نداشته باشد و آنرا مطابق دهقانان واگذار کند" (۲۵)

نه رفقا! واقعیت این است که لنین هیچ وقت نگفت پرولتاریا نباید رهبری را بدست بگیرد بلکه تاکید کرد پرولتاریا باید هژمون جنبش باشد و همواره برای تحقق این ایده مجموعه پتانسیل انقلابی را بکار گرفت. اما علیرغم اینها با ملحاظ متد و اسلوب برخورد با آلترناتیو قدرت و دیالکتیک تامین هژمونی هرگز شعار دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان را رهبری کارگران را ندادو چون شما فورمول قوه را هیچ جا از و.ای. لنین نتوانستید ارائه کنید به برهان خلف متوسل گشته اید "لنین هیچگاه نگفت مثلا دهقانان رهبری را بدست بگیرند" "و.ای. لنین عموما بمثابه اساسی ترین وظیفه کمونیستها یعنی تامین هژمونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک و در پیوند متد ولوژیک برخورد با آلترناتیو قدرت بر دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان یا بعبارت دیگر دیکتاتوری نیروهای محرکه انقلاب بمثابه یکی دیگر از وظایف اساسی تاکید ورزید (*)

چون هژمونی این یا آن طبقه انقلابی در دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی از یک طرف منوط به شرایط عینی در جنبش عملا موجود است و از طرف دیگر پذیرش آن توسط اقشار و طبقات دیگر و اوضاع طبقاتی است. درست برمبنای چنین درکی از هژمونی است که و.ا. لنین تاکید کرد: "سرکردگی طبقه کارگر و تاثیر سیاسی آن [و نمایندگانش] بر دیگر عناصر اهالی است" (۲۶)

طبیعی است چنین تاثیری نمیتواند به یکباره و از هیچ پدید آید و رشد و بلکه بتدریج در جریان رشد طبقات و مبارزه طبقاتی از راه تحکیم خود پرولتاریا و اعتبار سیاسی اش افزایش مییابد و در مراحل مختلف مبارزه، سطوح و اشکال گوناگون سرکردگی پرولتاریا شکل میگیرد و فقط در دیکتاتوری پرولتاریا به کاملترین شکل بروز مینماید. مفهوم هژمونی در فرهنگ مارکسیسم ـ لنینیسم مترادف با "سرکوب"، "تحمیل" و "فرماندهی" نیست. هژمونی عبارت است از رهبری مبارزه طبقاتی که مضمون آنرا لنین بطور روشن بیان کرده است: "جذب و سمت دادن اوتوریته پرولتاریای انقلابی در میان زحمتکشان" (۲۷). جذب با مبارزه فداکارانه و با ارایه نمونه پیگیری و فداکاری و سمت دادن با تحلیل هرچه کاملتر شرایط و چشم اندازهای مبارزه و طرح شعارهایی که نه تنها خواست گردانهای پیشرو را بیان میکند، بلکه در بر توده ها شور ایجاد کند. با تکیه براین درک بود که بلشویزم اساسی ترین وظیفه خود را تامین هژمونی پرولتاریا در جنبش و قدرت قرارداد ولی هرگز با ملحاظ متد برخورد با آلترناتیو قدرت "شعار دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان به رهبری طبقه کارگر" را مد نظر نداد.

زیرا هژمونی نه مقوله ای است که با دستور و فرماندهی ایجاد شود و نه موقعیت هژمون پرولتاریا اولیه "این طبقه جلو افتادن باشی میشود، بلکه حق تاریخی هژمونی و رهبری نیروهای توده ای ـ دموکراتیک از موقعیت عینی آن در ساختار اجتماعی جامعه سرمایه داری (که سازمان یافته ترین و یکپارچه ترین، نیرومندترین و استثمار شونده ترین نیرو، در نتیجه با ملحاظ

---

* لازم به توضیح است که لنین مدتها فورمول وظائف استراتژیک را بکار نمیبرد و عموما بعد از انقلاب اکتبر این فورمول را بکار گرفت. از همین رو بحثی که در کتاب "دو تاکتیک" در پیوند با دو خط مشی در انقلاب دموکراتیک مورد بررسی لنین قرار میگیرد، در حقیقت بحث برمحور د استراتژی در انقلاب دموکراتیک است.

انقلابی آماده ترین گردان زحمتکشان است) و همچنین مبارزه قاطعانه وپیگیرانه در راه تحقق منافع دیگر اقشار اجتماعی ناشی میشود (واین در حالی است که هیچیک از طبقات دیگر چنین وظیفه ی را در برابر خود قرار نمی دهد .) درست در بیان همین درکی بود که و . ا . لنین تاکید میکرد : "هژمونی در حقیقت از آن کسی است که پرانرژی تر از همه بجنگد "(۲۸)

مبنای عملی چنین درکی از هژمونی در مناسبات بین طبقات را لنین در بیان مناسبات بین کارگران و دهقانان بعد از انقلاب اکتبر به کار گرفت و تاکید کرد نباید چنین تصوری ایجاد شود که ما خواهان تفوق بر دهقانان هستیم و در دست ماخواهان نزاعی با آنها نیستیم بر تفوق برآنها .(۲۹)

بدلیل مجموعه درکهای ارایه شده از لنینیسم است، علیرغم قاطعیتی که بلشویزم از ایده تامین هژمونی پرولتاریا در جنبش وقدرت داشت ، ولی بلحاظ متدیک، طرح پیش شرط هژمونی برقدرت را قاطعانه و صریحا مورد مخالفت قرار میداد . زیرا چنین استراتژی عملا موجب انفراد طبقه کارگر از متحدین اش می شد . بالاخص اگر به دیالکتیک بین استراتژی وتاکتیک توجه کنیم وبپذیریم که دیوارچینی بین استراتژی وتاکتیک وجود ندارد ، "استراتژی ج .د .خ . نمیتواند به عرصه تاکتیکها منتقل نشود اساسا اگر پیش شرط هژمونی پرولتاریا در ائتلافات تاکتیکی تامین نشود این تاکتیک نمیتواند در خدمت استراتژی قرار گیرد که هژمونی پرولتاریا برآن تامین شده است از این روی مسئله پیش شرط هژمونی پرولتاریا در اتحادهای طبقاتی مطرح میگردد دوره آوردی جزانفراد طبقه کارگر نخواهد داشت فورمولبندی "طرح استراتژی و تاکتیک" در رابطه با اساسی ترین وظیفه استراتژیک سازمان از تامین هژمونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک" و نیز حاکمیت انقلابی خلق بمثابه یکی از وظایف استراتژیک (بمثابه شرط ضرور پیروزی انقلاب) با درک ایده لنینی در انقلاب دموکراتیک وکاربست متدها واسالیب لنینی وبا درنظر گرفتن دقیقترین پیوندها بین استراتژی و تاکتیک، بدون لغزش به آشفته فکری که در تدوین استراتژی ج .د .خ . انعکاس داد، انجام گرفته است .

رفقای مدافع ج .د .خ . مینویسند : "در ادبیات مارکسیستی دموکراسی خلقی واقعا هم به عنوان شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا شناخته شده است"(۳۰) وهمچنین مینویسند : "بخوبی آشکار است که لنین در تفاوت دیکتاتوری دموکراتیک با دیکتاتوری سوسیالیستی قبل از هرچیز توجه خود را به مضمون وظایف معطوف کرده است"(۳۱) این استدلال برای چه مطرح میگردد ؟

رفقا علیرغم اینکه میپذیرند دموکراسی خلقی بمثابه شکلی از دیکتاتوری پرولتاریاست ، اما برای اینکه آنرا از دیدگاه خود شان توضیح دهند واستدلال کنند که این شکل دیکتاتوری پرولتاریا بدلیل مضمون وظایف دموکراتیکش یک دیکتاتوری دموکراتیک است نه سوسیالیستی به لنین استناد میجویند . این حکم درستی است که لنین در تفاوت دیکتاتوری دموکراتیک با دیکتاتوری سوسیالیستی به مضمون وظایف توجه میکرد ، ولی اگر بخواهیم ازاین حکم درست این استنتاج را بکنیم ، لنین به شکل توجهی نداشت . این بیان نصف حقیقت از لنینیسم است . واقعیت این است که لنین هرگز به گسست کامل شکل از مضمون اعتقاد نداشت ' اساسا این نفی ماتریالیسم دیالکتیک است ' که دیالکتیک شکل را از مضمون بگسلیم . این درست است که مضمون واحد میتواند اشکال متفاوتی داشته باشد ولی بدین مفهوم نیست که اشکال متفاوت مضمون واحدی هیچ ارتباط مشخصی هم با یکدیگر نداشته باشند . برعکس استدلال رفقا ، لنین هم به مضمون وظایف و هم به شکل توجه می کرد وازاین روی بود که بنابه مضمون وظایف دموکراتیک دیکتاتوری دموکراتیک وبنابه مضمون وظایف سوسیالیستی دیکتاتوری پرولتاریا را مطرح میکرد .

اگر میپذیریدکه "در ادبیات مارکسیستی دموکراسی خلقی واقعا هم بعنوان شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا شناخته شده" ، پس باید بپذیرید که بدون ارتباط با مضمون آن نمیتواند باشد . دوران معاصر عوامل عینی بسیاری جهت پیوند وظایف سوسیالیستی ودموکراتیک درکشورهایی که سرمایه داری عالیه یافته و مسلط شده است ، فراهم آورده . در حقیقت عوامل دموکراتیک و ...

www.iranarchive.com

سوسیالیستی یک انقلاب اجتماعی بسیار بیشتر از سایق در کنار یکدیگر قرار گرفته و در هم تنیده شده اند. عمده ترین روندهائی که زاینده درهم تنیدگی وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی اند عبارتند از: عمیقتر شدن روند انقلاب جهانی، تغییرات موثر در تعادل نیروهای جهانی بنفع سوسیالیسم، مهیا شدن شرایط عینی و ذهنی برای تغییرات سوسیالیستی، وضعیت جدید باعث بوجود آمدن شرایط مساعدتر برای تغییرات بنیادی و افزوده شدن عناصر سوسیالیستی در رشد انقلابی گردیده است. انقلاب علمی و فنی و مبارزه برای کسب استقلال اقتصادی ضرورت اقدامات موثرتری از قبیل اجتماعی کردن وسایل تولید و نابودی سلطه انحصارات و برقراری مناسبات سوسیالیستی را نشان میدهد. بهم پیچیدگی وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی نه تنها در کشورهائی که پایه اقتصادی برای انقلاب سوسیالیستی در آنها مهیا شده است یعنی کشورهای پیشرفته سرمایه داری، بلکه در محدوده جنبش های رهائی بخش کشورهای مختلف نیز مشاهده میشود. دقیقا بر بستر روند نزدیکی هرچه بیشتر وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی در دوران معاصر (در کشورهائی که سرمایه داری غلبه یافته) است که، امروزه انقلابات دموکراتیک خلق بمثابه نوع ویژه ای از انقلابات سوسیالیستی و دموکراسی های خلق بعنوان شکلی از اشکال دیکتاتوری پرولتاریا وارد ادبیات مارکسیستی ـ لنینیستی شده و در بررسی تیپولوژی انقلاب جایگاه مشخص خود را پیدا کرده است. و برخلاف ادعای رفقای مواضع ایده ح. د. خ. ابداعی حزب توده ایران هم نیست. در مورد تیپولوژی انقلابهای سوسیالیستی، زاگلادین مینویسد: "در دوران ما مانمونه هایی از انقلابهای سوسیالیستی نوع گوناگون را در اختیار داریم در حقیقت امر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و نیز انقلابهای دموکراتیک خلق و سوسیالیستی در کشورهای اروپا، یا و آمریکا را داریم. طرح مسئله انقلابهای دموکراتیک خلق بعنوان نوع ویژه ای از انقلاب سوسیالیستی، استوارانه وارد ادبیات علمی مارکسیستی شده است." (۳۲)

محدود کردن شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا (دموکراسی خلق) توسط مضمون وظایف دموکراتیک اساسا نفی این امکان در پروسه انقلاب دموکراتیک است که، براساس تغییر تناسب نیروها و بهم خوردن توازن نیروهای طبقاتی بنفع پرولتاریا امکان تبدیل انقلاب دموکراتیک به سوسیالیستی وجود دارد. در حقیقت آنچه که از فوریه تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بوقوع پیوست علیرغم اینکه اساسی ترین وظایف دموکراتیک هنوز حل نشده بود، ولی بر اثر تغییر تناسب نیروهای طبقاتی، انقلاب سوسیالیستی کبیر اکتبر بوقوع پیوست. پرولتاریای روسیه هرگز دست و پای خود را با "مضمون وظایف دموکراتیک" نبستند و از اینکه بسوی پیروزی گامی بردارند نهراسیدند و وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی را در پیوند با هم پیش بردند. با اینکه تا سال ۱۹۲۱ عمده ترین اقداماتشان اقدامات دموکراتیک بود.

و. ا. لنین در اینمورد تاکید داشت: "آنچه کاملا انجام یافته تنها کارهای بورژوا دموکراتیک ـ انقلاب ماست. و ما حق داریم بدان مباهات کنیم. کارهای پرولتری و یا سوسیالیستی انقلاب سه نوع عمده دارد: ۱٪ ـ خروج انقلابی از جنگ جهانی امپریالیستی ۲۰۰۰ ـ ایجاد نظام شوروی بعنوان شکل اعمال دیکتاتوری پرولتاریا ۳ ـ ساختمان اقتصادی ارکان نظام اقتصادی سوسیالیستی در این رشته عمده ترین و اساسیترین کار هنوز به پایان نرسیده است" (۳۳) و از اینروی جهت استقرار بنیاد اقتصادی سوسیالیسم و انجام عمده ترین و اساسیترین ارکان نظام اقتصادی سوسیالیستی طرح اقتصادی نپ را مورد اجرا گذاشتند. آنچه که ما میگوئیم این هست. اساسیترین وظیفه استراتژیک سازمان (همانطورکه در طرح استراتژی تاکتیک ...) مورد تایید قرار گرفته تامین هژمونی پرولتاریا در انقلاب ملی ـ دموکراتیک (ضد امپریالیستی دموکراتیک) ایران است. ما از همین امروز مجموعه تلاش و پتانسیل انقلابی سازمان را در خدمت این وظیفه، میبایست قرار دهیم. اما هژمونی مقوله ای پیش شرط گذاشتنی نیست و این امر باید بلحاظ عینی تامین شود. شکل

گیری هژمونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک در جنبش و قدرت یعنی "خود پیروزی ما" یعنی روند پیشرفت پیگیر و فرجام انقلاب دموکراتیک و فراروئی آن به انقلاب سوسیالیستی. از طرف دیگر در ارتباط با نیروهای محرکه انقلاب یعنی تجمع آن مجموعه پتانسیل انقلابی که شرط ضروری پیروزی انقلاب را جهت پیشرفت انقلاب فراهم میسازد، بمثابه وظیفه ای استراتژیک جهت انتقال دموکراتیک و جایگزینی دیکتاتوری نیروهای محرکه انقلاب با رژیم جمهوری اسلامی را دارا میباشیم. این بخش تحت عنوان حاکمیت انقلابی خلق و طرح (استراتژی تاکتیک ...) فورمولبندی شده است و این دقیقا مبتنی بر درک و جذب ایده های لنینی در انقلاب دموکراتیک و بکارگیری متد و اسلوب لنینی در برخورد با آلترناتیو قدرت "ما است. اگر هژمونی پرولتاریا در روند سرنگونی رژیم و بعد آن در جنبش و قدرت تامین و تحکیم شد، مانند رفقای مدافع ایده ج.د.خ. نمیگوئیم پرولتاریای ایران از چهارچوب وظایف دموکراتیک علیرغم دستیابی به شکلی از اشکال دیکتاتوری پرولتاریا" گامی بجلو برداشته اند، کارگران ایران صبر کنید وظایف دموکراتیک پایان پذیرد. این شکل از دیکتاتوری پرولتاریا" دموکراتیک است و غیره ... بلکه قاطعانه میگوئیم کارگران ایران، وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی را در پیوند با هم به پیش برید از گام برداشتن بجلو نهراسید.

واقعیات زندگی با منطق خود، اراحان استراتژی ج.د.خ. را در درون سازمان و در طیف تفکر "چپ" بیرون از سازمان در چارچوب فکری و به ارایه فورمولبندی هائی مجبور کرده است که در هم اندیشی هایشان را هرچه بیشتر به نمایش می گذارد. پلنوم اخیر رهبری کارگر و اختراع انقلاب چندین مرحله ای و به نمایش گذاشتن گرایش اکونومیستی در فورمولبندی جبهه کارگری و چگونگی شرکت این تشکل طبقاتی کارگران در جبهه ضد امپریالیستی، دموکراتیک و پذیرش رهبری بورژوازی در این جبهه علیرغم شعارهای هژمونی خواهانه نمونه ای از این اشفته فکری است. و بیانگر پیوند عمیق گرایش انحرافی "چپ" بمثابه دوری مدار واحدی است.

جریان فدائی اکشتگر علیرغم اینکه در پلنوم ششم و به این فورمولبندی نائل شد که ما کمونیستها نباید در هیچ جبهه ای پائینتر از دموکراسی خلقی شرکت کنند، ولی زیر فشار واقعیات در پلنوم هفتم خود این ایده را نفی کردند و همچنین رفقای مدافع استراتژی ج.د.خ. نیز به فورمولبندی استقرار استراتژی ج.د.خ. پرداختند. منطق زندگی بسیار پیچیده تر از دگم های ذهنی عمل میکند.

پایان سخن اینکه طرح استراتژی تاکتیک، به صریح ترین و دقیقترین نحوی اساسیترین وظیفه استراتژیک سازمان یعنی "تامین هژمونی پرولتاریا" را بر جنبش و قدرت جهت "پیشرفت پیگیر و فرجام انقلاب دموکراتیک و فراروئی آن به انقلاب سوسیالیستی" و همچنین "حاکمیت انقلابی خلق" را بمثابه شرط ضرور پیروزی انقلاب فورمولبندی کرده است.

این فورمولبندی منطبق بر مجموعه اسالیب بکارگرفته از جانب بلشویزم در انقلاب دموکراتیک است. بلشویزمی که برای تامین هژمونی پرولتاریا بر جنبش و قدرت قاطعانه میرزمید، متد ولوژی راکه جهت قدرت طبقاتی جانشین ارائه میداد دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان بود و هژمونی پرولتاریا را پیش شرط استقرار چنین دیکتاتوری قرار نمی داد.

جذب این ایده لنینی توسط احزاب دیگر نیز مشابه متد برخورد با آلترناتیو قدرت مورد استفاده قرار گرفته است. و از این روی احزاب کمونیستی که در شرایط کم و بیش مشابه ما و حتی در مجموعه کشورهائی با سطح متوسط رشد سرمایه داری مبارزه میکنند، فورمولبندیهایشان جهت آلترناتیو قدرت تحت عناوین حاکمیت انقلابی خلق، دیکتاتوری انقلابی ـ دموکراتیک، دیکتاتوری دموکراتیک خلقی و جمهوری انقلابی ـ دموکراتیک و فورمولبندیهای دیگر در همین سطوح ارائه شده است *

* مراجعه شود به اسناد کنفرانس برلن

در تحلیل نهائی ما بازهم برمارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و تجارب انقلابی مجموعه احزاب کمونیست و سازمانمان تکیه میکنیم و این ندای مارکس را هرگز فراموش نمیکنیم که نوشت : ، ملتها باید در مکتب دیگران بیاموزند ."

نه مستقیم ترین راه ، که تکامل حرکت مستقیمی نمیشناسد ، بلکه عملی ترین ، عینی ترین ومحتمل ترین راه جهت پیروزی انقلاب انقلابی خلق " وتامین هژمونی پرولتاریا برتارک آن است " .

به امید اینکه باتکیه برمارکسیسم ـ لنینیسم وانطباق خلاق آن برشرایط کشورمان ودست یافتن به برنامه واحد ، سازمانمان بتواند به طرازبالاتری از وحدت فکری و سیاسی و تشکیلاتی دست یابد .

محمد آبانماه ۱۳۶۶

www.iran-archive.com

آدرس‌ها:

۱ ــ بازهم نکاتی درباره استراتژی انقلابی ومسائل مورد اختلاف ص۳۹ بولتن شماره ۳

۲ ــ دوتاکتیک آثارمنتخب در دوازده جلد جلد ۳ ص۷۶ لنین

۳ ــ مقاله رفرم دهقانی لنین۱۹۰۸

۴ ــ دوتاکتیک ص۱۶

۵ ــ ارتش انقلابی ،دولت انقلابی لنین مجموعه کامل آثارجلد ۱۰

۶ ــ سوسیال دمکراسی ودولت موقت انقلابی لنین آوریل ۱۹۰۵

۷ ــ دوتاکتیک آثارمنتخب در دوازده جلد لنین جلد ۳ ص۱۶

۸ ــ دوتاکتیک آثارمنتخب در دوازده جلد جلد ۳ لنین ص۲۰ ــ ۱۹

۹ ــ انقلاب پرولتری وکائوتسکی مرتد لنین

۱۰ ــ دیکتاتوری انقلابی ودمکراتیک پرولتاریا ودهقانان لنین جلد ۸ ۱۹۰۵ ازکتاب چند مقاله ازلنین ص۲۷ ــ ۱۶

۱۱ ــ ارتش انقلابی ، دولت انقلابی جلد ۱۰ ۱۹۰۵

۱۲ ــ دوتاکتیک ۱۴۳

۱۳ ــ دوتاکتیک ۱۴۳

۱۴ ــ دیکتاتوری انقلابی ودمکراتیک پرولتاریا ودهقانان لنین جلد ۸ ۱۹۰۵ ازکتاب چند مقاله ازلنین ص۳۵

۱۶ ــ ۱۵ بولتن شماره ۲ استراتژی استقرار جمهوری دمکراتیک خلق ص۱۳ ــ ۱۰

۱۸ ــ ۱۷ طرح استراتژی وتاکتیک مصوبه پلنوم ۶۵ بند ۷ ــ ۵

۲۰ ــ ۱۹ تروتسکی رابشیوه لنین بشناسیم بولتن شماره ۳ ص۸

۲۱ ــ سوسیال دمکراسی ودولت موقت انقلابی ۲۲ ــ همانجا

۲۳ ــ هدف مبارزه پرولتاریا در انقلابها ۲۴ ــ همانجا

۲۵ ــ مقاله "برخی نکات درباره چ ۰د ۰خ بولتن شماره ۱ ص۳

۲۶ ــ لنین مجموعه آثارجلد ۲۰ ،ص۱۲۱ نقل به قول ازمقاله تجربه نخستین انقلاب خلقی سده ۲۰

۲۷ ــ مجموعه آثارجلد ۳۹ ص۴۶۵ نقل به قول ازشرط موفقیت اتحاد های اجتماعی " ترجمه سازمان

۲۸ ــ همانجا جلد ۹ ص۱۸۶

۲۹ ــ چپ روی لنین

۳۱ ــ ۳۰ برخی نکات درباره چ ۰د ۰خ بولتن شماره ۱ ص۳

۳۲ ــ نخستین انقلاب خلقی دوران امپریالیزم و۰ زاکلا دین ترجمه ازاقتصاد جهانی ومناسبات بین المللی شماره ۱۰ سال ۱۹۸۵

۳۳ ــ درباره اهمیت طلا اکنون وپس ازپیروزی کامل سوسیالیسم" لنین جلد ۴۴ نیمه نوامبرسال ۱۹۲۱ دررابطه بانقل قولها همه جا تاکیدات ازنویسنده است۰

www.iran-archive.com

علیه تئوری مراحل
بحثی متدیک پیرامون مرحله انقلاب

طبقات اجتماعی جامعه، هریک معدوم به هر چیز بر پایه منافع عینی طبقاتی خود سعی دارند که بر امواج تحولات یک جامعه سوار شده و آن را در مسیر منافع خود هدایت کنند. پرولتاریا بمثابه یکی از طبقات اصلی دوران معاصر نیز همواره باید تلاش کند که از موضع حفظ استقلال طبقاتی و بر پایه منافع طبقاتی خود، دفاع یا عدم دفاع از این یا آن تحول و جنبش را مورد ارزیابی قرار دهد. پرولتاریا هرگونه تحول سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را در راستای سوسیالیسم ارزیابی می‌کند، هدف پرولتاریا لغو مالکیت خصوصی و استقرار ساختمان جامعه کمونیستی است. ولی پرولتاریا برای نیل به این هدف نمی‌تواند فقط بر بستر اراده خود عمل کند.

بیشک اگر شرایط، امکان استقرار "مستقیم" سوسیالیسم و لغو مالکیت خصوصی را با یک ضربه میداد، پرولتاریا از چنین اقدامی ابا نداشت و با یک ضربه به رنج و الم خود و همه استثمار شوندگان و ستمدیدگان نقطه پایان میگذاشت. انگلس در اثر معروف خود "اصول کمونیسم" یادآور میشود که مالکیت خصوصی را نمی‌شود "با یک ضربه لغو کرد". زاگلادین می نویسد: «م.ل. مواضع دگماتیستی و سکتاریستی مبنی بر وجود یک راه و تنها راه، آنهم با خط "مستقیم" بسوی سوسیالیسم را افشا میکند.» (۱)

انقلاب کار توده‌هاست. انقلاب نه تنها کار یک حزب، بلکه حتی کار یک طبقه هم نمی‌تواند باشد. هر برداشتی غیر از این قطعاً سفاهت محض و آوانتوریسم ناب است.

«هر آینه پرولتاریای "خالص" را ترتیب های فوق العاده رنگارنگ انواع پرولتر، گرفته تا نیمه پرولتر (یعنی کسیکه نیمی از وسائل معاش خود را از راه فروش نیروی کار خویش بدست میآورد)، از نیمه پرولتاریا گرفته تا دهقان کوچک (پیشه ور خرده پا، صنعتگران کوچک، پیشه وران، صاحبکار خرده پا)، از دهقان کوچک گرفته تا دهقان میانه حال و غیره احاطه نکرده بود و اگر پرولتاریا در درون خود به قشرهای بیشتر تکامل یافته و کمتر تکامل یافته و قشرهای هم محل و هم حرفه و گاهی هم مذهب و غیره تقسیم نمیشد، آنوقت سرمایه هم دیگر سرمایه داری نمیشد.» (۲)

بنابراین پرواضح است که پرولتاریا در محیطی دینامیک سرشار از طیف های گوناگون اجتماعی، و مطالبات متنوع محصور است. برای دستیابی به سوسیالیسم و لغو مالکیت خصوصی، از خاکریزهای گوناگونی عبور کند. ولی پرولتاریا علیرغم اینکه بنا به موقعیت خود در ساختمان اجتماعی، و بنا به نفعی که در محو مناسبات و ساختارهای ماقبل سرمایه داری و آزادی جامعه در همه عرصه ها دارد، پیشاهنگ "همه ملت" مبدل شده است، در مسیر حرکت خود، در دفاع از این یا آن جنبش و در دفاع از این یا آن طبقه، هرگز حتی برای یک لحظه هم نباید هدف اصلی خود یعنی استقرار سوسیالیسم و لغو مالکیت خصوصی را فراموش کند. حد موفقیت پرولتاریا در این امر را چگونگی رابطه بین تاکتیک و استراتژی و طراحی علمی آنها مبتنی بر واقعیتهای عینی و ضرورتها، هم در رابطه با جامعه مفروض و هم در رابطه با دوران تعیین میکند. مرحله انقلاب نیز در این راستاست که مورد دقت قرار میگیرد. مرحله انقلاب در هر لحظه تاریخی در جامعه ای مفروض نشان میدهد که پرولتاریا در کجا ایستاده است، به اتفاق کدام نیروها عمل میکند تا گامی به سوسیالیسم نزدیکتر گردد. استالین می‌گوید: «هر دفعه برای حکومت آماده میشود و بطرف آن میرود، نمیتواند به مسئله متفقین حقیقی خود توجه نکند... کسیکه خیال ندارد پرولتاریا را بطرف حکومت سوق دهد مسلما به متفقین پرولتاریا نیز نمی‌تواند علاقمند باشد.» (۳)

جنبش کارگری ـ کمونیستی، از زمانی که بنیان گذاشته شده، با دو انحراف اصلی راست و چپ در برخورد با مرحله انقلاب مواجه است. این دو انحراف با رسیدن سرمایه داری به آخرین مرحله خود یعنی امپریالیسم پیچیده تر شده، بیش از پیش رابطه مرحله دمکراتیک با سوسیالیسم ـ که لنین فرا روئی آنرا استادانه تشریح نموده ـ زمینه رشد بیشتری پیدا کرده بود. در جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه این دو انحراف ـ منشویسم (اپورتونیسم راست)، و تروتسکیسم (اپورتونیسم چپ) ـ از دو سو به نتایج واحدی می‌رسیدند، که پایه آن بی اعتمادی به نقش انقلابی دهقانان در انقلاب تشکیل میداد.

در حالیکه منشویکها در اطراف مرحله دمکراتیک انقلاب، خیمه و خرگاه خود را مستقر میکردند و از گذار آن به سوسیالیسم احتراز می‌نمودند، تا مبادا بورژوازی از انقلاب "برمد" و دامنه انقلاب محدود گردد، تروتسکی از فراز این مرحله "جهش" به سوسیالیسم را پیش میکشید.

لنین در برخورد با انحراف اول با مقایسه قطعنامه کنگره بلشویکها (که در لندن برگزار شد) و کنفرانس منشویکها (که در ژنو برگزار شد) می نویسد: «هر دو قطعنامه اظهار میدارند که انقلاب در حال وقوع است، برای ما فقط حکم نخستین گام را دارد که پس از آن دومی برداشته خواهد شد، ولی یکی از قطعنامه ها از اینجا این طور استنتاج می‌نماید که باید هرچه زودتر این گام نخستین را تمام کرد، جمهوری را بدست آورد، ضد انقلاب را بیرحمانه سرکوب کرد و زمینه را برای گام دوم مهیا نمود. ولی قطعنامه دیگر در اطراف این گام اول به اصطلاح به حاشیه روی و درازگوئی پرداخته و در اطراف آن (از استعمال عبارت مبتذل معذرت میخواهم) بمکیدن فکر مشغول میگردد. قطعنامه کنگره برای نتیجه‌گیری درباره وظایف مترقی طبقه پیشرو که هم در راه انقلاب دمکراتیک مبارزه مینماید و هم در راه انقلاب سوسیالیستی، اصول قدیمی و در عین حال تر و تازه مارکسیسم را درباره ماهیت بورژوائی انقلاب دمکراتیک) بعنوان مقدمه یا محل اول اختیار می‌نماید. ولی قطعنامه کنفرانس همچنان در همان مقدمه باقی مانده و آنرا نشخوار میکند و در اطراف آن اظهار فضل می‌نماید.» (۴)

و در برخورد با انحراف دوم می نویسد: «در پاسخ اعتراضات آنارشیستی مبنی بر اینکه گویا ما انقلاب سوسیالیستی را بتعویق میاندازیم خواهیم گفت: ما آنرا بتعویق نمیاندازیم، بلکه با یگانه وسیله ممکن و از یگانه راه صحیح، یعنی از همان راه جمهوری دمکراتیک، نخستین گام را بسوی آن برمیداریم. کسیکه بخواهد از راه دیگری سوای دمکراتیسم سیاسی بسوی سوسیالیسم برود، مسلما چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی به نتایج بی معنی و مرتجعانه ای خواهد رسید. اگر کارگرانی در موقع خود از ما بپرسند: چرا ما نباید برنامه حداکثر را اجرا نمائیم، ما در پاسخ خواهیم گفت توده های مردم که دارای تمایلات دمکراتیک هستند، هنوز از سوسیالیسم خیلی دورند، هنوز تضادهای طبقاتی نضج نگرفته است و هنوز پرولتاریا متشکل نشده است. صدها هزار کارگر در تمام روسیه متشکل بنمائید، همدردی نسبت به برنامه را در بین میلیونها کارگر تعمیم دهید ببینیم! سعی کنید این کار را انجام دهید و تنها به جملات پرسروصدا ولی توخالی آنارشیستی اکتفا نورزید ـ آنوقت فورا خواهید دید که عملی کردن این تشکل و وسعت این فرهنگ سوسیالیستی منوط است به اجرای هرچه کاملتر اصلاحات دمکراتیک.» (۵)

* هرچه زودتر این گام را برداشت.

www.iran-archive.com

انقلاب مداوم منشویکی تروتسکی در برخورد با دو انقلاب مدنظر بود. لنین تئوری انقلاب مداوم را که بوسیله اپورتونیست‌های انترناسیونال دوم مورد فراموشی قرار گرفته بود، دوباره در دوران جدید (دوران امپریالیسم) ارائه نمود.

نمونه‌ها متعددند ولی ما صرفاً به آن در رابطه با مسئله دید مرحله‌ای بسنده میکنیم: «ما از انقلاب دمکراتیک بلافاصله و به میزان نیروی خود، یعنی نیروی پرولتاریای آگاه و متشکل، گذار به انقلاب سوسیالیستی را آغاز خواهیم کرد. ما طرفدار انقلاب بلاانقطاع هستیم. ما در نیمه راه متوقف نخواهیم شد.» (۶)

لنین انقلاب بورژوا دمکراتیک را یک مرحله ضروری بدون وقفه جهت پیروزی انقلاب سوسیالیستی میدانست. او مراحل گوناگون مبارزه را جدا از هم نمیدانست و به طور مکانیکی آنها را از یکدیگر جدا نمیکرد. او به مداخله فعال طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک و پیشبرد آن تا پایان و گذار بلافاصله به مرحله سوسیالیستی تأکید میکرد. در مقابله با منشویکها که در انقلاب ۱۹۰۵ تحت عنوان «استبداد پرولتاریا» از سیاست بورژوازی دفاع میکردند، لنین مراحل انقلاب را بر اساس طبیعت خود متفاوت دانسته و تعیین سیاست بر اساس این مراحل را در ارتباط با آنها می‌دانست و نه بر اساس آرزوها. «... ما اکنون نه به منظور تسریع آن بلکه برای تحقق آن تا حد امکان سریع باید از تمام امکانات در جامعه استفاده کرد و تمام ضرورت‌ها و مناسبات در جامعه موجود در نظر گرفته شوند.» (۷)

لنین پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ ضمن جمعبندی تجارب این انقلاب در مورد گذار از انقلاب دمکراتیک به سوسیالیسم را با زحمت بیشتری تشریح نموده و این گذار را با اقدامات انتقالی چون کنترل کارگری، ترتیب دادن تمام بانکها در یک بانک، ملی کردن سندیکاهای سرمایه‌داری انحصاری ... به‌تصویر کشیده و مطرح نموده است. او می‌نویسد:

«از بجای دولت یونکرها و سرمایه‌داران یعنی بجای دولت ملاکین و سرمایه‌داران دولت انقلابی دمکراتیک یعنی بعبارت دیگر دولتی را قرار دهید که هرگونه امتیازی را بشیوه انقلابی براندازد و از اجرای انقلابی کاملترین دمکراتیسم نهراسد، خواهید دید که سرمایه‌داری انحصاری دولتی در صورت وجود یک دولت واقعاً انقلابی دمکراتیک بطور مسلم و ناگزیر گامی و حتی گامهائی است بسوی سوسیالیسم برداشته شده است! ... زیرا سوسیالیسم چیزی نیست جز گام بعدی که از انحصار سرمایه‌داری دولتی بجلو برداشته میشود. یا بعبارت دیگر: سوسیالیسم چیزی جز انحصار سرمایه‌داری دولتی نیست که بخدمت تمام مردم گذاشته شود و از این لحاظ دیگر انحصار سرمایه‌داری نبوده و رنگ سرمایه‌داری را از دست داده است ... در تاریخ عموماً و در زمان جنگ خصوصاً نمیتوان درجا زد. یا باید بجلو رفت یا بعقب. در روسیه قرن بیستم یعنی در کشوری که جمهوری و دمکراتیسم را از راه انقلاب بدست آورده است بدون گام برداشتن بسوی سوسیالیسم بدون انجام اقداماتی برای رسیدن به سوسیالیسم (اقداماتی که وابسته به سطح رشد و تکامل تکنیک و فرهنگ است و این سطح رشد و تکامل انجام آنها را ایجاب میکند ...)» (۸) بنابراین مشاهده میکنیم که لنین بدست اقدامات انتقالی برجسته نموده و ترسیم کرده است. کنترل کارگری را اقدامی سوسیالیستی برای مرحله سوسیالیسم ارزیابی کرده، علیرغم آن در مرحله دمکراتیک هستند، ولی ما آنها را چنین تعریف داده‌ایم. اما اساساً تنها اقدامی سوسیالیستی نیست، بلکه «گامی» است در راستای آن. لنین در این مورد با صراحت بیشتری تأکید میکند: «دمکراتهای انقلابی اگر واقعاً انقلابی و دمکرات باشند باید فوراً و بی‌تأمل قدم به پیش گذارند، بانکها، شرکتها و اتحادیه‌های سرمایه‌داران را مورد کنترل قرار داده و آنان را موظف به دادن حساب نمایند ... تدابیر بایستی با کنترل کارگری یعنی بشیوه دمکراتیک، توسط مردم و اتحادیه‌های کارمندان و کارگران و مصرف‌کنندگان و غیره را فراهم سازد» (۹) «کنترل یک بانک و ترکیب شدن تمام بانکها در یک بانک هنوز سوسیالیسم نیست، ولی قدمی بسوی سوسیالیسم است» (۱۰) لنین در جای دیگر نیز اضافه میکند: «اتحاد کارگران با دهقانان زحمتکش و استثمار شونده، حرب پرولتاریا را در نتیجه ملی کردن بانکها، برقراری کنترل کارگری و غیره به سوسیالیسم نزدیک میکند» (۱۱) دیدیم که تو ضیحی که دادیم خواهد داد که این تحریفات آشکار لنینیسم بر پایه تئوری مراحل انقلاب و درجا زدن در مرحله دمکراتیک انقلاب است.

پانزدهم متشد؟

من با این نویسنده مقاله «مرحله انقلاب ... » که در شماره ۲ «آمده است» نامه هم نظرم که «... ما در جمع‌بندی تجربه می‌آموزند که برخی طرح مسئله ... اساسی از مسئله را پیش میبرد» اما خود نویسنده مقاله هم به این امر که «از رفقای ... که در ریولتی حول مسائل استراتژیکی از جمله مرحله انقلاب ... مشاهده کرده‌اند» در حل مسائل پیچیده «در طرح صحیح مسئله» به انحراف عمیقی کشیده میشوند.

لنین در آثار متعدد دید صحیح چگونگی تعیین مرحله انقلاب را بدست میدهد و ما با عدم توجه به این مسئله

تعیین‌کننده‌ی ساختمان نیروهای طبقات جامعه را در استراتژی خواهند شد .

بارزترین انحراف در این زمینه برخورد مکانیکی اکونومیستی پلخانوفی مارکس در رابطه با تئوری تاریخی پیدایش فرماسیون‌هاست. در این برخورد مکانیکی، بعد از فئودالیسم بعد اقتصادی سرمایه‌داری وجود دارد. "دوره‌های انقلابی" عمر مرزی دارد. نتیجه طبیعی این برداشت انحرافی در پیش گرفتن صبر ایوب در رسیدن نوبت تاریخ و درماندن در دنباله "دوره‌های انقلابی" [illegible] است. لنین در مبارزه با این برداشت انحرافی است که می‌نویسد: "دوره‌ها باید در زمان [illegible] ایده‌آلیستی نیست تا اینکه وانمود کنیم همه چیز بدون فرازونشیب و مانند خط مستقیم به آرامی و هموار پیش میگیرد [illegible] ابتدا باصطلاح نوبت بورژوازی لیبرال و گرفتن امتیازات [illegible] از استبداد بود، سپس نوبت خرده‌بورژوازی انقلابی و جمهوری دمکراتیک و بالاخره نوبت پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی. این تابلو در مجموع کلی آن، بخوبی فرانسه‌ها در [illegible] مدت، برای یک دوره [illegible] (بعنوان نمونه در فرانسه از ۱۷۸۹ تا ۱۹۰۵) صادق و صحیح است، اما آدم باید صاحب [۱۲] قریحه در ماشینی‌کردن واقعیات باشد تا بر مبنای این تابلو، عرضی برای برنامه‌عمل در یک دوران انقلابی ارائه دهد"
بنابراین اگر نخواهیم [illegible] تاریخ خارج [illegible] باید کار را به همه فعالیتهای ما را بر محور تسخیر قدرت سیاسی با این اعتبار که مسئله اساسی هر انقلاب قدرت سیاسی است، متمرکز ساخته "برنامه عمل ما برای "دوره‌های انقلابی" مراحل نکنیم. و اگر بخواهیم در این صف [illegible] خارج از نوبت عمل کرد تنها به آنارشیسم و [illegible] نسبت قدرت سیاسی برای نیل به سوسیالیسم [illegible] در رابطه با [illegible] "اتفاق" چه نیروهایی علیه کدام نیروها باید بکوبیم.
مرحله انقلاب [illegible] براین توزیع طبقاتی نیروها و آرایش طبقاتی جامعه استوار است. وقتی لنین می‌گوید: پرولتاریا باید انقلاب دمکراتیک را به آخر برساند [illegible] توده دهقانان را بخود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبراً مغلوب و ناپیگیری بورژوازی را فلج سازد. پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را به انجام رساند [illegible] توده عناصر نیمه پرولتری اهالی را بخود ملحق کند تا بتواند نیروی مقاومت بورژوازی را جبراً درهم شکند و ناپیگیری دهقانان و خرده‌بورژوازی را فلج سازد." [۱۳] دقیقاً بر اساس تغییر مرحله انقلاب از دمکراتیک به سوسیالیسم را مشروط به تغییر آرایش طبقاتی جامعه می‌داند، نه مشروط به رشد تکامل مادی ـ فنی جامعه، ملی شدن تجارت خارجی، اجرای بند ج" و...
هرگاه آرایش طبقاتی جامعه بصورت اتحاد پرولتاریا با توده دهقانان "علیه حکومت مطلقه" باشد، مضمون انقلاب در مرحله دمکراتیک قرار دارد. و زمانی که در وضعیتی که این آرایش بر پایه اتحاد پرولتاریا "با توده عناصر نیمه پرولتر" پشت [illegible] دهقانان در مرحله دمکراتیک باشند، بلکه فقط به مرحله سوسیالیسم رسیده است. لنین در آثار متعدد دیگر نقش تعیین‌کننده مرحله انقلاب اشاره دارد نه به ذکر چند نمونه آن می‌پردازم:
ـ "چرا [illegible] مبارزه دمکراتیک [illegible] مبارزه سوسیالیستی نیست؟ چون کارگران فقط متحدین متفاوتی در [illegible] مبارزه دمکراتیک داشت. مبارزه دمکراتیک را کارگران بهمراه بخشی از بورژوازی بویژه خرده‌بورژوازی پیش می‌برند، از سوی دیگر مبارزه سوسیالیستی را کارگران علیه تمام بورژوازی به پیش می‌برند، مبارزه علیه بوروکرات و زمیندار [illegible] باید بهمراه تمام دهقانان، حتی دهقانان مرفه و متوسط انجام گیرد. از سوی دیگر، مبارزه علیه بورژوازی و بنابراین علیه دهقانان مرفه، فقط بهمراه پرولتاریای روستائی می‌تواند بصورت کامل انجام گیرد." [۱۴]
ـ سوسیال دمکراتها میگویند نه بهمراه تمام دهقانان علیه ملاکین و مامورین دولتی می‌جنگند، نه بعلاوه و آنهم تنها ـ پرولترهای ده و شهر باهم [illegible] علیه سرمایه می‌جنگند. مبارزه برای زمین و آزادی یک مبارزه دمکراتیک است، مبارزه برای برانداختن حکومت سرمایه یک مبارزه سوسیالیستی است." [۱۵]
ـ ابتدا با تمام "دهقانان" علیه سلطنت، علیه ملاکین و علیه تمامات قرون وسطائی، (تا اینجا انقلاب بورژوائی، بورژوا ـ دمکراتیک است) سپس با تمام عناصر نیمه پرولتر [illegible] علیه سرمایه‌داری و از آن جمله علیه ثروتمندان روستا، نزول‌خورها، محتکرین ـ از اینجا دیگر انقلاب به انقلاب سوسیالیستی بدل میگردد. کوشش برای کشیدن یک دیوار چینی مصنوعی بین این دو و جدا نمودن آنها بوسیله چیز دیگری بجز درجه آمادگی پرولتاریا و درجه اتحاد وی با تهیدستان روستا، بزرگترین تحریف مارکسیسم، مبتذل نمودن آن و گذاشتن لیبرالیسم بجای آن است." [۱۶]
ـ "در راه [illegible] تمام مردم و بویژه دهقانان ـ در راه آزادی کامل، در راه انقلاب پیگیر دمکراتیک، در راه جمهوری به پیش! در راه تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان ـ در راه سوسیالیسم به پیش!" [۱۷]
می‌توان با [illegible] ادامه داد. ولی [illegible] برای اثبات نقش تعیین‌کننده‌ی آرایش طبقاتی در بین مجموعه عوامل موثر در تعیین مرحله انقلاب [illegible] باشد. حال ببینیم [illegible] سازمان جنبش کارگری ـ کمونیستی ایران بالا در باره این

صورت استراتژی در آمده بود.

در رساله "مرحله انقلاب و نیروهای محرکه انقلاب" (شماره ۲۳) در توضیح مبانی طرح "لزوم استراتژی و تاکتیک" سازمان در این مورد میخوانیم: "برای تعیین مرحله انقلاب باید سطح تکامل جامعه، خصلت تضادها و آرایش طبقاتی در مجموع خود در نظر گرفته شود" (ص ۵ تاکید از ماست) مطالعه رساله اینجا مطلقاً نشان نمیدهد که در تعیین مرحله انقلاب، نقش تعیین کننده با کدام است. در این مورد صحبتی نمیکند و آن را غیر تعیینی میداند، منجر به آن میشود که گفته میشود: سطح تکامل جامعه، بمثابه شرط عمده ایرانی برای تعیین مرحله انقلاب تمرکز استفاده شده در آخرین تحلیل، عامل معینی میشود که تامین میشود در زیربنای اقتصادی برای اجتماعی: "تحول انقلابی ... در جامعه سرمایه داری پیشرفته، جائیکه مناسبات سرمایه داری در سطح انحصاری دولتی تمرکز یافته است ... تنها باید "تحول انقلابی" در مناسبات طبقات ساختمان آزاد کردن نیروی کار از قید سرمایه، آنچنان است که این "تحول انقلابی" یک "تحول سوسیالیستی" است. اما در جوامعی که تکامل اجتماعی مورد نظر چنین سطحی (سرمایه داری پیشرفته و انحصاری دولتی) نیست ... انجام اصلاحات ارضی دمکراتیک از بین بردن ساختارهای ماقبل سرمایه داری ... "تحولات انقلابی" بشمار میروند که خصلت دمکراتیک دارند" (همانجا تاکید از ماست) اگر به نتیجه گاه مطالعه در مورد امثال کشورهای ...نیم کشورهائی که به "سطح سرمایه داری پیشرفته" نرسیده اند ... این مسئله کاملاً روشن است. بی تردید ...! از صحت تاریخ خارج نشوید تا جامعه به "سطح سرمایه داری پیشرفته" برسد، یا "سرمایه داری انحصاری دولتی گسترش" یابد! تا "شرط عمده ایرانی" یعنی رشد سرمایه به آخرین مرحله آن، تامین گردد! آنگاه نوبتی هم باشد نوبت ماست. "آسیاب به نوبت" یعنی ... "تئوری مراحل"!

...پایه ... بین طبقات و منافع طبقاتی و آرایش طبقاتی همگی در کنار سطح تکامل جامعه جزء عوامل عینی و ابژکتیو اند که خارج از اراده و ذهن ما وجود دارند. ولی در نزد نویسنده مطالعه مذکور در بین این عوامل عینی "سطح تکامل جامعه" شرط عمده ابژکتیو است که در "آخرین تحلیل" "مرحله انقلاب را تعیین میکند". بنابراین ادعای نویسنده مطالعه که در صفحه ... مبنی بر اینکه، "برای تعیین مرحله انقلاب باید سطح تکامل جامعه، خصلت تضادها و آرایش طبقاتی در مجموع خود در نظر گرفته شود"، مطلقاً "صحت ندارد". علیرغم اینکه در "مجموع" "در نظر گرفته شدن" ... مبهم است، با معرفی "سطح تکامل جامعه" بعنوان عامل "ابژکتیو عمده" ادعای مبهم ... پایه ... در خواهد آمد. ترجمان مشرد این نظر در برنامه سال ۵۴ حزب توده در کنفرانس ملی حزب ... تائید شد، در رابطه با ایران سرمایه داری چنین است: "انقلاب در مرحله کنونی تاریخی رشد جامعه ... انقلاب ملی و دمکراتیک است" ... در رسالتش ... عنوان عجیبی را طرح میکند: واقعاً چرا در ایران سرمایه داری ... این انقلاب سوسیالیستی نیست؟! آیا سطح تکامل جامعه در تعیین مرحله انقلاب دارای نقشی منحصر است؟! مسلماً جواب منفی است. سطح تکامل جامعه و دیگر عوامل ... در تعیین مرحله انقلاب تا آنجائیکه با آرایش طبقاتی جامعه ارتباط پیدا میکنند، اهمیت دارند. سطح تکامل جامعه برای استقرار ساختمان نوین اقتصادی نقش کلیدی و تعیین کننده دارد. لنین برای طراحی مرحله انقلاب که موضوعی است مربوط به تعیین "حقیقی" پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی نه استقرار ساختمان نوین اقتصادی، هیچگاه پیرامون سطح تکامل جامعه و حد دوری یا نزدیکی این سطح تا "سرمایه داری پیشرفته و انحصاری دولتی" را شرط عمده ابژکتیو (عینی) نمیداند، بلکه او سطح تکامل جامعه "حد اقل پختگی" را مورد نظر داشت. در "دو تاکتیک" ... براثر ... در این باره میخوانیم، "لنین آموزش قرار رتبی انقلاب بورژوا - دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را بنیاد نهاد و پیش شرط های عینی روند انقلابی، برای سطح حد اقل پختگی به لحاظ تاریخی معین تکامل اجتماعی - اقتصادی و پیشرفت آمادگی ... طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی ایجاد میشدند." (۱۹۱)

وقتی در کنفرانس هفتم حزب سوسیال دمکرات روسیه در آوریل ۱۹۱۷ ریکوف از اعتقاد ... مبنی بر اینکه "برای ... در روسیه برای انقلاب سوسیالیستی وجود ندارد"، پشتیبانی نمود، لنین گفت: ریکوف میگوید: سوسیالیسم باید از سایر کشورهائیکه دارای صنایع پیشرفته ترند بسوی ما بیاید. اما اینطور نیست. نمی توان گفت چه کسی آغاز میکند و چه کسی پایان میدهد. این مارکسیسم نیست بلکه کاریکاتوری از مارکسیسم است." (۲۵)

وقوع انقلابات پرولتری و سوسیالیستی در "ضعیف ترین حلقه های" امپریالیسم از تزهای بنیادی لنینیسم و مطابق ... با واقعیات معاصر است. ... خود انقلاب اکتبر در کشوری با سطح رشد متوسط سرمایه داری در این مورد تجربه زنده ایست. پرواضح است که در روسیه انقلابی در مدت ۸ ماه سطح رشد روسیه نه تنها تکامل نیافت بلکه در این مدت ... بعلت ... جنگ جهانی اول و مبارزات حاد طبقاتی داخلی،

جامعه با "خطر فلاکت" نیز مواجه شد. اما انقلاب علیرغم چنین وضعیت آشفته اقتصادی و علیرغم شکستش در مرحله دموکراتیک وارد مرحله سوسیالیسم شد. چرا چنین شد؟ استالین در این مورد می‌گوید: این یک انقلاب جدید و انقلاب پرولتاریائی بود زیرا این انقلاب آخرین و چپ‌ترین فراکسیون بورژوازی امپریالیست یعنی حزب اس‌ارها و منشویکها را از فراز حکومت براند اخت تا اینکه حکومت جدید، حکومت پرولتاریا و حکومت شوراها را بوجود آورد." (۲۱)

از اکتبر به اینسو نیز اکثریت انقلابات سوسیالیستی نه در کشورهای "سرمایه‌داری پیشرفته" بلکه در جوامعی با سطح رشد متوسط سرمایه‌داری و بعضا در کشورهائی با ساختارهای نیرومند ماقبل سرمایه‌داری، رخ داده است، زاگلادین می‌نویسد: تا حال انقلابهای سوسیالیستی عمدتا در کشورهائی با سطح متوسط رشد بوقوع پیوسته‌اند. انقلابهای سوسیالیستی مسلما در آینده نیز با صف‌بندی جدید نیروها چه در مقیاس بین‌المللی و چه در مقیاس ملی در چنین کشورهائی اجتناب ناپذیر خواهد بود." (۲۲)

تاریخ نشان داده است که همه فرماسیونهای اقتصادی ـ اجتماعی بجز سوسیالیسم در بطن نظام قبلی خود پیدایش می‌یابند و رشد میکنند. نهادهای فئودالیسم در بطن برده‌داری، سرمایه‌داری در بطن فئودالیسم به وجود آمدند، و حتی در شرایط سلطه روبنای کهنه، بلحاظ اقتصادی، قبل از انقلابات سیاسی مسلط شدند. سرمایه‌داری برای براندا ختن فئودالیسم به یک جابجائی قدرت در روبنای سیاسی نیاز داشت. و این جابجائی قدرت استثمار فرد از فرد را از بین نبرده بلکه در شکل آن تغییر میدهد. اما نظام سوسیالیسم از این قاعده مستثناست. سوسیالیسم در نظام ماقبل خود پیدایش نمی‌یابد بلکه پس از انقلاب سوسیالیستی و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا بلحاظ اقتصادی می‌رود که خود را سازمان دهد. و این سازماندهی یک دوره کامل تاریخی را نیز در بر میگیرد. چهار سال بعد از انقلاب اکتبر یعنی در ۱۹۲۱ لنین در مقاله "درباره مالیات جنسی" اعلام میکند که هنوز جامعه به لحاظ سطح تکامل فنی ـ تولیدی و مادی به آستانه سوسیالیسم هم نرسیده است. لنین در همین مقاله اضافه میکند: "جمهوری شوروی "معنایش عزم راسخ حکومت شوروی به عملی ساختن انتقال به سوسیالیسم بوده و بهیچوجه معنایش قائل شدن جنبه سوسیالیستی برای نظامات اقتصادی موجود نیست". (تاکید از من) آری مسئله اساسی هر انقلاب قدرت سیاسی است: اما در نزد اکونومیسم و تفکر کهنه سازمان چنین نیست. مسئله اساسی انقلاب در نزد این تفکر اقتصاد است. تا جامعه به سطح "سرمایه‌داری پیشرفته و انحصاری دولتی" نرسد نمی‌توان از مرحله سوسیالیستی انقلاب سخن گفت. چون "شرط عمده ابژکتیف" هنوز تامین نیست. پس زنده باد اصلاحات اقتصادی، پس "روحانیت مبارز" به رهبری "امام" خمینی منابع را رشد دهید، تجارت خارجی را ملی کنید، "بندج" را به بهای جیم شدن دموکراسی اجرا کنید و...

و امروز نیز که بدنبال اجرای تحولات بورژوا دموکراتیک به رهبری اقشار و طبقات دموکراتیک در حاکمیت خلق می‌گردد (بند ۵ "طرح") ... و برای اینکه بتوان نعل را وارونه کوبید، بگذار "راستای سوسیالیسم" نیز بر ناصیه اش حک شود. لنین بارها هشدار داد که مارکسیستها مجاز نیستند به مطالبات و اقدامات بورژوا ـ دموکراتیک رنگ و لعاب سوسیالیستی بزنند. لنین در این باره تصریح می‌کند: "ما باید از مبارزه عمومی دموکراتیک و مبارزه عمومی دهقانان حمایت کنیم ولی در این مبارزه غیرطبقاتی ادغام نشویم. ما نباید هرگز این مبارزه را با شعارهایی چون "سوسیالیزاسیون" ایده‌آلیزه کنیم... اما از این اقدام انقلابی ـ دموکراتیک پشتیبانی می‌کنیم ولی این اقدام را سوسیالیزاسیون خواندن یک اتوپیای ارتجاعی خرده بورژوائی است که ما انرا کار سوسیالیستهای ارتجاعی میدانیم." (۲۳)

نیروهای محرکه و مرحله انقلاب

گفتم که پرولتاریا از انقلاب دموکراتیک از انرو استقبال میکند که به سوسیالیزم نزدیکتر شود. انقلاب دموکراتیک که برای منشویزم هدف است برای پرولتاریا به مثابه وسیله‌ای است که محمل های عینی و ذهنی فراروی به سوسیالیزم را فراهم میسازد. از این رو پرولتاریا به صرف اینکه انقلاب انقلاب سوسیالیستی نیست و محتوای اجتماعی ـ اقتصادی ان نیز بورژوایی است از ان دوری نمی جوید و ان را به طبقات دیگر واگذار نمیکند، بلکه پرولتاریا ضمن شرکت فعال در این گونه انقلابات باید تلاش کند که رهبری و هدایت عملی ـ سیاسی ان را نیز بدست گیرد. بنا بر این پرولتاریا از انقلاب دموکراتیک یک انقلاب پیگیر و پیروزمند را مد نظر دارد. انقلاب پیروزمند دموکراتیک نیز ان انقلابی است که به طرف سوسیالیزم بی وقفه گام بردارد. اما پرولتاریا در این راه تنها نیست و اساسا نمیتواند هم تنها باشد. نیروی محرکه انقلاب، ان نیرویی است که در پیروزی انقلاب ذینفع بوده و در به پیروزی رساندن ان نیز "استعداد" دارد.

تعیین نیروهای محرکه انقلاب نشان می دهد که متحدین حقیقی پرولتاریا در هر لحظه تاریخی مفروض کدامند. بدون تعیین نیروهای محرکه انقلاب نمیتوان به قلمرو ارایشی طبقاتی جامعه راه یافت. از اینرو تعیین نیروهای محرکه نه موخر بر تعیین مرحله انقلاب بلکه مقدم بر آنست. اما چگونه می توانیم بفهمیم که این یا آن نیروی اجتماعی جز نیروی محرکه انقلاب هستند یا خیر؟

"نیروهای محرکه انقلاب عبارتند از طبقات، گروهها و قشرهای اجتماعی که در دگرگونی اجتماعی را عملی می سازند. ترکیب نیروهای محرکه انقلاب مشروط بر پایه اقتصادی آنست، بخش پیشرو و مترقی جامعه، اکثریت عظیم آن در حل اختلاف موجود در شیوه معین تولید، در محو مناسبات تولید کهنه و تعویض آنها با مناسبات تولیدی جدید ذینفع است." (۲۴) بنابراین تعیین نیروی محرکه دارای پایه اکیداً عینی است یعنی بر پایه منافع اقتصادی طبقات و اقشار جامعه قابل تعیین است. اما باید دقت داشت که این "پایه اقتصادی" مستقیماً از مضمون اجتماعی ـ اقتصادی انقلاب اخذ نمیگردد. بعبارت دیگر نیروهای محرکه انقلاب "مستقیماً" متاثر از مضمون انقلاب نیست. و. ای. لنین می گوید: "جنبش رهائیبخش که از نظر مضمون اجتماعی ـ اقتصادی اش بورژوایی است، از لحاظ نیروهای محرکه اش چنین نیست. نیروهای محرکه این جنبش میتوانند نه بورژوازی بلکه پرولتاریا و دهقانان باشند. چگونه چنین امری امکانپذیر است؟ به آن علت که پرولتاریا و دهقانان بیشتر از بورژوازی از بقایای سرواژ رنج میبرند و نیاز بیشتری به آزادی و نابودی ستم ملاکین دارند. بالعکس خطر پیروزی کامل بورژوازی را تهدید میکند، یعنی پرولتاریا از آزادی کامل علیه بورژوازی بهره میجوید و هرچه این آزادی کاملتر باشد، هرچه نابودی حکومت ملاکین کاملتر باشد، استفاده از آن آسانتر خواهد بود." (۲۵)

"لنین ... با بررسی مسئله نیروهای محرکه انقلاب نکته اسلوبی فوق العاده مهمی را ذکر میکند و آن اینکه انقلاب میتواند از نظر مضمون خود یک چیز (بورژوائی) و از نظر نیروهای محرکه چیز دیگر (پرولتری ـ دهقانی) باشد بعلاوه او شدیداً با مخلوط کردن خصلت عمومی انقلاب از لحاظ اجتماعی ـ اقتصادی آن و مسئله نیروهای محرکه مخالف است. لنین میگوید: ... "مارکسیستها نمیتوانند این مسائل را با همدیگر درآمیزند و حتی نمیتوانند پاسخ به مسئله دوم را بدون تحلیل ویژه و مشخص، بلاواسطه از پاسخ اول استنتاج کنند." (۲۶)

"لنین تمام طبقات و اقشاری را که در چارچوب تاریخی مشخص دارای توان ترقیخواهانه هستند و بخصوص پرولتاریا و دهقانان را بعنوان نیروهای محرکه و خرده بورژوازی شهر و روستا را که بنابر موقعیت اجتماعی، منافع و شیوه زندگی با طبقات پیش گفته به تنگی پیوند خورده اند جزو خلق محسوب میکند." (۲۷)

بنابراین نیروی محرکه که با تحلیل "ویژه و مشخص" هم جامعه و هم دوران و بر پایه منافع عینی و اقتصادی (با تحلیل از ساخت اقتصادی جامعه) که برای "پیروزی کامل" بر نیروی ماند جامعه، مبارزه میکند، معلوم میشود. این نیروی ماند در جائی میتواند ملاکین و در جای دیگر بورژوازی باشد.

در اینجا تذکر یک موضوع را ضروری میدانم. هر جامعه ای در هر لحظه معین الزاماً در وضعیتی نیست که هر طبقه و یا قشر اجتماعی بر "پایه منافع اقتصادی" خود بعنوان نیروی محرکه عمل کند. یعنی ممکن است در جامعه وضعیتی خاص سیاسی بوجود آید که منطبق بر آرایش طبقاتی جامعه نباشد. طبقات و اقشار اجتماعی و حتی احزاب و جریانات سیاسی حتماً در هر لحظه مفروض منطبق بر منافع طبقاتی خود عمل نمیکنند و حتی چه بسا در نقطه مقابل منافع طبقاتی خود نیز عمل کنند. در همین گذشته نه چندان دور ما بنام طبقه کارگر در نقطه مقابل منافع این طبقه عمل کردیم. در جریان کمون پاریس دهقانان با وجود آنکه در پیروزی انقلاب دارای منافع عینی بودند اما نه تنها بعنوان نیروی محرکه در کنار طبقه کارگر قرار نگرفتند، بلکه در مقابل آن نیز ایستادند. پیشاهنگ حق ندارد که تعیین نیروی محرکه وصف انقلاب و ضد انقلاب را بر پایه این وضعیتهای خاص سیاسی بنا نهد. وظیفه پیشاهنگ اینست که وضعیت های سیاسی را بر آرایش طبقاتی جامعه و نیروهای محرکه انقلاب منطبق کند. تا چنین صف بندی شکل نگیرد و این انطباق صورت نگیرد و حداکثر تجمع و اتحاد در صف نیروهای انقلاب و حداکثر پراکندگی و کشتت در صف ضد انقلاب بوجود نیاید، صحبتی از پیروزی انقلاب هم نمیتوان نمود.

حال ببینیم تفکر کهنه با چه مندی نیروهای محرکه انقلاب را تعیین میکند.

در توضیح طرح استراتژی و تاکتیک سازمان در مقاله "مرحله انقلاب، نیروهای محرکه انقلاب" (کار ۳۲) درست در همان آغاز مقاله در بخش "طرح متد یک مساله" میخوانیم:

"طرح استرتژیک و تاکتیک ... "معتقد است:

انقلاب در کشور ما، به جهت سطح تکامل جامعه، خصلت تضادها و آرایش نیروهای بنائی آن کماکان در مرحله ملی و دموکراتیک قرار دارد".

"در طرح" تصریح شده است:

"... جامعه ما در عرصه های گوناگون حیات اجتماعی به یک تحول انقلابی ـ دموکراتیک در راستای سوسیالیزم نیازمند است."

"طرح" نتیجه میگیرد:

نیروهای محرکه انقلاب ملی و دموکراتیک ایران عبارتند از ...." (تاکیدات از من)

جالب است. چون "طرح ..." "معتقد" است انقلاب در کشور ما ... کماکان در مرحله ملی و دموکراتیک قرار دارد، "نتیجه" میگیرد، نیروهای محرکه انقلاب دموکراتیک عبارتند از ... "ببینید تفاوت ره از کجا تا کجاست ـ لنین ابتدا نیروهای محرکه انقلاب را بر پایه منافع عینی و اقتصادی طبقات تعیین کرده آرایش طبقاتی جامعه را که خارج از اراده و ذهن ما بطور عینی وجود دارد، مشخص میکند و سپس مرحله انقلاب را "نتیجه" میگیرد. اما "طرح" و مقاله نامبرده کاملا برعکس اول مرحله انقلاب را تعیین کرده، بعد نیروهای محرکه را از آن نتیجه میگیرند. و ادعا میشود "پایبندی "طرح ..." به متد لنینی (؟؟) تعیین مرحله انقلاب، به شناخت آن نیروهای اجتماعی انجامیده است که میتوانند وظائف انقلاب را انجام رسانند." (کار ۳۲ ص ۷، تاکیدات از من). شناخت نیروهای محرکه از روی مرحله انقلاب؟ خود مرحله انقلاب را چه عواملی تعیین میکند؟ چرا انقلاب ایران "کماکان" در مرحله دموکراتیک ملی قرار دارد؟ لابد به این اعتبار که هنوز به ابتدای صف تاریخ نرسیدیم. لابد به این اعتبار که "میهن ما از انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهمن ۵۷ سیر تکامل تاریخی انقلاب ملی ـ دموکراتیک خود را نتوانسته است به پایان ببرد" (همانجا ص ۷) ـ مقاله به حل بخشی از "وصایا"ی انقلاب مشروطیت بوسیله رژیمهای ارتجاعی ارتجاعی ـ بوروکراتیک و از بالا و مستقل از توده ها (شیوه پروسی ـ یونکری) که قطعا بر خصلت وظایف انقلاب بی تاثیر نیست، هیچ اشاره ای ندارد ـ پرسیدنی است که اگر سیر تحولات جامعه ایران سرمایه داری روزی از روزها بر اثر حدت مبارزه طبقاتی و تغییر آرایش طبقاتی و ... به مرحله سوسیالیزم پای نهد. بدون آنکه این مرحله "کماکان" دمکراتیک را به شیوه انقلابی ـ دمکراتیک (امریکایی) پشت سر بگذارد، طراحان "طرح ..." و نویسنده مقاله نامبرده چه خواهند کرد؟ آیا به صرف اینکه سطح رشد جامعه به "سطح سرمایه داری پیشرفته" و "انحصاری دولتی" نرسیده است و "وصایا"ی انقلاب مشروطیت به پایان نرفته، به طبقات اجتماعی اجازه جا به جایی و بی نزاکتی و تغییر صف بندی (که باز هم تاکید بطور عینی خارج از ذهن ما موجودیت دارند) را نمیدهند؟ محصول جبری برداشت شماتیک و غیر دینامیک از جامعه، طبقات، مبارزه طبقاتی، نیروی محرکه، آرایش طبقاتی و ... و نتیجتا غیر سیال دانستن مرز انقلاب دمکراتیک با انقلاب سوسیالیستی چیزی نیست جز تئوری مراحل.

اما عجیب ترین نظر پیرامون نیروهای محرکه را باید در نزد رفیق فرشید و در مقاله ایشان در بولتن ۴ جستجو کرد. ایشان مینویسند: "نیروهای محرکه انقلاب نه به دلخواه بلکه با شرایط عینی و ذهنی جامعه و با توجه به دوران تعیین میگردد." (تاکید از من) در مورد "شرایط عینی و دوران" با رفیق هم نظرم. اما در مورد عامل ذهنی رفیق در دو پاراگراف بالاتر عامل ذهنی را به دینگونه توضیح میدهند:

"نفوذ عمیق مذهب در توده ها، خرافات، جهل و بیسوادی، عدم آگاهی به منافع خود، سطح پایین سازمان یافتگی طبقه کارگر و نفوذ شدید ایدئولوژی های غیر پرولتری. یعنی چه؟ کارگر بیسواد، دهقان جاهل، خرده بورژوازی مذهب زده خرافاتی نمیتوانند نیروی محرک بوده و نقش محرکه داشته باشند؟ پس بیایید به جای سازمان دهی مبارزه پرولتاریا و توده ها با هدف کسب قدرت سیاسی (به این اعتبار که اساسی ترین مسئله هر انقلاب قدرت سیاسی است)، کار فرهنگی کنیم، کلاس های پیکار با بیسوادی دایر کنیم و ... چون جامعه ما به یک رنسانس در عرصه های فوق نیازمند است، نه به یک حکومت دمکراتیک ـ خلقی برای پایان دادن به این عقب ماندگی به جای مانده از اعصار و قرون*. جهل و عقب ماندگی و پراکندگی دهقانان عامل برجسته ای بود که ذهن تروتسکی را دائما میخلید و وی را به انکار نقش مترقی دهقانان در انقلاب دموکراتیک و "جهیدن" از این مرحله و استقرار "حکومت کارگری" سوق میداد.

من در همین قسمت از مقاله توضیح دادم که چگونه نیروهای محرکه انقلاب بر پایه اکیدا عینی و اقتصادی با عزیمت از ساخت جامعه، تعیین میشود. توضیح دادم که عقب ماندگی عامل ذهنی، میتواند طبقات

و اقشار اجتماعی را از مبارزه برای منافع طبقاتی خودشان دور ساخته و حتی در تقابل با آن قرار دهند ،
توضیح دادم که چنین وضعیتی یک حالت خاص سیاسی ایجاد میکند که منطبق بر آرایش طبقاتی جامعه نیست
و پیشاهنگ باید برای انطباق ایندو تلاش کند . توضیح دادم که تا این انطباق انجام نگیرد یعنی شرایط
عینی و ذهنی با یکدیگر در یک وضعیت انقلابی ترکیب نشوند ، صحبتی از پیروزی انقلاب نمیتوان نمود .
اما نمیتوان ضعف پیشاهنگ را در تغییر عامل ذهنی به حساب طبقات اقشار عقب مانده واریز کرد و مثلا دهقان
ایستاده در برابر کمون پاریس را از صف نیروهای محرکه خارج ساخت . این کار ساده کردن وظایف پیشاهنگ
و شانه خالی کردن از این وظایف است .

مند حزب توده ایران در تعیین نیروهای محرکه نیز بسیار تعجب آور است . همه نیروهایی که برای "
سرنگونی " مبارزه میکنند از " طبقه کارگر تا بورژوازی کوچک و متوسط تا بورژوازی لیبرال " میتوانند جزئی از
نیروهای محرکه انقلاب باشند . (به نامه مردم دوره هشتم شماره ۱۱۹ ص ۱ و ۲ مراجعه شود)

هژمونی و مرحلـــــــــه انقلـــاب

از جمله اغتشاشاتی را که تفکر کهنه در سازمان و جنبش اشاعه میدهد ، مسئله رابطه هژمونی و مرحلـــه
انقلاب یا به عبارت دیگر در هم آمیزی فرق بین انقلاب پیروزمند با مرحله انقلاب است .
هسته مرکزی تفکر راست در این رابطه که بر پایه " تئوری مراحل " و " اسباب به نوبت " قرار دارد ، ایـن
است که انقلاب دموکراتیک از آن صاحبانشان یعنی اقشار و طبقات غیر پرولتری و سوسیالیزم نیز از آن طبقه
کارگر . بنا بر این اگر هژمونی طبقه کارگر خدای نخواسته قبل از موعد مقرر بر جنبش تامین شد
دیگر چرا انقلاب ، دموکراتیک باشد ؟ پس زنده باد سوسیالیزم ! چرا منتظر بمانیم تا " وقتی بورژوازی دموکراتیک
یا خرده بورژوازی یک پله دیگر بالا برود " تا " شعار دیکتاتوری دموکراتیک را با شعار دیکتاتوری سوسیالیستـــی
پرولتاریا یعنی انقلاب کامل سوسیالیستی " " جابزنیم " .

رفیق خسرو در مقاله " درباره استراتژی و ... " در بولتن شماره ۱ مینویسد : " چرا حاکمیت کارگران و زحمتکشان
(؟) به رهبری پرولتاریا حتما انجام وظایف سوسیالیستی را در ابتدای کار در برابر خود قرار نخواهد داد " . (تاکید ـ
از من) و رفیق فرشید در بولتن ٤ همین مقاله را باین شکل طرح میکند که : " معنی ندارد که تنها از حاکمیت با
رهبری طبقه کارگر سخن بگوییم . مگر اینکه انقلاب سوسیالیستی منظور باشد . " (تاکیدات از من)

آشفته فکری تفکر کهنه را می بینید . از یک سو در اردوی منشویسم پشت به سوسیالیسم تقدیرگرایانه ، آنچنان بارو
بنه اش را در اطراف مرحله دموکراتیک بر زمین میکوبد که حتی هر نیم نگاهی به سوسیالیسم را با چماق تروتسکیسم تکفیر
میکند . و از سوی دیگر در مانده از درک قوانین ناظر بر فراروی انقلاب دموکراتیک به سوسیالیسم ، در اردوی تروتسکیسم ،
اراده گرایانه از فراز مرحله دموکراتیک میخواهد " بجهد " . این " یک تضاد زنده است " . این همان تضاد زنده ای است
که زمانی مارکس در نامه خود به شوایتزر درباره پرودون نوشت : " خرده بورژوازی ترکیبی است از ، یک سو و از سوی دیگر
... و در همه چیز او یک تضاد زنده است . "

همین " تضاد زنده است " که تفکر کهنه را از درک جمهوری دموکراتیک خلق در مانده میسازد .
روشن است . تفکر کهنه میگوید تا آنجائیکه رهبری انقلاب بوسیله اقشار و طبقات غیرپرولتری باشد انقلاب ، انقلاب
دموکراتیک است . و از آنجائیکه رهبری به پرولتاریا انتقال پیدا کند (که صد البته شرط لازم انقلاب سوسیالیستـــی
است) انقلاب دیگر وارد مرحله سوسیالیستی خود میشود .

من در مورد اینکه متدلنینی تعیین مرحله انقلاب اساسا ناظر بر کدام عامل تعیین کننده است ، قبل تر توضیـــح
دادم و در مورد اینکه جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر بعنوان هدف استراتژیک پرولتاریا در ایران
سرمایه داری هنوز سوسیالیسم نیست ، بطور مبسوط در بولتن توضیح داده شد . ضمن آنکه جای طرح آن در این
مقاله حاضر نیست ، در اینجا میخواهم مسئله هژمونی را در ارتباط با انقلاب مداوم و پیروزمند توضیح داده ، جایگاه
آن را در پروسه فراروئی مرحله دموکراتیک به سوسیالیسم روشن کنم .

فصل مشترک مرحله انقلاب و هژمونی ، اتحادهاست . با این تفاوت که اتحاد با کدام طبقات و اقشار اجتماعـــی
باشد مرحله انقلاب را تعیین میکند . اما اینکه نقش " فرادست " در این اتحادها برای کسب قدرت سیاسی باکی باشد
یا باکی هست ، موضوع هژمونی است . در هر دو مورد پرولتاریا رسیدن به سوسیالیسم را مد نظر دارد .

شرکت پرولتاریا در جنبشهای دموکراتیک، کمک به طبقات و اقشار غیرپرولتری برای تحقق مطالباتشان، پشتیبانی از هر جنبش دموکراتیک، بخاطر آن نیست که پرولتاریا با خیرات و دستگیری دیگران بخواهد در آخرت، خود را به بهشت موعود نزدیکتر کند بلکه فقط از آن روست که در همین دنیا به بهشت یعنی سوسیالیسم نزدیکتر شود. پرولتاریا در تحقق این هدف و نزدیک شدن به آن حتی ابا ندارد که از بورژوازی در برابر سوسیالیسم خرده بورژوائی نارودنیکها دفاع کند. به همین اعتبار و برای نیل به سوسیالیسم است که پرولتاریا باید خود را در راس جنبش همگانی قرار دهد، و بدون اینکه در "نیمه راه" متوقف شود "بی وقفه" پیش رود، پرولتاریا انقلاب دموکراتیک را حتی زمانیکه برای "آزادی جامعه بورژوائی" می رزمد، تنها از این دریچه، یعنی انقلاب مداوم می نگرد.

اما شرط ضروری برای اینکه انقلاب دموکراتیک پیگیر و مداوم باشد و به سوسیالیزم فرا روید و در بین راه متوقف نشود در چیست؟ در هژمونی پرولتاریا. چون مسئله اساسی هر انقلاب قدرت سیاسی است.

امروز هم تفکر کهنه در سازمان و هم حزب توده مدعی هستند که انقلاب ایران یک پروسه با دو مرحله است. اما وقتی به پلاتفرم و استراتژی آنها مراجعه می کنی میبینی که عملا انقلاب ایران را به دو پروسه تقسیم میکنند. لنین در جامعه ای چون جامعه روسیه که روبنای فئودالی بر آن حاکم بود و الزاما "دو جنگ اجتماعی" در فراراه آن قرار داشت از وحدت دو مرحله در یک پروسه واحد سخن میگوید. لنین مینویسد: "مضمون انقلاب در روسیه معاصر را مبارزه بین دو نیرو تعیین نمیکند، مضمون این انقلاب را دو جنگ اجتماعی ماهیتا متفاوت تشکیل میدهد. یکی جنگی در داخل نظام استبدادی ـ فئودالی کنونی و دیگری جنگی است در چارچوب نظام بورژوا دموکراتیک ـ که اینک شاهد شکل گیری آن هستیم. یکی مبارزه در راه آزادی (آزادی جامعه بورژوایی)، دموکراسی، یعنی مبارزه همه مردم در راه حاکمیت خلق، دیگری مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر علیه بورژوازی برای برقراری سوسیالیزم در جامعه." (۲۹) اما لنین با تئوری مراحل مرزی روشن دارد و بین این "دو جنگ" دیوار چین نمیکشد و درست در ادامه گفته فوق میگوید: "بدین ترتیب، وظیفه سخت و مشکلی بر دوش سوسیالیسم است. وظیفه پیشبرد دو جنگ بطور همزمان." (۳۰) چگونه "دو جنگ بطور همزمان" پیش خواهد رفت که انقلاب را اگرچه در دو مرحله و در یک پروسه واحد به سوسیالیزم هدایت میکند؟ لنین ادامه میدهد: "ترس از طرح شعار دیکتاتوری انقلابی ـ دموکراتیک پرولتاریا و دهقان کاستن از اهمیت شرکت و رهبری پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک پوچ و ارتجاعی است." (۳۱) شاخص تفاوت انقلابات بورژوا ـ دموکراتیک کلاسیک با انقلابات دموکراتیک طراز نوین معاصر در همین نکته نهفته است. یک پروسه واحد برای انقلاب ایران را باید در امر رهبری طبقه کارگر و مطالبات انتقالی جستجو کرد. یک پروسه واحد [illegible]

چرا در جامعه ای با "دو جنگ اجتماعی" با روبنای فئودالی، در جامعه ای با دو نظام یکی "نظام استبدادی ـ فئودالی" و دیگر نظام بورژوائی در حال "شکل گیری"، پیشبرد "دو جنگ بطور همزمان" به رهبری طبقه کارگر و استقرار دیکتاتوری انقلابی ـ دموکراتیک کارگران و دهقانان موضوعیت دارد و حتی "کاستن" اهمیت رهبری پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک پوچ و ارتجاعی است ولی در ایران سرمایه داری نه با نظام استبدادی ـ فئودالی، نه با نظام بورژوائی، در حال "شکل گیری" بلکه با نظام شکل گرفته استبدادی ـ بورژوائی، این مسائل در نزد تفکر کهنه محلی از اعراب ندارد؟ و چرا تنها "کاستن" بلکه انکار اهمیت رهبری پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک ایران، پوچ و ارتجاعی نباشد؟

در ایران حکومت بورژوائی حاکم است. پرولتاریا در همان نخستین گام یعنی در مرحله سرنگونی با بورژوازی روبروست و با سرنگونی رژیم در واقع بخشی از بورژوازی را به زیر میکشد. در نتیجه راه حل های بورژوا ـ دموکراتیک برای "آزادی جامعه بورژوائی" در ایران موضوعیت ندارد. زیرا در ایران جنگ علیه نظام استبدادی ـ فئودالی موضوعیت ندارد. در چنین جامعه ای آیا حتی دموکراتترین نیروهای غیرپرولتری سرکار آیند در پروسه فراروئی انقلاب دموکراتیک به سوسیالیسم سکته و وقفه ای ایجاد نخواهد شد؟ همه آن تحولات بورژوا دموکراتیک که در بند ۵ طرح استراتژیک سازمان آمده است اگر هم در حاکمیت خلق به رهبری اقشار و طبقات غیرپرولتری بطور کامل متحقق گردند چیزی فراتر از رفرم بدست نمیآید و هرگز جامعه و انقلاب را از چارچوب سرمایه داری بیرون نمیبرد. گرایش سوسیال دموکراسی در این بند موج میزند. با تحولات بورژوا ـ دموکراتیک در ایران سرمایه داری به رهبری اقشار و طبقات غیرپرولتری در راستای سوسیالیسم (؟!) اساس و بنیاد فکری طراحان و مدافعین این بند را همان راه رشد غیرسرمایه داری با رهبری غیرپرولتری تشکیل میدهد. و جالب اینست که نام آن را هم گذاشته "شرط ضروری پیروزی".

مطلقا چنین نیست. انقلاب پیروزمند دموکراتیک به سوسیالیسم ره می سپارد و رفتن به سوسیالیسم هم یک امر آگاهانه‌ای است که در قدرت هیچ طبقه‌ای بجز پرولتاریای تحت رهبری پیشاهنگ اش یعنی حزب کمونیست نمیتواند باشد. دیگر نیروهای اجتماعی زمانی به این راه کشیده میشوند که به قول لنین زمین زیر پایشان بوسیله پرولتاریا داغ شده و به سطح پذیرش برنامه پرولتاریا ارتقا یابند. چرا؟ چون "لازمه هر پیروزی، سازماندهی، آگاهی سیاسی در عمل و تمرکز در عمل" است و این را هم باید فقط در نزد طبقات اصلی جامعه اعم از پرولتاریا یا بورژوازی جستجو کرد. اقشار و طبقات میانی یا سانتر جامعه فاقد چنین خصوصیاتی هستند. چرا که در بین دو آتش قرار دارند. لنین می نویسد: "فرد ریک انگلس به درس آموزی از تجربه تاکید میکند، تجربه‌ای که تا اندازه‌ای در شورشهای دهقانی قرن شانزدهم و انقلاب ۱۸۴۸ آلمان به علت گسیختگی عمل و عدم تمرکز ستمدیدگان، به علت وضعیت زندگی خرده بورژوازیشان مشترک بود. با بررسی این موضوع از این نقطه نظر به این نتیجه خواهیم رسید که یک اکثریت صرف توده‌های خرده بورژوا هیچ چیز را نمیتواند تعیین نماید... (آنها) تنها زمانی میتوانند سازماندهی، آگاهی سیاسی در عمل و تمرکز عمل را (که لازمه هر پیروزی است) بدست آورند که یا توسط بورژوازی و یا پرولتاریا رهبری شوند." (۳۲)

جا دارد بپرسیم مرفهایی که مخالف طرح صریح هژمونی پرولتاریا بر انقلاب دموکراتیک اند به بهانه‌هایی چون، در آن صورت انقلاب سوسیالیستی خواهد بود، نه دموکراتیک و یا اینکه، پس بقیه اقشار و طبقاتی که نیروی محرکه انقلاب اند چی؟ آنها هم خواهان پیروزی اند. (بولتن ٤ رفیق فرشید) — آیا هم انقلاب و هم اقشار میانی را به بورژوازی واگذار نمیکنند؟ آیا در صورت عدم تامین هژمونی پرولتاریا و عدم تحقق مطالبات انتقالی در پروسه انقلاب وقفه ایجاد نمیشود و عمده انقلاب دو پروسه‌ای نخواهد شد؟ وقتی تحولات بورژوا — دموکراتیک در حاکمیت خلق به رهبری نیروهای غیرپرولتری "پیروزی" قلمداد میشود آیا محق نیستم بگویم انقلاب دموکراتیک برای طراحان "طرح..." و مدافعین آن نه وسیله بلکه هدف است؟ آیا تئوری مراحل شاخ و دم دارد؟ به اعتقاد من بند ٥ "طرح..." (مقصد روی این بند صحبت میکنم) برای اینکه از این بن بست موجود رها شود، باید اولا، مطالباتی چون درهم شکستن ماشین سیاسی دولتی، تسلیح توده‌ای، کنترل کارگری و توده‌ای... با قید انجام فوری به آن اضافه شود. ثانیا به شرط ضرورت پیروزی انقلاب و در راستای سوسیالیزم انجام گرفتن اقدامات فوق به رهبری پرولتاریا و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق بمثابه دیکتاتوری انقلابی — دموکراتیک کارگران و دهقانان تلقی گردد.

در اینجا ایذکر این نکته را ضروری میدانم. رفرشید در بولتن ٤، درهم شکستن ماشین دولتی را یک اقدام سوسیالیستی تلقی کرد که مربوط به مرحله سوسیالیسم است و امروز در برنامه‌ها برای مرحله دموکراتیک نباید راه یابد.

البته اگر منظور از درهم شکستن "نابودی بیدرنگ" دستگاه دولتی کهنه باشد با رفیق هم نظرم، ولی اگر در هر نوع شکستن را محکوم بدانند در اینصورت مسلما اشتباه میکنند و حق هم دارند که اشتباه کنند. چون انقلاب دموکراتیک ایشان قرار نیست به سوسیالیسم فرا روید. لنین در چگونگی درهم شکستن ماشین دولتی می نویسد:

"از نابودی بیدرنگ و سرتاسری و قطعی دستگاه دیوانسالاری سخنی هم نمیتواند در میان باشد. چنین انتظاری خیالبافی است. ولی درهم شکستن فوری ماشین دیوانسالاری سابق و آغاز بیدرنگ ساختمان ماشین جدیدی که بتواند هرگونه دیوانسالاری را کم کم بهیچ برساند خیالبافی نیست بلکه تجربه و آزمون کمون است." (۳۳)

لنین در ضرورت درهم شکستن ماشین دولتی کهنه نیز چنین توضیح میدهد "جایگزینی ابزار سرکوب قدیمی، پلیس بوروکراسی، ارتش دائمی با تسلیح همگانی مردم، با یک میلیشیای حقیقتا همگانی تنها راهی است که برای کشور حد اکثر امنیت در مقابل برگشت سلطنت را تضمین کرده و حرکت استوار، سیستماتیک و نتیجه بخش بسوی سوسیالیسم را قادر میسازد." (۳٤)

فقط کسی که بخواهد در مرحله دموکراتیک جا خوش کند و از رفتن "بسوی سوسیالیسم" بترسد، از درهم شکستن ماشین دولتی، هراس دارد. درهم شکستن ماشین دولتی را نه لنین و بلشویکها (که رفرشید معتقد است در اسناد حزب بلشویک تا قبل از انقلاب سوسیالیستی اثری از این بند یافت نمیشود) بلکه قبل از لنین و بلشویکها بوسیله مارکس با درس آموزی از تجارب انقلابات دموکراتیک قرن ۱۸ و ۱۹ تئوریزه شد. و در نخستین سند برنامه‌ای کمونیستها یعنی "مانیفست" نیز منظور شد. تجربه کمون پاریس در این میان نقش ویژه‌ای داشت.

چرا نفکر کهنه اینگونه آشنا را نسبت به سرنوشت انقلاب و سراحی راه پیروزی آن بی مسئولیتی به خرج میدهد چون معتقد است: "امروزه بدلیل حضور نیرومند سوسیالیسم جهانی، بازگشت ناپذیری انقلاب حتی قبل از محو این پایه‌های مادی (پایه‌های مادی برای احیای سرمایه‌داری) امکان پذیر است (؟ !) (بولتن ٤ رفرشید ۰ تاکیدات از من) پس رفقا راحت بخوابید شهر در امن و امان است! انقلاب از قبل روئین تن شده است!

خصلت انقلاب دموکراتیک ایران

مقاله "مرحله انقلاب ۰۰۰" (کار ۳۲) در توضیح و تشریح خصلت انقلاب ایران که در "طرح ۰۰۰" ملی ـ دموکراتیک ارزیابی شده است، بطور خلاصه دلایل زیر را اقامه میکند ۰ الف) تضاد خلق با امپریالیسم بر اثر انقلاب بهمن حل نشده و "قطع وابستگی اقتصادی کشور به امپریالیسم همچنان از اهداف محوری انقلاب میباشد. واژه ملی در طرح استراتژی و تاکتیک سازمان بیانگر جایگاهی است که مبارزه ضد امپریالیستی، و انجام کامل وظائف ضد امپریالیستی، در انقلاب مردم ما کماکان دارا است ۰ " ب) امپریالیسم جهانی، در زمره عمده‌ترین دشمنان مردم ایران قرار دارد " ۰ ج) تهدیدها و توطئه‌های "دولت ریگان، مانند طرح درگیریهای منطقه‌ای ایران را نیز مانند کشورهای آنگولا، نیکاراگوئه، افغانستان و ۰۰۰ "تهدید میکند ۰

آری خطاست اگر تصور شود تضاد خلق با امپریالیسم در انقلاب بهمن حل شده است، خطاست اگر تصور شود قطع وابستگی اقتصاد کشور به امپریالیسم همچنان از اهداف محوری انقلاب نیست ۰ اما خطای محض است که این تضاد وابستگی از نظام اقتصادی ـ اجتماعی یعنی سرمایه‌داری منتزع گردد ۰ خطای محض است اگر تصور شود مبارزه برای حل این تضاد و قطع وابستگی اقتصادی، مبارزه همه است علیه امپریالیسم ۰ تا زمانیکه نظم سرمایه‌داری در ایران وجود دارد وابستگی نیز جزلا یتجزای آنست ۰ قطع این وابستگی بدون درهم ریختن این نظم معنایی ندارد ۰ بورژوازی بعنوان یک طبقه حتی لایه‌های به اصطلاح "ملی" آنهم ـ که جزئی از ملت ـ اند اما جزء خلق محسوب نمیشوند ـ در این مبارزه نه تنها سهمی ندارد بلکه خود حامل این وابستگی بود ۰ و آن نیروی اجتماعی را تشکیل میدهد که امپریالیسم با اتکا به آن، جامعه را به انقیاد میکشد ۰ این لایه‌های به اصطلاح "ملی" طبق تحلیل همین مقاله (کار ۳۲)، "منافع خود را علیرغم برخی شرط و شروط اساسا در حفظ وابستگی اقتصادی کشور به امپریالیسم (که در جامعه ما همین قطع وابستگی اقتصادی مطرح است نه استقلال سیاسی یا ملی) و شراکت در سیستم جهانی سرمایه‌داری جستجو میکند و هم الزاما و حتی علیرغم برخی تضادها به هنگام نضج و در روند جنبش انقلابی ۰۰۰ بیش از پیش خود را تحت حمایت اردوگاه امپریالیسم قرار میدهد و از نظر اجتماعی نیز پایگاه امپریالیسم در کشور بدل میشود (ص ٦ تاکیدات از من) ۰ بنابراین در ایران سرمایه‌داری که در آن حکومتی نسبتا مستقل از امپریالیسم* ولی بورژوائی حکومت میکند قطع وابستگی اقتصادی در آمیخته با نظم سرمایه‌داری، در صدر وظائف قرار دارد ۰ مبارزه علیه این وابستگی مبارزه همه ملت علیه امپریالیسم، مبارزه همه نیروهای "ملی" علیه امپریالیسم نیست ۰ بورژوازی ایران از هر نوع بنا به کدام تضاد با امپریالیسم میخواهد با رژیم غیر وابسته به انحصارات سر شاخ شود؟ اگر با امپریالیسم تضاد دارد تضادش با رژیم چه میتواند باشد و اگر تضاد با امپریالیسم ندارد که دیگر جای حرفی نیست ۰

همچنین خطاست اگر تصور شود امپریالیسم از توطئه و تهدید علیه انقلاب ایران و دیگر خلقهای جهان از فشارهای اقتصادی تا تهدید به درگیریهایی از قبیل "درگیریهای منطقه‌ای" و یا "جنگ محدود هسته‌ای در اروپا" و ۰۰۰ دست بردارد ۰ اما خطای محض است اگر تصور شود با چنین توطئه‌ها و تهدیدها "هر جنبش انقلابی واقعی و هر انقلاب واقعی در میهن ما لزوما خصلت ملی ۰۰۰ خواهد داشت ۰ (کار ۳۲ ص ٦) یعنی چه؟ اگر انقلاب ایران خصلت خلقی داشته باشد در آن صورت "واقعی" نیست؟

---

* ماجرای ایران گیت هنوز نه دلیلی بر وابستگی رژیم ولایت فقیه به انحصارات و عدم استقلالش، بلکه دلیل محکمی است بر ورشکستگی آن تئوری هائیکه میخواست از رژیم ولایت فقیه "مستقل" و "ضد امپریالیست" تخته پرشی برای پریدن به سوسیالیسم بسازد ۰ دلیل شکست آن تئوری هائیست نسبت به "ضد امپریالیسم" و مبارزه "ضد امپریالیستی" که آن فجایع را به بار آورد ۰

سایه تهدید امپریالیسم جهانی بویژه امپریالیسم امریکا بر سر همه خلقهای جهان گسترده است. توطئه "جنگ هسته‌ای محدود در اروپا تنها محدود به اروپا نمیشود، بلکه از سوسیالیسم پیشرفته تا سرمایه‌داری پیشرفته، از کشورهای "جهان سوم" تا آدمخواران قصر جنگلهای آمازون را تهدید میکند. در یک کلام هستی و زندگی در روی کره ارض را تهدید میکند. بنابراین با عزیمت از این نقطه همه انقلابات در همه کشورها خصلت ملی پیدا خواهد کرد.

مقاله نامبرده با ردیف کردن پارامترهای فوق الذکر بزور میخواهد نتیجه بگیرد که انقلاب ایران خصلت ملی دارد و چون تفکیر منطق به ته دیگ می‌خورد، هرگردی گرد میشود و هر مبارزه ضد امپریالیستی بیان خصلت ملی انقلاب میگیرد. در حالیکه هر جنبش ضد امپریالیستی ضرورتاً یک جنبش ملی نیست.

با تلاشی سیستم استعماری و سلطه نو استعماری بر کشورهای تحت ستم، یعنی اعمال سلطه از کانال اقتصادی، نتیجتاً مبارزه با این شکل نو استعماری بر بستر مبارزه با طبقات بهره‌کش و استثمارگر داخلی هر کشور که منافعشان در ارتباط با امپریالیسم و انحصارات تامین میشود، جاری میگردد. این مبارزه برخلاف دوران کهن که در جهت تامین استقلال سیاسی و ملی کشورها سیر میکرد. اکنون خود را در رویاروئی و برخورد با نظام سیاسی و اقتصادی مسلط بر کشورها بعنوان عامل وابستگی نشان میدهد. ایران در زمره کشورهایی بوده و هست که شکل سلطه استعمار کهن را بخود ندیده و مبارزه برای قطع وابستگی همواره علیه نظام اقتصادی ـ اجتماعی مسلط بوده و طبقات حاکم را نشان گرفته و میگیرد.

مختصات آن دسته از انقلابات دموکراتیک را که دارای خصلت ملی میباشند، میتوان برای کشورهایی دانست که: ۱ ـ هنوز کشور به استقلال سیاسی و ملی دست نیافته باشد، یعنی مستعمره یا نیمه مستعمره باشد. ۲ ـ کشور تحت اشغال بیگانه باشد. ۳ ـ کشور به لحاظ ساختی و اقتصادی "عقب مانده" و توده اصلی آن از دهقان باشد. یعنی ماهیت انقلاب ضد فئودالی باشد. ۴ ـ بورژوازی که از متن نظام اقتصادی عقب مانده پا میگیرد جزء نیروی محرکه انقلاب است.

مختصات فوق، هر انقلاب رهائیبخش را مضمون بورژوا ـ دموکراتیک با خصلت ملی می‌بخشد. در این رابطه لنین مینویسد: "کوچکترین شک و تردید در این نکته نیست که هر جنبش ملی میتواند فقط جنبش بورژوا ـ دموکراتیک باشد، چونکه توده عمده سکنه کشورهای عقب مانده از دهقانان تشکیل میشود که نماینده مناسبات بورژوا ـ سرمایه‌داری هستند." ۳۵

بی شک ایران در مرحله کسب استقلال ملی نیست. تحت اشغال بیگانه نیست. کشوری "عقب مانده" که "توده عمده سکنه" آن دهقانان باشد نیست. کشوری "عقب مانده" که سمت اصلی تحولات آن ضد فئودالی باشد نیست و بورژوازی نیز منفعاً جزء نیروهای محرکه انقلاب نیست. همه این موارد به انقلاب ایران خصلت خود ویژه‌ای میبخشد. در ایران سرمایه‌داری مسلط است، قدرت از اوایل دهه ۴۰ بطور کامل در دست بورژوازی است. در مرحله سرنگونی بخشی از بورژوازی سرنگونی میشود، در نتیجه انقلاب ایران دارای بارزترین ضد سرمایه‌داری است. هم به این اعتبار و هم به اعتبار ترکیب نیروهای محرکه و هم به اعتبار اشکال مبارزه در ایران (اعتصاب و قیام) که اشکالی پرولتری هستند انقلاب ایران دارای خصلت عمیقاً خلقی ـ دموکراتیک است. این ادعا بر پایه کدام متد و کدام تجربه استوار است؟

همه انقلابهائیکه در شرایط مختلف روی میدهند دارای خصایص ویژه‌ای هستند که مشروط به خصلت تضاد اصلی جامعه است. چرا که نیروهای محرکه انقلاب که بر مبنای منافع عینی و اقتصادی طبقات توضیح داده میشوند، زمانی تعیین آن از دقت ملی برخوردار است که این منافع بر پایه تضاد اصلی جامعه بررسی شود. در این صورت بسته به نوع تضاد اصلی جامعه و نیروهای محرکه متاثر از خصلت این تضاد، خصلت یک انقلاب مورد تعیین قرار میگیرد.

از جمله موارد اختلاف پلخانوف و لنین، متد تعیین خصلت انقلاب روسیه بود. پلخانف در تعیین خصلت انقلاب روسیه تنها از محتوای عام اجتماعی ـ اقتصادی انقلاب و وظائف بورژوا ـ دموکراتیک انقلاب حرکت میکرد اما لنین ضمن دقت بر این محتوا و وظائف انقلاب بر ویژگیهای خاص انقلاب روسیه که آن را با انقلابات کلاسیک بورژوا ـ دموکراتیک متمایز میساخت، تاکید میکرد و خصلت انقلاب را از این ویژگی نه وظائف و مضمون انقلاب نتیجه میگرفت. پلخانف بر این اعتقاد بود که یا رومی روم یا زنگی زنگ. یعنی انقلاب یا بورژوایی

میساخت تائید میکرد و خصلت انقلاب را از این ویژگی نه وظائف و مضمون انقلاب نتیجه میگرفت . بلخانف بر این اعتقاد بود یا روی روم یا زنگی زنگ . یعنی انقلاب یا بورژوائی است یا سوسیالیستی . بلخانف برای مشروعیت دادن به این نظر خود که فاقد عنصر تحولات نوین دوران جدید و وضعیت ویژه روسیه بوده ، دست به دامان انترناسیونال دوم شده ، مینویسد: " انقلاب در روسیه بورژوائی است یا سوسیالیستی ؟ دائوتسکی میگوید این نحوه طرح سوال درست نیست، این نحوه کلیشه ای، قدیم است. [illegible] روسیه یک انقلاب سوسیالیستی نیست، لیکن انقلاب روسیه یک انقلاب بورژوائی هم نیست ، چرا که، بورژوازی یکی از نیروهای محرکه روسیه را تشکیل نمیدهد " ۳۶ علت اینگونه سیاه و سفید کردن در نزد بلخانف " نحوه کلیشه ای تدیم " و ندیدن بروز و پیدایش ویژه گیها نوین و پیدایش انقلابات انتقالی، و عزیمت از محتوای اجتماعی انقلاب و هدف های بلا فاصله آن بود . لنین در مورد انقلاب ۱۹۰۵ روسیه میگوید: " ویژگی انقلاب روسیه این است که از نظر محتوای اجتماعی اش یک انقلاب بورژوا دمکراتیک اما در متد مبارزه اش یک انقلاب پرولتری بود . انقلاب بورژوا دمکراتیک بود زیرا که هدفهای بلا فاصله ای که می توانست مستقیما و به نیروی خود برحاصل گردد ـ جمهوری دمکراتیک ، روزانه کار ۸ ساعت و مصادره املاک بزرگ اشراف بود . تمام چیزهایی که انقلاب بورژوایی فرانسه در ۹۳ـ۱۷۹۲ تقریبا بطور کامل تحصیل کرد .

در عین حال انقلاب روسیه یک انقلاب پرولتری بود ، نه فقط از این نظر که پرولتاریا نیروی رهبری کننده و پیشاهنگ جنبش بود بلکه همچنین از این نظر که سلاح مبارزاتی خاص پرولتاریا یعنی اعتصاب ابزار اصلی بحرکت در آورنده توده ها و مشخص ترین پدیده در برپایی موجی شکل وقایع تعیین کننده بود" ۳۷ نقش برجسته نیروهای محرکه و اشکال مبارزاتی در تعیین خصلت یک انقلاب در همین دو نقل قول بنحو مقنعی روشن است . زاکلادین در همین رابطه مینویسد: " ما هنگام توصیف انواع مختلف انقلابها ، از فرمولهای مختلفی استفاده میکنیم که غرائد امان مبنای خاص خود را دارد . هنگامی که بصور نمونه در مورد اشکال اساسی انقلابها سخن میگوییم ، از عباراتی که بازتاب دهنده مضمون اجتماعی ـ اقتصادی آنها است ، یعنی انقلابهای بورژوایی و سوسیالیستی استفاده میکنیم . اما هنگامی که سخن از تعیین انقلابهای نوع بینابینی و یا انتقالی به میان میاید ، اوضاع بر منوال دیگر است . اصطلاح "انقلاب خلقی" بیانگر روند انقلابی، بر حسب نیروهای محرکه آن و نه بر حسب مضمون اجتماعی ـ اقتصادی اش است" . ۳۸

اما رفیق فرشید میگوید: " تا نظر در جهت انتخاب واژه ای مناسب بیانگر هر چه واضحتر خصوصیات اصلی انقلاب ایران در این مرحله باشد امری است ضروری و مفید ... بحث اصلی باید بر سر مضمون این انقلاب باشد و زمانی که این مضمون روشن شد و یا روی آن توافق به عمل آمد آنگاه میتوان به آسانی واژه ای مناسب که بیانگر این مضمون باشد انتخاب نمود " . (پولتن ٤ تائیدات از من) بلخانف از مضمون انقلاب به خصوصیات انقلاب میرسید و از مضمون بورژوایی آن رهبری بورژوازی را نتیجه میگرفت . اما لنین از " ویژه گی " انقلاب روسیه به" خصوصیات " انقلاب که آن را با انقلابات بورژوا دموکراتیک نوین متمایز ساخته در طراز نوین قرار میداد ، حرکت میکرد .

" انقلاب روسیه ضمن آنکه از نظر خصلت اجتماعی اقتصادی بورژوایی بود ، از نقطه نظر نیروهای محرکه انقلابی خلقی و یا پرولتری ـ دهقانی بود . " ۳۹

آیا اختلاف بر سر واژه ها است یا بر سر دو متد است؟ نتیجه تبعی این دو متد چیست؟ از زبان لنین بشنویم:

"عبارت انقلاب بورژوائی تعریف جامعی از نیروهائیکه میتوانند در چنین انقلابی پیروز شوند افاده نمیکند ... در روسیه اوضاع فرق میکند . در کشور ما پیروزی انقلاب بورژوایی بمثابه پیروزی بورژوازی غیرممکن است . این موضوع بنظر متناقض میاید ولی حقیقت است . اینده دهقانان اکثریت جمعیت را تشکیل میدهند ، ظلم وحشتناک سیستم زمینداری بزرگ نیمه فئودالی بر آنها ، قدرت و آگاهی طبقاتی پرولتاریائی که در یک حزب سوسیالیستی متشکل شده است ـ همه این شرایط به انقلاب بورژوائی ما خصلت ویژه ای میدهد ... این ویژگی صرفا خصلت ضد انقلابی بورژوازی ما را نشان داده لزوم دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان را برای پیروزی در چنین انقلابی

مسجل میکند " ۴۰ چنین است نتایج عملی دومند ۰ یکی، با چسبیدن به مضمون انقلاب و هدفهای بلا واسطه آن که بورژوایی است ، در همان مرحله دموکراتیک ترمز میکند و رهبری انقلاب را به استناد همین مضمون به بورژوازی و در بهترین حالت به اقشار و طبقات دموکراتیک (بند ۵ "طرح ۰۰۰") واگذار میکند که در واقع در نهایت واگذاری بهمان بورژوازی است ۰ و دیگری با دقت بر "ویژگی" های انقلاب ، آن را در خدمت "پیروزی" و پیگیر نمودن انقلاب و گذاری وقفه قرار میدهد ، و از آن "لزوم دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان را برای پیروزی "انقلاب نتیجه میگیرد ۰ در میهن ما نیز پیروزی انقلاب به مفهوم "پیروزی بورژوازی" نیست ۰ در میهن ما نیز انقلاب بورژوایی (ملی ـ دموکراتیک) تعریف جامعی از نیروهائیکه میتوانند در چنین انقلابی پیروز شوند افاده نمیکند ، در میهن ما نیز بورژوازی خصلت ضد انقلابی دارد و همه اینها به انقلاب در میهن ما خصلت ویژه ای می بخشد که "لزوم دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان را برای پیروزی در چنین انقلابی مسجل میکند " ۰ انقلاب ضد امپریالیستی خلقی ـ دموکراتیک تعریف جامعی از نیروهائیکه میتوانند در انقلاب پیروز شوند، تعریف جامعی از نیروهای انقلاب، تعریف جامعی از وضعیت انتقالی انقلاب و تعریف جامعی در "لزوم" استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان را افاده میکند ۰ بنابراین طبیعی است که تفاوت جمهوری دموکراتیک خلق با "حاکمیت انقلابی خلق" مصرحه در "طرح ۰۰۰" بطور خلاصه چنین ارزیابی گردد ۰

ـ "در راس تمام مردم و بویژه دهقانان ـ در راه آزادی کامل ، در راه انقلاب پیگیر دموکراتیک ، در راه جمهوری به پیش، در راس تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان ـ در راه سوسیالیسم به پیش"

ـ به دنبال تمام مردم و بویژه دهقانان ـ در راه آزادی ناقص، در راه انقلاب ناپیگیر دموکراتیک ، در راه جمهوری لنگ لنگان ۰

آرش

آذرماه ۱۳۶۶

توضیحات

۱ ـ زاگلادین ـ استراتژی و تاکتیک از کتاب تئوری و تاکتیک جنبش جهانی کمونیستی پروگرس ۱۹۸۵

۲ ـ لنین بیماری کودکی "چپ روی در کمونیسم"

۳ ـ استالین ـ اصول لنینیسم ـ مسئله دهقانی تاکید از من

۴ لنین ـ دو تاکتیک ۰ تاکیدات از من منتخب آثار جلد ۳ ص ۳۵

۵ ـ لنین ـ همانجا تاکیدات از من منتخب آثار جلد ۳ ص ۲۲

۶ ـ لنین ـ روش سوسیال دموکراسی نسبت به جنبش دهقانی تاکیدات از من

۷ ـ دیباچه ای بر آثار جاویدان ـ دو تاکتیک

۸ ـ لنین ـ خطر فلاکت و راه مبارزه با آن منتخب اثار جلد ۵ ص ۱۶۹ و ۱۷۰ تاکیدات از لنین

۹ ـ لنین ـ همنجا تاکیدات با دو خط از من

۱۰ ـ لنین ـ نامه هایی درباره تاکتیک ـ نامه اول ـ تاکیدات از لنین

۱۱ ـ لنین ـ اتحاد کارگران با دهقانان زحمتکش و استثمارشونده ، نامه به هیئت تحریریه پراودا نوامبر ۱۹۱۷ کلیات جلد ۳۵ ص ۱۱۲ ـ ۱۱۰ بزبان آذری تاکیدات از من

۱۲ ـ لنین ـ دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان تاکید دوم از من

۱۳ ـ لنین ـ دو تاکتیک ۰۰۰ منتخب اثار جلد ۳ ص ۱۰۹

۱۴ ـ لنین ـ سوسیالیزم و دهقانان ـ کلیات جلد ۱۱ بزبان آذری ص ۳۱۵ ـ ۳۰۵ تاکیدات از من

۱۵ ـ لنین ـ ارزیابی انقلاب روسیه

۱۶ ـ لنین ـ انقلاب پروتری و کاتیستی مرتد منتخب اثار ج ۹ ص ۹۰ تاکید اخر از لنین

۱۷ ـ لنین دو تاکتیک ص ۱۲۲

۱۸ ـ نامه مردم دور هشتم سال سوم ش ۱۱۹ ص ۲ تاکید از من

۱۹ ـ دیباچه ای بر آثار جاودان ۰۰۰ ص ۳۷

۲۰ ـ تاریخ ح ک ۰ شوروی ص ۲۴۶ تاکید از من

www.iran-archive.com

۲۱ــ استالین ــ اصول لنینیزم ــ مسئله دهقانی
۲۲ــ زاکلادین نخستین انقلاب خلقی دوران امپریالیزم تاکیدات از من
۲۳ــ سوسیالیزم و دهقانان
۲۴ــ الفبای معلومات اجتماعی سیاسی ــ انقلاب یعنی چه ؟ نشریات پروگرس ۱۹۸۷ ص ۴۱ تاکید از من
۲۵ ــ لنین ــ کلیات ۲۵ ص ۲۰۶ به نقل از نخستین انقلاب دوران ... تاکید از من
۲۶ــ زاکلادین ــ همانجا تاکید از من
۲۷ــ دیباچه بر آثار جاویدان تاکید از من
۲۸ ــ لنین دولت و انقلاب منتخب آثار ج ۶ ص ۵۲
۲۹ ــ لنین سوسیالیزم و دهقانان تاکیدات از من
۳۰ ــ لنین همانجا تاکید از من
۳۱ــ لنین همانجا تاکید از من
۳۲ــ لنین توهمات مشروطه خواهی کلیات ج ۲۵
۳۳ــ لنین ــ دولت و انقلاب منتخب آثار ج ۶ ص ۵۸
۳۴ــ لنین میلیشیای کارگری کلیات ج ۲۴
۳۵ــ لنین گزارش کمیسیون در باره مسائل ملی و مستعمراتی به کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی منتخبات آثار ج ۱۱ ص ۵۱ تاکیدات از من
۳۶ ــ لنین پرولتاریا و متحدین در انقلاب روسیه تاکید از من
۳۷ــ لنین سخنرانی درباره انقلاب ۱۹۰۵
۳۸ــ زاکلادین نخستین انقلاب خلقی ... تاکید با دو خط از من
۳۹ــ زاکلادین همانجا
۴۰ــ لنین ارزیابی انقلاب تاکیدات از من

---

* زیر نویس صفحه ۵
ــ البته عقب ماندگی اقتصادی و استثمار و غارت اقتصادی مستعمرات کشورهای در حال رشد توسط امپریالیسم به راه حلهای اقتصادی نیاز دارد . اما این مسائل را نمی‌توان صرفا با تدوین اقدامات اقتصادی حل کرد . این مسئله اساسا فنی نیست بلکه سیاسی است . "

اسناد کنفرانس برلن ... سخنرانی برت راملسون عضو هیات اجرائیه کمیته مرکزی حزب کمونیست بریتانیا .

* * زیر نویس صفحه ۷
ــ لنین حتی برای مرحله سوسیالیسم یک آگاهی عمومی در جامعه را الزامی نمی‌دانست . وی ضمن رویه " تعویق انداختن انقلاب سوسیالیستی تا زمانیکه انسانها عوض شوند " ، می‌افزاید : ما خواهان انقلاب سوسیالیستی با همین انسانهای امروزی هستیم که خودشان بدون فرمانبری بدون کنترل و بدون " ناظر و حسابدار " نمیگذرد " (۲۸)